



منشورات
معاونت
فرهنگی
تبلیغی

۱۵۹

بوستگاه

گفتگو

راهیان نور

محرم الحرام ۱۴۴۰ هـ. ق، ۱۳۹۷ هـ. ش

متون علمی - آموزشی مبلغان

رسول الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



امام خمینی (قدس سره):

با حلول ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد. ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد. ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و «داغ باطله» بر جبهه ستمکاران و حکومت‌های شیطانی زد. ماهی که به نسل‌ها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سرنیزه آموخت. ماهی که شکست ابرقدرت‌ها را در مقابل کلمه حق، به ثبت رساند. ماهی که امام مسلمین، راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت.

رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله):

همانطور که خود حسین بن علی علیه السلام به برکت جهادش، اسلام را زنده کرد، امروز هم شما به انگیزه یاد، نام و منبر آن بزرگوار، حقایق اسلامی را بیان کنید؛ قرآن و حدیث را معرفی کنید؛ نهج البلاغه را برای مردم بخوانید؛ حقایق اسلامی، از جمله همین حقیقت مبارکی را که امروز در حکومت حق، یعنی نظام علوی، وکوی و نبوی جمهوری اسلامی، تجسد پیدا کرده است برای مردم بیان کنید. این، جزء بالاترین معارف اسلامی است.

ره‌توشه راهیان نور

محرم الحرام ۱۴۴۰ ه.ق - ۱۳۹۷ ه.ش

متون علمی - آموزشی مبلغان

تهیه و تدوین:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

گروه تأمین منابع

فهرست مطالب

۷.....	سخن نخست
۹.....	علل و اهداف قیام امام حسین <small>علیه السلام</small> ؛ سعید عطاریان
۲۵.....	نقش شکرگزاری در زندگی؛ حبیب الله فرحزاد
۴۵.....	معیارهای تشخیص حق از باطل؛ سیدعلی هاشمی نسلجی
۵۹.....	معادباوری در نهضت امام حسین <small>علیه السلام</small> ؛ عسکری اسلامپور کریمی
۷۳.....	تقابل دین و دنیا در نهضت امام حسین <small>علیه السلام</small> ؛ علیرضا انصاری
۸۹.....	نقش زیارت در تقویت باورهای دینی؛ محمد سبحانی نیا
۱۰۳.....	پرسمان محرم؛ محمدرضا بهروز
۱۱۷.....	شفاعت حسینی؛ محمد سبحانی نیا
۱۲۹.....	غیرت‌ورزی در آموزه‌های دینی؛ مسعود عالی
۱۴۵.....	انگیزه قیام امام حسین <small>علیه السلام</small> ؛ ناصر رفیعی
۱۶۱.....	اقتدار و عزت‌مندی در گفتار و رفتار حضرت زینب <small>علیها السلام</small> ؛ محمدکاظم کریمی

پیوست‌های تبلیغی

- شبهه شرکت حسنین رضی الله عنہم در جنگ اعراب و ایران؛ مصطفی محسنی ۱۷۷
- بازخوانی فرهنگ عاشورا؛ عبدالرحیم موگهی (شمیم) ۱۸۵
- خاطرها و تجربه‌های تبلیغی ۱۹۵
- کتابنامه ۲۰۵

سخن نخست

ماه بزرگ محرم الحرام، میعادگاه عاشقان پاک‌طینتی است که چونان کوه ایستادند و هرگز زیر بار ذلت و همسویی با کافران و ظالمان زمانه نرفتند و درس آزادگی و عزت را به جویندگان حق و راستی آموختند و باب هدایت را فراروی غفلت‌زدگان عالم گشودند و در تلاطم شرک‌آلود فتنه و آشوب، کشتی نجات آزادی‌خواهان و حقیقت‌طلبان عالم گشتند و این گونه، امام حسین علیه السلام و یاران باوفای ایشان، به عنوان پیشوایان ایمان و آزادگی، چراغی همیشه‌ماندگار افروختند و ندای خداخواهی و وارستگی از مادیت را در گوش جان بشریت طنین‌افکن ساختند تا راه مستقیم توحید ناب را فراروی انسان تشنه‌ معنویت و معرفت بگسترند و موجبات رهایی او را از دام فریبنده و هزارتوی دنیا فراهم آورند.

آری، محرم، آثار و برکات بسیاری را در طول تاریخ برای مذهب شیعه، بلکه تمام بشریت به ارمغان آورده و آموزه‌ها و معارف ژرفی را در معرض استفاده همگان قرار داده و سبک زندگی الهی و انسانی را به روشنی ترسیم کرده است. ره‌توشه پیش‌رو حاوی مقالاتی است که به همت نویسندگان فاضل و محققان فرهیخته با قلمی روان به رشته تحریر درآمده و در موضوعاتی همچون:

اهداف و علل قیام امام حسین علیه السلام، معیار تشخیص حق و باطل، پاسخ به شبهات عزاداری، و آموزه‌ها و معارف کربلای حسینی سامان یافته است که امید است مورد استفاده مبلغان گرامی قرار گیرد و در عمل، آنان را در انجام تبلیغی موفق یاری رساند.

از جمله ویژگی‌های کارآمد این کتاب، مطالب ارزشمندی است که در بخش «پیوست‌ها» بیان شده و مشتمل بر مباحثی راهگشاست؛ مانند: شبهه شرکت حسنین علیهما السلام در جنگ اعراب و ایران، بازخوانی فرهنگ عاشورا و خاطرات تبلیغی.

پیشنهادها، نظرها و تجربه‌های گرانقدر خوانندگان و مبلغان عزیز، همواره ما را در تهیه مقالاتی مفید و مطالبی کاربردی و بهتر مدد خواهد رساند.

در پایان، از تمام کسانی که در آماده‌سازی و سامان‌دهی این اثر، صادقانه تلاش کردند، به‌ویژه از زحمات حجت‌الاسلام والمسلمین علی اکبر مؤمنی، رئیس محترم گروه تأمین منابع تبلیغی، سپاسگزاری می‌نمایم.

سعید روستا آزاد

معاون فرهنگی و تبلیغی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

علل و اهداف قیام امام حسین علیه السلام از منظر مقام معظم رهبری «مدظله العالی»

حجت الاسلام والمسلمین سعید عطاریان*

اشاره

از زمان وقوع قیام عاشورا در سال ۶۱ هجری تا امروز، ۱۳۷۹ سال می‌گذرد. در این زمان طولانی، این حادثه پیوسته مورد توجه دانشمندان و صاحبان اندیشه بوده است که حکایت از عظمت آن قیام دارد. این انقلاب بزرگ و حرکت درس‌آموز و عبرت‌انگیز، الگوی بسیاری از قیام‌ها و جنبش‌های پس از خود بوده است. این قیام، همچنان می‌تواند برای ملت‌های جهان، الهام‌بخش و آموزنده باشد. اندیشه‌وران برای این قیام، علل و اهداف مختلفی بیان کرده‌اند. بعضی هدف قیام را برقراری حکومت و برخی دیگر، شهادت‌طلبی را هدف قیام امام حسین علیه السلام دانسته‌اند. مقام معظم رهبری در این باره، دیدگاه خاصی دارند و هدف از قیام امام حسین علیه السلام را حاکمیت دین و اقامه عدل می‌دانند. این مقاله با توجه به اهمیت و نکته‌های برجسته این دیدگاه، به تبیین دلایل و شواهد آن می‌پردازد که از آن با عنوان «دیدگاه حاکمیت دین و عدل» یاد کرده‌ایم. البته علل

* پژوهشگر حوزه و دانشگاه.

و اهداف دیگری مانند پاسخ به دعوت مردم کوفه، امر به معروف و نهی از منکر و... مورد توجه برخی دانشمندان بوده است، اما به جهت این‌که دو دیدگاه «برقراری حکومت» و «شهادت‌طلبی» بیشتر مورد نقد و بررسی مقام معظم رهبری قرار گرفته است، در این مقاله، تنها به نقد و بررسی این دو دیدگاه می‌پردازیم.

این نوشتار در محورهای زیر سامان یافته است:

الف) دیدگاه‌ها

۱. دیدگاه تشکیل حکومت

در تبیین دیدگاه تشکیل حکومت به عنوان هدف قیام سیدالشهدا علیه‌السلام باید گفت که رسالت پیامبران الهی در طول تاریخ برای پیشبرد اهداف مقدسشان، تشکیل حکومت بوده است؛ زیرا بسیاری از احکام الهی را بدون آن نمی‌توان اجرا کرد. پیامبر بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز مانند دیگر انبیای الهی در پی انجام دادن این اقدام مهم، حکومت تشکیل دادند و پس از خود، جانشینانی معرفی کردند تا این حکومت به صورت شایسته‌ای ادامه یابد، ولی این اقدام پیامبر بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از رحلت آن حضرت استمرار نیافت و رهبری امت اسلامی در جایگاه اصلی خویش قرار نگرفت. با توجه به دلایل گوناگون و از جمله، حاکمیت معاویه بر سرزمین‌های اسلامی، زمینه‌ای برای برقراری حکومت اسلامی برای امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام فراهم نشد، تا جایی که معاویه در اواخر عمر خود برای یزید بیعت می‌گرفت.

معتقدان به دیدگاه تشکیل حکومت، بر این باورند که امام حسین علیه‌السلام قبل از تشکیل حکومت یزید در مواجهه با معاویه، هنگامی که برای گرفتن بیعت از

اهل مدینه به این شهر آمده بود، با توجه به شناختی که از جامعه و شخص یزید داشت، در مقابل این تصمیم معاویه مقاومت کرد و به صراحت، برتری خود را نسبت به یزید برای حکومت اعلام کرد. امام در جواب معاویه که گفت: «به خدا سوگند، اگر من در میان مسلمانان کسی بهتر از یزید را سراغ داشتم، برای او بیعت می‌گرفتم» فرمود: «وَاللَّهِ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ؛ به خدا سوگند! تو کسی را که از یزید بهتر است کنار گذاشتی». معاویه گفت: گویا خودت را می‌گویی؟ فرمود: آری.^۱ همچنین در گفت‌وگو با مروان بن حکم پس از درخواست بیعت با یزید فرمود: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ؛^۲ هنگامی که امت به حاکمی مثل یزید گرفتار می‌شود، باید با اسلام خداحافظی کرد». ایشان در جمع لشکریان حرّ فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَنَحْنُ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ؛^۳ ای مردم! ما اهل بیت پیامبر شما به ولایت و رهبری مردم، شایسته‌تر از این مدعیانی هستیم که آنچه را ندارند، ادعا می‌کنند».

با توجه به این سه جمله از سخنان امام، می‌توان نتیجه گرفت که امام حسین علیه السلام اولاً: با کسی مثل یزید تحت هیچ شرایطی بیعت نمی‌کند؛ ثانیاً: خود را شایسته حکومت و رهبری امت می‌داند.

نقد دیدگاه تشکیل حکومت

مقام معظم رهبری به رد کامل این دیدگاه اعتقاد ندارند، اما آن را «نیمه‌درست» می‌دانند؛ به این بیان که اگر منظور از این نظریه، آن باشد که

۱. ابن‌قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. ابن‌نما، مثيرالأحزان، ص ۲۵.

۳. موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴۷.

هدف امام، حکومت بوده است، به این صورت که هر جا به بن‌بست برسد و راه برقراری حکومت برای امام توسط دشمنان مسدود شود برگردد، این نظریه درست نیست و اگر به عنوان بخشی از نتیجه قیام در نظر گرفته شود، درست است: «اگر آن کسی که می‌گوید هدف حضرت از این قیام، تشکیل حکومت حقه علوی است، مرادش این است که کسی به قصد حکومت حرکت می‌کند، تا آن‌جا پیش می‌رود که ببیند این کار شدنی است، تا دید احتمال شدن این کار یا احتمال عقلایی وجود ندارد، وظیفه‌اش این است که برگردد، این درست نیست، برای این که مجموع حرکت امام، این را نشان نمی‌دهد».^۱

همچنین ایشان در نقد این دیدگاه به نکته دیگری اشاره می‌کنند:

«در زیارتی از زیارت‌های امام حسین علیه السلام که در روز اربعین خوانده می‌شود، جمله‌ای بسیار پر معنا وجود دارد و آن این است: «وَبَدَّلَ مُهَجَّتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»؛^۲ فلسفه فداکاری حسین بن علی در این جمله گنجانده شده است».^۳

ایشان در توضیح این جمله از زیارت می‌فرمایند: «و آن کسی می‌تواند بشر را نجات بدهد که دارای گذشت باشد، بتواند ایثار کند و از شهوات بگذرد... تا بتواند شمعی فرا راه بشر روشن کند».^۴

با توجه به این جمله، هدف امام از قیام، نجات بندگان خداوند از جهالت است؛ به این معنا که برای نجات مردم از نادانی و گمراهی، باید اقدام عملی کرد

۱. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۸۰.

۲. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۱۴: خون قلب خود را در راه تو نثار کرد تا بندگان را از جهالت و سرگردانی و گمراهی نجات بدهد.

۳. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۲۷۶.

۴. همان، ص ۲۷۷.

که شامل اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر و روشنگری، به هر قیمتی است، ولو به بهای شهادت امام و یارانش تمام شود، نه صرفاً حکومت که اگر نشد، امام از هدف خود دست بردارد. منظور این که ممکن است برای نجات بشر، شخص نجات‌دهنده از جان خود مایه بگذارد و در این راه به شهادت برسد و الزاماً برقراری حکومت نمی‌تواند هدف شخص منجی باشد.

۲. دیدگاه شهادت‌طلبی

صاحبان این دیدگاه، تنها هدف قیام سیدالشهدا علیه السلام را شهادت حضرت می‌دانند و قائلند که امام در حالی از مدینه خارج شدند که از خطرات پیش رو آگاهی داشتند و تنها هدفی که آن بزرگوار را به این مسیر پرخطر کشانید، شهادت در راه خدا بود. مقام معظم رهبری در مقام نقل نظریات قائلان به دیدگاه شهادت‌طلبی می‌فرماید: «می‌گویند اصلاً حسین بن علی علیه السلام هیچ نیت حکومت کردن نداشت، هیچ نیت گرفتن مقام و حکومت و ریاست بر مسلمین نداشت، بلکه خواست کشته شود. اصلاً قیام کرد تا کشته شود، برای این که دید در زنده‌بودنش نمی‌تواند آن تکلیف الهی را انجام بدهد، گمان کرد با کشته‌شدنش آن تکلیف را انجام می‌دهد. حالا که با زنده‌بودن نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم، پس با کشته‌شدن این کار را انجام بدهیم. می‌گویند حسین بن علی علیه السلام که از مدینه راه افتاد، در نیتش همین بود که برود کشته شود. اصلاً قصدش جز این چیز دیگری نبود. مکه هم که آمد، این قصد را داشت...»^۱

بر اساس این دیدگاه، قیام امام حسین علیه السلام «مرگی انتخابی است که امام با شهادت خود، دشمنان دین را رسوا و افشاگری بزرگی در تاریخ انجام داد. امام با

۱. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۴۵ و ۴۶.

شهادت خود خواست پرده تزویر بنی‌امیه را بردارد و حساب اسلام محمدی را از اسلام اموی جدا کند.^۱ «امام با شهادتش از جایگاه حقی که داشت فراتر رفت و یزید از جایگاه پستی که داشت فروتر رفت. سیدالشهدا علیه‌السلام از آثار و نتایج شهادت خود در طول قیامش، از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا بارها و بارها سخن گفتند و حتی از همان اول، شهادت خود و اصحابشان را فتح و پیروزی خواندند، آن‌جا که فرمودند: «فَإِنَّ مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتُشْهِدَ وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ؛^۲ هر کس از شما به من پیوست، با من شهید خواهد شد و هر کس، تخلف کرد، پیروزی را نخواهد دید».^۳

نقد دیدگاه شهادت‌طلبی

مقام معظم رهبری، این دیدگاه را نمی‌پذیرند و در نقد این دیدگاه می‌گویند: «این حرف را هم ما در اسناد و مدارک اسلامی نداریم که برو خودت را به کام کشته‌شدن بینداز. ما چنین چیزی نداریم».^۴ همچنین ایشان می‌فرماید: «شهادتی را که ما در شرع مقدس می‌شناسیم... معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن هم بدهد. این آن شهادت صحیح اسلامی است»،^۵ «اما این که آدم، اصلاً راه بیفتد برای این که "من بروم کشته بشوم" ... این‌ها آن چیزی نیست که مربوط بدان حادثه با آن عظمت است. این هم بخشی از حقیقت است، اما هدف حضرت این نیست».^۶

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۸ و ۹۹.

۲. ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ص ۷۵.

۳. محمد جواد مغنیه، الحسین و بطله کربلا، ص ۱۷ و ۱۸.

۴. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۸۰.

۵. همان.

۶. همان، ص ۳۸۰ و ۳۸۱.

گفتی است که دیدگاه شهادت طلبی بدین معنا، با شهادت طلبی به معنای کفاره گناهان تفاوت دارد. شهید مطهری در این باره می نویسد: «یک تحریف معنوی در حادثه عاشورا این است که بگوییم حسین بن علی قیام کرد تا کشته شود برای این که کفاره گناهان امت باشد که یکی از اصول اعتقادات مسیحیت است و با روح اسلام سازگار نیست و با سخن حسین علیه السلام سازگار نیست»^۱.

خلط میان هدف و نتیجه

مقام معظم رهبری در نقد این دو دیدگاه و پیش از این که به تبیین نظریه خود بپردازند، اظهار می دارند: «بنده به نظرم این طور می رسد کسانی که گفته اند هدف، حکومت بود و یا هدف شهادت بود، میان هدف و نتیجه خلط کرده اند»^۲. همچنین ایشان می فرمایند: «هیچ یک از این دو شق، هدف حسین بن علی علیه السلام را مورد توجه قرار نداده. بله، نتیجه این حرکت، یکی از همین دو چیز بود؛ یا حکومت بود یا شهادت؛ اما این دو، نتیجه حرکت بود نه هدف حسین بن علی علیه السلام»^۳.

۳. دیدگاه حاکمیت دین و عدل

مقام معظم رهبری پس از نقد و بررسی دو دیدگاه «حکومت و شهادت» ابتدا به شرح دیدگاه مورد نظر و سپس به بیان دلایل خویش برای این دیدگاه می پردازند.

هدف امام حسین علیه السلام از قیام

رهبر معظم انقلاب درباره هدف امام حسین علیه السلام از قیام عاشورا به نکته های

۱. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۷.

۲. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۸۱.

۳. همان.

مهم و متعددی اشاره می‌کنند؛ مثلاً می‌فرمایند: «هدف آن بزرگوار عبارت بود از انجام‌دادن یک واجب عظیم از واجبات دین که آن واجب عظیم را هیچ‌کس قبل از امام حسین علیه‌السلام انجام نداده بود»؛^۱ یا می‌فرمایند: «قیام حسین بن علی علیه‌السلام یک قیام درس‌آموز و یک حرکت مجسم‌کننده تکلیف اسلامی است»؛^۲ و یا می‌فرمایند: «امام حسین برای انجام یک واجب قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجه به یکایک مسلمانان است. این واجب عبارت است از این‌که هر وقت دیدند که نظام جامعه اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند».^۳

ایشان در توضیح این نکته می‌فرمایند: «هدف حسین بن علی علیه‌السلام نه این بود که حتماً حکومت تشکیل بدهد که اگر بداند نمی‌شود، حرکت نکنند و نه این‌که حتماً شهید بشود که اگر بین راه، فرضاً موجباتی پیش آمد که به شهادت نرسد، قبول نکنند و بگویند من باید شهید بشوم. نه! هیچ‌کدام از این دو هدف نبود؛ هدف چیز دیگری بود. هدف این بود که حسین بن علی علیه‌السلام به دنیای زمان خودش، به مسلمان‌ها... و به نسل‌های آینده دنیا نشان بدهد که هر گاه شرایط این بود، وظیفه این است که بایستی قیام کند برای این‌که وضع را برگرداند؛ چه این قیام او به نتیجه برسد و چه نرسد».^۴ «این قیام گاهی به نتیجه حکومت نمی‌رسد، به شهادت می‌رسد... آیا در این صورتی که به شهادت می‌رسد، دیگر قیام فایده‌ای ندارد؟ چرا، هیچ فرقی نمی‌کند»^۵ و «نشانه این‌که گفتیم فرقی

۱. همان، ص ۳۸۱؛ سیدعلی خامنه‌ای، چهار گنتر، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۱۸۱.

۳. همان، ص ۳۹۶ و ۳۹۷. درباره تعابیر مختلف ایشان در مورد اهداف قیام در پایان این نوشتار توضیحی خواهیم داد.

۴. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۵. همان، ص ۳۹۰.

نمی‌کند... این جمله است که حضرت در منزل عذیب فرمود: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا آرَادَ اللَّهُ بِنَا قَتْلَنَا أَمْ ظَفَرْنَا؛^۱ به خدا قسم، من امید دارم که خداوند برای ما خیر خواسته است، کشته شویم یا پیروز شویم».^۲

ایشان در توضیح دیدگاه خود به تأسیس نظام اسلامی توسط پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله اشاره می‌کنند: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و هر پیغمبری وقتی که می‌آید، یک مجموعه احکام می‌آورد. این احکامی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آورد، بعضی فردی است و برای این است که انسان خودش را اصلاح کند. بعضی اجتماعی است برای این که دنیای بشر را آباد و اداره کند».^۳

ایشان با توجه به جامعیت احکام دین و اعلام این احکام توسط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «اسلام همه این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد، همه را هم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ يُفْرَبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ وَآمَرْتُكُمْ بِهِ»؛^۴ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همه آن چیزهایی را که می‌تواند انسان و یک جامعه انسانی را به سعادت برساند بیان فرمود، بلکه آن‌ها را عمل و پیاده کرد».^۵

در ادامه بیان می‌کنند: «در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله حکومت اسلامی و جامعه اسلامی تشکیل شد... خط هم روشن و مشخص است. باید جامعه اسلامی و فرد اسلامی از این خط، بر روی این خط و در این جهت و از این راه حرکت کند... سؤالی در این جا باقی می‌ماند و آن این که اگر برای این قطاری که پیغمبر

۱. ابو مخنف، وقعة الطف، ص ۱۷۴.

۲. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۹۶.

۳. همان، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۴. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۷۴ و برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۸. چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از جهنم دور گرداند، مگر این که از آن نهی و بدان امرتان کردم.

۵. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۸۳.

اکرم سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر روی این خط به راه انداخته است، سستی یا حادثه‌ای پیش آمد و آن را از خط خارج کرد، تکلیف چیست؟ اگر جامعه اسلامی منحرف شد، اگر این انحراف به جایی رسید که خوف انحراف، کل اسلام و معارف اسلام بود، تکلیف چیست؟ تکلیف را قرآن فرموده است: ﴿مَنْ يَزِنْدَا مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۱ و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و ایشان از پیغمبر سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مردم خواند.^۲ پیغمبر سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده بود، اما آیا خودش می‌توانست به این حکم الهی عمل کند؟ نه! چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد.^۳

زمان انجام دادن تکلیف

رهبر معظم انقلاب در توضیح این که چرا هیچ‌کس قبل از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام این واجب عظیم را انجام نداده بود، می‌فرماید: «این تکلیف در زمانی ضروری می‌شود که انحراف در جامعه پیش بیاید».^۴ همچنین در توضیح زمان ضروری شدن این تکلیف به گونه‌های انحرافی که در جامعه ممکن است پیش بیاید، اشاره می‌کنند و می‌گویند: «دو نوع انحراف داریم: یک وقت مردم فاسد می‌شوند، اما احکام اسلامی از بین نمی‌رود، لیکن یک وقت مردم که فاسد می‌شوند، حکومت‌ها هم فاسد می‌شوند، علما و گویندگان دین هم فاسد می‌شوند؛ اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شدند، تکلیف

۱. مانده، آیه ۵۴: هر کس از شما از دینش برگردد، خدا به زودی گروهی را خواهد آورد که دوستانشان دارد و آنان خدا را دوست می‌دارند.

۲. این روایت در بخش دلایل، ذکر خواهد شد.

۳. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۸۵.

۴. همان، ص ۳۸۴.

چيست؟ تکلیف را قرآن فرموده است: ﴿مَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾؛^۱ «هر کس از شما از دینش برگردد خدا به زودی گروهی را خواهد آورد که دوستشان دارد و آنان خدا را دوست می‌دارند» و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول امام حسین علیه السلام و ایشان از پیغمبر صلی الله علیه و آله برای مردم خواند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود؛ اما آیا خودش می‌توانست به این حکم الهی عمل کند؟ نه! چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد».^۲

پس زمان انجام تکلیف، «زمانی [است] که هم آن انحراف اصلی محقق شده و هم زمینه برای قیام علیه آن انحراف و اصلاح آن انحراف مهیا شده است. آن زمان، زمان امام حسین علیه السلام است».^۳

ایشان در تبیین زمان انجام دادن تکلیف می‌فرمایند: «در زمان امام حسن علیه السلام که معاویه در رأس حکومت است، اگرچه خیلی از نشانه‌های آن انحراف پدید آمده است، اما هنوز به آن حدی نرسیده است که خوف تبدیل کلی اسلام وجود داشته باشد».^۴

ایشان همچنین در ادامه این بحث با بیان دیگری درباره زمان انجام دادن تکلیف می‌فرمایند: «حسین بن علی علیه السلام قطار دین اسلام و جامعه اسلامی را که از خط خارج شده بود و داشت می‌رفت به طرف ماده‌گرایی و فساد کامل، با قیام خود به حال اول برگرداند».^۵ یعنی زمان انجام دادن تکلیف زمانی است که خوف فراگیر شدن فساد وجود داشته باشد و این وضعیت فقط در زمان امام

۱. مانده، آیه ۵۴.

۲. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۸۵.

۳. همان، ص ۳۸۷.

۴. همان، ص ۳۸۵.

۵. همان، ص ۲۰۹.

حسین علیه السلام در جامعه بروز کرد. «واجبی که امام حسین علیه السلام انجام دادن آن را هدف خود قرار داد، واجبی بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمی دارد. با وجود این که این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است، تا زمان امام حسین علیه السلام به این واجب عمل نشده بود... این واجب باید به وسیله امام حسین علیه السلام انجام می‌گرفت تا درس عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد»^۱.

از آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که ایشان هدف عالی قیام امام حسین علیه السلام را «قیام برای حاکمیت حق و عدل» و حفظ دین خدا دانسته‌اند، آن‌جا که می‌فرماید: «تمام رفتار و گفتار آن بزرگوار، این مطلب را روشن می‌کند که غرض، ادامه راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران بوده است و آن، اقامه حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم‌زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است»^۲. عناوین دیگری مانند اصلاح امت، ریشه‌کنی فساد، امر به معروف و نهی از منکر، نجات امت از نادانی، گمراهی و انجام دادن تکلیف عظیم، زنده‌کردن ارزش‌های اسلامی، امنیت یافتن مظلومان، عمل به احکام و سنن الهی و... را می‌توان تحت آن هدف عالی قرار داد.

دلایل و شواهد دیدگاه حاکمیت دین و عدل

الف) مخالفت با بیعت

یکی از دلایل و یا شواهد قیام امام حسین علیه السلام برای حاکمیت دین، این است که از قبول حکومت یزید امتناع ورزیدند. رهبر معظم انقلاب در این باره می‌فرماید: «ما به چه دلیل این مطلب را عرض می‌کنیم؟ این را از کلمات خود

۱. همان، ص ۳۸۲.

۲. همان، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

امام حسین علیه السلام به دست می آوریم^۱... امام در مدینه که ولید، حاکم مدینه، حضرت را احضار کرد و گفت: معاویه از دنیا رفته و شما باید با یزید بیعت کنید؛ حضرت به او فرمود: باشد تا صبح: «نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ»^۲ و مروان، فردای آن روز، حضرت را در کوچه های مدینه دید. گفت: یا ابا عبد الله! تو خودت را به کشتن می دهی! چرا با خلیفه بیعت نمی کنی؟ بیا بیعت کن! حضرت در جواب فرمود: «وَ عَلَيَّ الْإِسْلَامُ السَّلَامُ إِذْ قَدْ لِيَّتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ»^۳ هنگامی که امت به حاکمی مثل یزید گرفتار می شود، باید با اسلام خداحافظی کرد»^۴.

رهبر معظم انقلاب در توضیح سخن امام حسین علیه السلام به این نکته اشاره می کنند: «حضرت می خواهد بفرماید که تا به حال هر چه بود، قابل تحمل بود، اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید [اصل دین و نظام اسلامی] نابود خواهد شد...»^۵.

ب) اصلاح امت و امر به معروف و نهی از منکر

«حضرت به برادرش محمد بن حنفیه چیزی را به عنوان وصیت نوشت و فرمود: «أَنْتِي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۶. عنوان این کار، همین اصلاح است. می خواهم

۱. سیدعلی خامنه ای، چهار گفتار، ص ۴۶ و مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۹۱.
۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵ و ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، ص ۲۳. ما فکر می کنیم شما هم بیندیشید که کدامین از ما شایسته خلافت و بیعت هستیم.
۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶ و ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، ص ۲۴.
۴. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۹۱.
۵. همان، ص ۳۹۲.
۶. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹: من هرگز از روی هوس و طغیان و فسادانگیزی و ستم قیام نکردم، بلکه برای اصلاح در امت جدم قیام کردم.

اصلاح کنیم. این همان واجبی است که قبل از امام حسین علیه السلام انجام گرفته بود. این اصلاح از طریق خروج است و خروج یعنی قیام. حضرت در این وصیت‌نامه، این را ذکر کرد؛ یعنی اولاً: می‌خواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است نه برای این است که حتماً باید به حکومت برسیم، نه برای این است که حتماً باید برویم و شهید شویم، نه! می‌خواهیم اصلاح کنیم. البته اصلاح، کار کوچکی نیست؛^۱ «طلب اصلاح، یعنی همان ارزش‌هایی که در جهت عکس آن حرکت کرده بودند را در جای خود تحت حکومت الهی قرار دادن».^۲

«امام حسین علیه السلام با توجه به گسترش فساد فرمود: «أُرِيدُ أَنْ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي».^۳ هنگامی که می‌فرماید می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، یعنی حقیقت و روح این حرکت، امر به معروف و نهی از منکر است و این حقیقت حرکت حسین بن علی است».^۴

مقام معظم رهبری دربارهٔ ارتباط اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر و لوازم این دو می‌فرماید: «این اصلاح، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است و با توجه به جملهٔ امام که فرمود: «مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطَنًا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ»؛^۵ یعنی این اصلاح بدون این کارها امکان‌پذیر نیست و امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه، بذل مهجرت در راه خدا لازم دارد و

۱. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۹۲-۳۹۳.

۲. همان، ص ۱۷۹.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹. من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و براساس سیرهٔ جد و پدرم رفتار کنم.

۴. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۵۰.

۵. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷. هر کس حاضر است خود را در راه ما فدا کند و آمادگی دیدار با خداوند را دارد.

توطین نفس بر لقای خدا لازم دارد».^۱

ج) احساس خطر برای اصل اسلام

مقام معظم رهبری در توضیح سومین دلیل خود می‌فرماید: «چیزی که حسین بن علی علیه السلام را به این جهاد دشوار وادار می‌کرد، این بود که احساس می‌کرد دین در خطر است».^۲ «حسین بن علی علیه السلام به همه در طول تاریخ یاد داد که اگر دیدید قطار [دین] از خط خارج شده، راهش این است که بروید جان خودتان را در معرض فداکاری‌های بزرگ قرار بدهید: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ تَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْغُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛^۳ یعنی وقتی که مثل یزیدی در کار است، کار حسین‌های زمانه، هر جا هستند، این است که من کردم. لذا کار حسین بن علی علیه السلام یک کاری است برای طول تاریخ بشر».^۴

ایشان با توجه به این روایت پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گویند: «در این کلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تکلیف بیان شد: «ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ». اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت، واجب است در مقابل این عمل، قیام و اقدام کند، به هر کجا می‌خواهد برسد؛ کشته شود، زنده بماند، به حسب ظاهر موفق شود یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام و اقدام کند. این تکلیفی

۱. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۱۸۱.

۲. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۲۱۳.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱. شما خود می‌دانید که پیامبر فرموده است: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرد و پیمان خدا را بشکند و با سنت پیامبر مخالفت نماید و در میان بندگان خدا به گناه و ستم رفتار کند، ولی با او به مبارزه عملی و گفتاری برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در جایگاه آن حاکم ستمگر (جهنم) وارد کند.

۴. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۲۱۰.

است که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در منزلی به نام بیضه فرمود: «و انا احق من غیر؛^۱ من از همه مسلمانان شایسته‌ترم به این‌که این اقدام را بکنم».^۲ همچنین بر اساس نقل‌های دیگر، امام فرمودند: «وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَاتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؛^۳ و من به سبب نزدیکی و قرابتم با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قطعاً برای این اقدام از همه مسلمانان شایسته‌ترم».

د. جایگزینی بدعت به جای سنت

مقام معظم رهبری درباره آشکارشدن بدعت‌ها و از بین رفتن سنت‌ها می‌فرماید: «امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در مکه دو نامه نوشته است: یکی به سران بصره و یکی به رؤسای کوفه. در نامه امام به سران بصره آمده است: «وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيَيْتْ».^۴ حضرت می‌فرماید: من می‌خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم؛ زیرا سنت را میرانده‌اند و بدعت را زنده کرده‌اند. من می‌خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نظام اسلامی است».^۵

۱. ابو مخنف، وقعة الطف، ص ۱۷۱.

۲. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۹۵.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۴. علی احمدی، مکاتیب الأئمة، ج ۳، ص ۱۳۲؛ و ابوجعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶: «من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرامی‌خوانم؛ چراکه سنت از بین رفته و بدعت زنده گشته است».

۵. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، ص ۳۹۳ و ۳۹۴.

نقش شکرگزاری در زندگی

حجت الاسلام والمسلمین حبیب الله فرحزاد*

اشاره

قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام: «شكر النعم يزيد في الرزق»^۱.
من بی تو دمی قرار نتوانم کرد احسان تو را شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر مویی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد^۲
اثر شکرگزاری، افزایش نعمت‌هاست. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ
رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾^۳ «اگر واقعاً
سپاس‌گزاری کنید، نعمت شما را افزون خواهم کرد؛ و اگر ناسپاسی نمایید،
قطعاً عذاب من سخت خواهد بود». یکی از راه‌های مهم افزایش برکت، رحمت
و عزت در زندگی، سپاس‌گزاری و شکر نعمت‌های الهی است.
امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرماید: «یکی از راه‌های خیر و برکت و فزونی نعمت،
شکرگزاری نعمت‌ها است». برای کسانی که به دنبال رزق بابرکت هستند، یکی

* نخبه تبلیغی حوزه علمیه قم.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۴۴.

۲. ابوسعید ابوالخیر، رباعیات، رباعی ۲۱۱.

۳. ابراهیم، آیه ۷.

از راه‌ها «شکرگزاری» است.

«شکر» در لغت به معنای «یادآوری و تصوّر نعمت و اظهار آن نعمت» است؛ و نقطهٔ مقابل آن، «کفر» است که به معنای «فراموشی نعمت و پوشیده داشتن آن» است.^۱ مفهوم شکر، همان اظهار نعمت منعم با اقرار و اعتراف به قلب و زبان است.^۲ ما می‌خواهیم، بنده‌های شکور و سپاسگزاری باشیم، چطور شکر خدا را به جا آوریم؟ در کلام معصومان علیهم‌السلام، شکرگزاری دارای مراحلی شامل شکر قلبی، شکر زبانی و شکر عملی است.

مراحل شکرگزاری

۱. شکر قلبی

شکر قلبی به این معنا است که تصویر و یاد نعمت، در ذهن و دل باشد. مرتبهٔ قلبی شکر، فهم و شناخت نعمت است و این که نعمت، محصول عطا و لطف و رحمت خداوند است.

در روایت می‌خوانیم که یکی از مهم‌ترین راه‌های شکر، معرفت و درک نعمت است. یکی از شخصیت‌های بزرگ می‌فرماید: «شُكْرُ النِّعَمِ، دَرَكُ النِّعَمِ؛ شُكْرُ الْمُنْعَمِ، دَرَكُ الْمُنْعَمِ».^۳ یعنی اگر انسان نعمت را با همهٔ وجودش درک کند، در واقع، شکر آن نعمت را به جا آورده و اگر درست خدا را بشناسد، شکر خدا را هم به جا آورده است. متأسفانه بسیاری از اوقات، هم از منعم غافل هستیم و هم از نعمت‌هایی که او مرحمت کرده است. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ شکر قلبی آمده است: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ وَ

۱. حسین راغب اصفهانی، المفردات فی غریب الفاظ القرآن، ج ۲، ص ۴۸۷.

۲. دهخدا، لغت‌نامه، ج ۹، واژه‌های «شکر» و «شکرگزاری».

۳. از فرمایشات مرحوم دولابی.

عَلِمَ أَنَّ الْمُنْعِمَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَهَا وَإِنْ لَمْ يُحَرَكَ لِسَانُهُ». ^۱ اینکه امام فرموده اگر کسی واقعاً به نعمت عارف شود؛ عرفان غیر از علم است: ما به چیزهایی که خدا به ما داده علم داریم، ولی معرفت به آن، چیز دیگری است. به تعبیر دیگری اکنون می‌دانیم تشنگی یک چیزی است. اما ما گاهی همه وجودمان تشنه است؛ یعنی احساس تشنگی، که آن را "درک" می‌خوانیم. می‌دانیم قند یا شکر شیرین است؛ اما یک وقت آن را روی زبانمان قرار می‌دهیم و لمس و حسّش می‌کنیم. عالم می‌گوید: من می‌دانم؛ عارف می‌گوید: من می‌یابم. یعنی در واقع شهود می‌کند و می‌بیند. بین علم و معرفت، فرق زیادی است.

از این رو، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ النُّعْمَةَ» یعنی وجدان کند و ببیند خدا به او چه داده است. این نعمتی که خدا به ما مرحمت کرده، چه نعمت بزرگی است. اگر واقعاً از صمیم دل درک کنیم، آن وقت، شکرش را به جا آورده‌ایم، اگر چه با زبانمان هم چیزی نگفته باشیم.

امام علیه السلام در این حدیث می‌فرماید: «کسی که خدا به او نعمتی ببخشد و او قلباً آن را بشناسد (باور کند و بپذیرد که آن نعمت از جانب خداست)، هر آینه شکر آن را ادا کرده است». معنای این حدیث، این است که خدای متعال به بنده‌اش فرموده است: همین قدر که قبول داشته باشی که نعمت‌ها از جانب من به تو رسیده است، تو را جزو شاکران قبول می‌کنم.

۲. شکر زبانی

«شکر زبانی»، به معنای ستایش زبانی نعمت‌دهنده است. شکرگزار در این مرحله، به تمجید و ثناگویی و تسبیح و تهلیل «نعمت‌دهنده» می‌پردازد و در حدّ فکر و توانش، او را ستایش می‌کند.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۵۲، ح ۱۰۷.

روایت زیبایی است که مرحوم شیخ عباس قمی آن را در مفاتیح الجنان آورده است. امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را دیدند که دعایی بسیار طولانی می خواند؛ «ادعوا بصحيفة طويلة». حضرت جمله بسیار زیبایی فرمودند:

آن خدایی که دعای طولانی را اجابت می کند، دعای کوتاه را هم اجابت می کند. من دعاها را در چهار کلمه برایت خلاصه می کنم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ، وَ أَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ، وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ، وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ»؛ ستایش، خدای را بر هر نعمتی و هر خوبی را از خدا می خواهم و از هر بدی، به خدا پناه می برم و از هر گناهی، از خدا آمرزش می طلبم.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام همه دعاها را در چهار کلمه خلاصه کردند و چهار دعای جامع و بسیار کوتاه را با چهار «کُلُّ» بیان فرمودند. «کُلُّ»، نه یک نعمت و دو نعمت، بلکه همه نعمت‌ها؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ؛ حمد و ستایش بر همه نعمت‌ها»، در روایت داریم که یکی از عوامل استجاب دعا، قدرشناسی و حمد و ستایش خداست. یعنی اول بگویم: چقدر شما خوب هستی؛ چنین و چنان هستی؛ بعد درخواستی را که دارم، به شما بگویم. این روش، خیلی اثر دارد. درباره درخواست از خدا، روایات بسیاری داریم که اول ستایش و حمد خدا باشد؛ این از عوامل مهم اجابت دعا است. در ادعیه هم این کاملاً محسوس و مشهود است. اول از همه، الحمدلله، گفته می شود؛ مثلاً در دعای افتتاح و دعای عرفه؛ و بعد از آن می گوید: این را هم به من مرحمت کنید. یعنی رحمت خدا را به جوش می آورد و به خوبی های او توجه پیدا می کند و بعد می گوید:

این‌ها را هم به من بده!

بعد از حمد او برای همه نعمت‌ها، می‌فرماید: «وَأَسْأَلُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ»؛ یعنی خدایا همه خوبی‌ها را می‌خواهم.

سپس «وَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ كُلِّ شَرٍّ»؛ یعنی نه از یکی دو شر، بلکه از همه بدی‌ها و شرّها، به خدا پناه می‌برم.

در آخر هم می‌فرماید: «وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ»؛ و طلب مغفرت می‌کنم از هر گناهی.

مرحوم فیض کاشانی در غزل زیبایی می‌گوید:

ز هر چه غیر یار استغفرالله ز بود مستعار استغفرالله
دمی کان بگذرد بی یاد رویش از آن دم بی‌شمار استغفرالله^۱

از هر چه گفته‌ایم، استغفرالله؛ از هر چه کرده‌ایم، استغفرالله؛ یک استغفار کامل. «وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ»، خدایا تا حالا هر خطایی، هر لغزشی، هر بدی‌ای، هر کاری کردم، از آن استغفار می‌جویم.

چه نعمت‌هایی که می‌دانیم و چه نمی‌دانیم. چه گناہانی که می‌دانیم و چه نمی‌دانیم. چه خیرهایی که می‌دانیم و نمی‌دانیم. این‌ها شکر زبانی است. البته شکر زبانی ذکرهای دیگر هم دارد، که در این باره، به بحث مفصل‌تری نیاز است. از میان همه آن ذکرها، «الحمد لله» کامل است. چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: تمام شکر، گفتن همین جمله است: «الحمد لله رب العالمین».^۲ شکر هر نعمتی هر چند بزرگ باشد، این است که خداوند عزّ و جلّ را بر آن حمد و سپاس گویی.^۳ ولی شکر واقعی و کامل، به درک نعمت مربوط است؛ یعنی

۱. فیض کاشانی، دیوان اشعار، غزل شماره ۸۴۴.

۲. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵.

۳. همان.

اگر نعمت را واقعاً درک کنی و بشناسی، آن موقع شکر نعمت را انجام داده‌ای. همچنین در این زمینه روایت بسیار زیبایی از امام هادی علیه السلام وارد شده است که در مدخل "نعمت" در کتاب سفینه البحار آمده است. روایت از شخصی به نام ابوهاشم جعفری^۱ نقل شده که از نوادگان جعفر طیار، برادر امیرالمؤمنین علیه السلام است. وی چندین امام را درک کرده و شخصیت وارسته‌ای بوده است. می‌گوید: فقر شدیدی به من روی آورد: «أَصَابْتَنِي ضَيْقَةٌ شَدِيدَةٌ». بعضی مواقع درها بسته است. اما عرض بنده این است که خیلی چیزها را خدا به من و شما مرحمت کرده است که به آن‌ها توجه نداریم؛ آن‌ها را هم ببینیم و قدر بدانیم. چه بسا که سواره از پیاده خبر نداشته باشد. از این‌ها خبر داریم و از صمیم دل می‌پذیریم. مثلاً کسی چهل سال دارد و امکان ازدواج برای او فراهم نشده است؛ یا کسی هفتاد ساله است و هنوز مسکن ندارد. به این‌ها توجه داریم؛ ولی می‌خواهم بگویم که به داده‌ها هم توجه کنیم؛ چون این گلایه‌ها حل می‌شود و از بین می‌رود.

ابوهاشم جعفری می‌گوید: فقر مالی به قدری به من فشار آورد که رفتم در گله و شکایت را نزد امام هادی علیه السلام باز کنم. اجازه گرفتم، محضر ایشان وارد شدم و نشستیم. تا خواستم باب گلایه را باز کنم، حضرت پیش دستی کردند و روی دست من زدند. فرمودند: «يَا أَبَاهَاشِمُ! أَيُّ نِعَمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ تُرِيدُ أَنْ تُؤَدِّيَ شُكْرَهَا؟»^۲ پیش خودش می‌گوید ما آمده بودیم گله و شکایت کنیم؛

۱. داود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، معروف به جعفری؛ وی مردی مورد وثوق و جلیل القدر بوده و خدمت امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام و حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده و از همه آنان روایت کرده است.

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۱.

حضرت آن طرف ورق را برگرداند. فرمودند: اباهاشم! آمده‌ای کدام نعمت‌های خدا را برای من شرح بدهی؟

«فَوَجُمْتُ، فَلَمْ أَدْرِ مَا أَقُولُ لَهُ؛ می‌گویند: زبانم بند آمد و ندانستم چه بگویم»، آمده بودم گله و شکایت کنم. حضرت فرمود: آمدی شکر کدام نعمت را به جا آوری؟ می‌گویند: من خیلی سکوت کردم؛ بعد حضرت خودشان سخن را شروع کردند و سه نعمت مهم خدا را برای من برشمردند:

الف) نعمت ایمان

حضرت فرمودند: اباهاشم! «رَزَقَكَ الْإِيمَانَ فَحَرَمَ بِهِ بَدَنَكَ عَلَى النَّارِ؛ خداوند به تو ایمان را روزی داده و بدن تو را بر آتش حرام کرده است».^۱ «ایمان»، یعنی اصول دینت درست است. خدا را قبول داری، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و مبدأ و معاد را قبول داری. در بسیاری از روایات، ایمان به معنای ولایت اهل بیت و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به کار رفته است. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر ایمان در آیه ۵ سوره مائده که «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ «هر کس به ایمان کافر شود، عملش تباه گشته و در آخرت از زیان‌کاران خواهد بود» فرمود: «الْإِيمَانُ فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَام فَمَنْ كَفَرَ بِوَلَايَتِهِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ؛ مقصود از ایمان در بطن قرآن، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام است و هر کس به ولایت ایشان کفر بورزد، به تحقیق که عملش نابود است».^۲ همچنین در منابع روایی شیعه و سنی آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز جنگ احزاب (خندق) هنگامی که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام به نبرد عمرو بن عبدود رفت،

۱. همان.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۶۹، ح ۱۴.

فرمود: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّهِ؛ امروز همه ایمان در برابر همه شرک آشکار شد».^۱ آری؛ علی علیه السلام معیار است. «حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَرَيْتَهُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۲ خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل‌هایتان زینت بخشید». امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از ایمان در این آیه شریفه که در نزد مؤمنان محبوب شده است، وجود مبارک مولا امیرالمؤمنین، علی علیه السلام، است.^۳ خدا به تو ایمان مرحمت کرده و با این ایمان، بدنت را بر آتش جهنم حرام کرده است. این بشارت و نعمت بزرگی است: «هر که از پل بگذرد، خندان بود» فقط دوستان اهل بیت علیهم السلام چنین هستند. فقط کسانی از آتش جهنم عبور می‌کنند که محب اهل بیت باشند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَمْ يَجْزُ عَلَيَّ الصَّرَاطُ إِلَّا مَنْ مَعَهُ جَوَازٌ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام؛ احدی از آن پل صراط عبور نمی‌کند، مگر این که سند ولایت علی بن ابی طالب را داشته باشد که بتواند از آن جا بگذرد».^۴ خوب، این جواز عبور از جهنم را خدا به تو داده است؛ یعنی محال است آتش جهنم، عاشق و دوستدار حضرت علی علیه السلام را بسوزاند. برات آزادی را خدا به او مرحمت کرده است. خدا به برکت ایمان، چنین نعمتی را به ما عطا کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا عَلِيُّ حُبُّكَ إِيْمَانٌ وَبُعْضُكَ نِفَاقٌ وَكُفْرٌ؛ یا علی! دوستی با تو ایمان و کینه‌ورزی با تو نفاق و کفر است».^۵ بنابراین، خدای بزرگ به ما لطف کرده، این

۱. برز در کتاب‌های لغت (به عنوان نمونه کتاب قاموس) چنین معنی شده است: «ظهر بعد خفاء» (ظاهر شدن چیزی بعد از آن که مخفی بود).

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۶۱.

۳. حجرات، آیه ۷.

۴. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲۶.

۵. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۰۲.

۶. همان، ص ۴۲.

نعمت بزرگ محبت و دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام را به ما مرحمت کرده و بدنمان را بر آتش جهنم حرام کرده است؛ یعنی محال است در آتش جهنم برود؛ نعمت بزرگی که ما به آن توجه نداریم.

ب) نعمت سلامتی

حضرت فرمودند: «وَرَزَقَكَ الْعَافِيَةَ فَأَعَانَكَ عَلَى الطَّاعَةِ؛ عافیت را روزی ات کرد تا بر طاعت یاری ات رساند»^۱؛ دومین نعمتی که خدای متعال به تو مرحمت کرده، عافیت و سلامتی است. این که بدنمان سالم است و با پای خودمان راه می‌رویم. به آسایشگاهی رفتیم برای معلولین سخنرانی کنم؛ بعضی از کمر به پایین قطع نخاع بودند و عده‌ای را با تخت پای سخنرانی آوردند؛ کسانی که از گردن به پایین قطع نخاع بودند. یعنی این آقا در جوانی بر اثر حادثه یا بیماری و یا در جنگ، به چنین وضعی دچار شده بود.

یکی از چیزهایی که ما را به درک نعمت می‌رساند، نگاه به افرادی است که از خیلی نعمت‌ها محرومند. البته خدا در آخرت برای آن‌ها جبران می‌کند و به آن‌ها درجه می‌دهد. باید از مشاهده مشکلات و گرفتاری آن‌ها و به نعمت‌هایی که خداوند به ما داده، بیشتر توجه کنیم. به قول مرحوم سیداحمد شبیری زنجانی: «خدایا تو را شکر می‌کنم به عدد کورهای عالم، که به من چشم دادی». یعنی به آنچه داریم، حواسمان باشد. شکر به عدد کرهای عالم، که به من گوش دادی؛ به عدد لال‌های عالم، که به من زبان دادی. عزیزانی که زبانشان لال است، چطور نماز می‌خوانند؟ همین‌طور صمِّ بکم می‌ایستند؛ رکوع و سجده می‌رود بی آن‌که چیزی بگوید. قرآن را فقط نگاه می‌کند. آرزوی یک یا الله، آرزوی یک یا حسین، آرزوی یک یا زهرا، یا صاحب‌الزمان، یک «اللهم کن لولیک» را دارد.

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۱.

من نمی دانم واقعاً در دل کر و لالها چه می گذرد؟ ولی واقعاً برای آنها خیلی سخت است. یعنی این قدر آرزو دارد یک یاعلی بگوید؛ ولی نمی تواند بگوید. پس این نعمت زبان را که این همه ذکر می توانم با آن بگویم، شکر کنم، الحمد لله بگویم، صلوات بفرستم، قرآن بخوانم؛ این چه نعمت بزرگی است! این نعمت زبان (گویایی)، نعمت بسیار بزرگی است. بنابراین باید به هنگام مشاهده انسانی که از نعمتی محروم است، ولی ما آن محرومیت را نداریم، بگوییم: پروردگارا! من تمسخر نمی کنم و بر خود نمی بالم، بلکه تو را برای نعمت های بزرگت نسبت به خود می ستایم.^۱

امام هادی علیه السلام به ابوهاشم جعفری فرمودند: «رَزَقَكَ الْعَافِيَةَ فَأَعَاتَكَ عَلَى الطَّاعَةِ؛ آخدا نعمت عافیت، سلامتی، آرامش، و امنیت را به تو مرحمت کرده؛ با این به تو کمک کرده برای طاعت و بندگی خودش». بنابراین، شکرگزار و قدردان باش!

ج) نعمت قناعت

سومین نعمتی که در کلام امام هادی علیه السلام به ابوهاشم جعفری آمده، نعمت قناعت است: «وَرَزَقَكَ الْقَنُوعَ فَصَانَكَ عَنِ التَّبَدُّلِ؛^۲ خدای مهربان نعمت قناعت، عزت مندی و آبرومندی را به تو عنایت کرده است». این هم نعمت واقعاً بزرگی است. گاهی اگر آدم عزت نفس نداشته باشد، برای هر نیازی، دست گدایی دراز می کند. یا نزد این و آن آبرویش را می ریزد، یا دست نیاز دراز می کند، ولی خدا عزت نفسی به ما داده که گاهی حتی اگر مشکلات مهمی هم در کار باشد، حاضر نیستیم آبروی خود یا خانواده مان را ببریم. این نعمت عزت نفس،

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵.

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۱.

۳. همان.

قناعت و مناعت طبع است. گاهی به مسجد می‌رویم و در کوچه و خیابان و سر چهارراه‌ها کسی را می‌بینیم که دست‌گذاری دراز کرده است؛ با آن‌که صحیح و سالم است. با دیدن او، ما خجالت می‌کشیم. نعمتی از او گرفته شده، نعمت قناعت است. به همین دلیل، او خودش را خوار و ذلیل کرده است؛ خودش را شکسته است. ذلیل‌ترین افراد، متکدیان هستند. بنابراین، همین عزت نفسی که خدا به ما مرحمت کرده و خودمان را با آن، حفظ می‌کنیم و آبروی خودمان و دیگران را نمی‌بریم، نعمت بزرگی است. خدا نعمت عزت نفس و قناعت را به تو داده و تو را از آبروریزی و له شدن جان و روح حفظ کرده است. بعد از آن امام هادی علیه السلام فرمودند: من سه نعمت برایت شرح دادم: نعمت ایمان، نعمت عافیت و نعمت قناعت. حس کردم آمده‌ای از آن‌هایی که این همه چیز به تو مرحمت کرده، شکایت کنی. من این نعمت‌ها را برایت شرح دادم که شکایت نکنی. بعد فرمودند: من امر کردم، هزار دینار هم پول به تو بدهند، برو آن پول‌ها را بگیر.

اگر واقعاً کسی قدردان نعمات باشد، پول هم به دستش می‌رسد؛ یا خداوند در همان مالی که دارد، برکتی قرار می‌دهد که نیازهایش برآورده شود. پس یکی از مراحل شکرگزاری، شکرگزاری زبانی و قدرشناسی نعمات است.

۳. شکر عملی

شکر «عملی»، شکر کامل و ثمره دو نوع شکر قلبی و زبانی است. وقتی انسان، با دل، نعمت بودنِ نعمتی را فهمید و به زبان آن را اظهار کرد و شکر منعم را به جای آورد، حق آن است که در عمل نیز شکر خدا را آشکار کند. بنابراین، شاکر حقیقی باید نعمت‌های الهی را صرف رضا و مقصود مُنعم کند و همواره باید آگاه باشد که از نعمت‌های خدا در چه مسیری استفاده کند تا مرتکب کفران

نعمت نشود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «شکر نعمت، همان دوری از محرّمات است».^۱ آری؛ شکر عملی یا رفتاری، آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است و آن را در جای مناسب خودش صرف کنیم که اگر چنین نکنیم، کفران نعمت کرده‌ایم. شکر عملی مصادیق فراوانی دارد که برای نمونه، برخی از مصادیق آن، با استناد به روایات، بیان می‌شود:

۱. سجده شکر، نماز شکر، احسان و ولیمه دادن، برخی از مصادیق شکر عملی هستند.^۲ نقل شده است که «وقتی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسئله‌ای به وجود می‌آمد که موجب خوشحالی یا حتی موجب نگرانی آن حضرت می‌شد، به سجده می‌رفت و برای خدا سجده شکر به جا می‌آورد».^۳

۲. عفو و گذشت در مقابل پیروزی بر دشمن، از دیگر مصادیق شکر عملی است؛ همان‌گونه که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعُفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ»؛^۴ هنگامی که بر دشمنانت پیروز شدی، عفو و بخشش را شکرانه این پیروزی قرار بده».

۳. انفاق کردن بخشی از اموال در راه خدا نیز از مصادیق شکر عملی است؛ امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَحْسَنُ شُكْرِ النَّعْمِ الْأَنْعَامُ بِهَا»؛^۵ بهترین شکر نعمت‌ها، بخشیدن آن است».

۴. عبادت و نیایش در برابر پروردگار نیز طریق دیگری برای شکرگزاری

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۹۵.

۲. سید علاء‌الدین محمد گلستانه، منهج‌الیقین (شرح‌نامه امام صادق علیه السلام به شیعیان)، ص ۵۴.

۳. علامه حلی، نهج‌الحق و کشف‌الصدق، ص ۴۳۲.

۴. شیخ حرّ عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۷۱.

۵. تمیمی آمدی، غرر‌الحکم و درر‌الکلم، ص ۱۹۵.

عملی است؛ چنان‌که در سخن امام علی علیه السلام، برای عبادت به انگیزه شکر، تعبیر عبادت آزادگان و افضل اعمال آورده شده است.^۱

گسترده‌گی نعمت‌های الهی

بسیاری از گلاویه‌ها برای مسائل مادی است. ما فکر می‌کنیم اگر به پول و دارایی برسیم، همه مشکلاتمان حل می‌شود. ولی این‌گونه نیست؛ ممکن است بعضی از مشکلات با پول حل شود؛ اما اگر مثلاً کسی در بیابان گیر کند و در آن کویر، خروارها طلا و دیگر جواهرات پرارزش نصیبش شود اما یک لیوان آب برای خوردن نداشته باشد، آن ثروت به چه درد می‌خورد! در آن‌جا، یک لیوان آب برایش از میلیاردها پول و طلا و سکه بالاتر است. زمانی در گذشته، خشکسالی بود و مثل امروز هم نمی‌توانستند از جای دیگر به آسانی گندم وارد کنند. در آن سال قحطی، زنی در شهر اصفهان چند کیلو طلا و سکه آورد و داد زد: یک جوانمرد پیدا شود همه این‌ها را از من بگیرد، یک نان به من بدهد که دارم از گرسنگی و ضعف می‌میرم. از اول تا آخر بازار هی می‌گفت: «نان، نان، نان!»، طلا هم در دستش بود. آخر بازار افتاد و مرد! خداوند چیزهایی مافوق طلا و سکه و پول به ما مرحمت کرده است که به آن‌ها توجه نداریم و قدرش را نمی‌دانیم و شکرگزار نیستیم. چه بسا در همان مشکلات مادی‌ای هم که دچارشان می‌شویم، هزاران نعمت خوابیده باشد که از آن‌ها بی‌خبریم. نوع افراد وقتی به یک مقدار پول و مقام می‌رسند، شلوغ‌کاری و گردن‌فرازی می‌کنند؛ دیگران را تحقیر می‌کنند و فخر می‌فروشند. اما همه نعمت‌های خدا در مسائل مادی خلاصه نمی‌شود. این سخن خیلی مهمی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۶: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا شُكْرًا فَبَلَغُوا عِبَادَةَ الْأَخْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ».

فرمودند:

اگر کسی تمام نعمت‌های خدا را در خوراک و مادیات ببیند، عملش کم و عذابش نزدیک است: «وَمَنْ لَمْ يَرَلِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ نِعْمَةٌ إِلَّا فِي مَطْعَمٍ أَوْ مَشْرَبٍ أَوْ مَلْبَسٍ فَقَدْ قَصَرَ عَمَلُهُ وَدَنَا عَذَابُهُ»^۱.

یعنی اگر کسی نعمت را فقط در طعام و خوراک و پوشاک و مسائل مادی ببیند، به عذاب نزدیک است و عمل او نیز ناچیز است. خدا میلیاردها نعمت مافوق مسائل مادی به ما مرحمت کرده است؛ از جمله آن‌ها نعمت ولایت، امنیت و عافیت است. فقط باید آن‌ها را درک کنیم؛ و بعد بی اختیار به سجده می‌رویم، بی اختیار نماز می‌خوانیم و بی اختیار عاشق خدا می‌شویم.

نعمت ولایت

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرضه داشت: من فقیر و بی پول هستم. به قول امروزی‌ها قسط عقب‌افتاده دارم، و وضعم چنین و چنان است! حضرت فرمودند: «مَا أَعْرِفُكَ فَقِيراً؛ گمان نمی‌کنم شما فقیر باشید».^۲ عرض کرد: آقا مثل این که شما متوجه نشدید؛ مشکل مالی دارم؛ و خدا می‌داند چقدر قرض دارم. در روایت داریم که مکرر برای حضرت شرح می‌داد، حضرت هم در مقابل، «یک‌کذبه» می‌گفت. خیلی عجیب است که امام معصوم حرف کسی را قبول نکند. آن فرد دائم پافشاری می‌کرد که «أنا فقیر!»! ملاعبداللہ کلام بسیار زیبایی دارد که می‌گوید مواظب باشیم مسائل و مشکلاتمان را به زبان نیاوریم. می‌گوید: خود را زیاد محروم معرفی کردن، محرومیت می‌آورد. اگر دائماً

۱. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۶، ح ۵.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۴۷.

بگویند «من مریض هستم»، مریض هم نباشید، مریض می شوید. بگویند «فقیروم، گدایم»، فقیر می شوید. یعنی با فال بد زدن، تکرار و تلقین کردن، فقیر هم نباشید، فقیر می شوید. به تعبیر معصوم علیه السلام: «الْبَلَاءُ مُؤَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ». ^۱ اگر محروم هم نباشید ولی دائم بگویند محروم، محرومتان می کنند یا محروم می شوید.

آن شخص از این دسته بود. پیوسته می گفت: «أنا فقیر؛ چنانم، و چنینم». حضرت هم «یکذِّبُه»؛ تکذیبش می کرد. به قول امروزی ها به حضرت عرض کرد: عجب گیری افتادیم! من واقعاً بی پولم و شما چطور می گویند: من فقیر نیستم؛ «مَا أَعْرِفُكَ فَقِيرًا». حضرت فرمودند: شما ولایت ما را داری یا نداری؟ گفت: بله؛ دارم. جدّم حضرت علی علیه السلام را دوست داری؟ بله. ما را دوست داری؟ بله. فرمودند: اگر کسی پیدا شود و بگوید: من هزار دینار به تو پول می دهم، از حضرت علی علیه السلام و از اهل بیت علیهم السلام تبرّی بجو. حاضری؟ گفت: نه. حضرت مبلغ را بیشتر کردند. چند هزار دینار! ده هزار دینار، میلیون دینار، همین طور آلف و الوف...؛ آیا حاضر هستی ولایت ما را بفروشی و از ما تبرّی بجویی؟ من همه دنیا را به پایت می ریزم؛ حاضری؟ گفت: نه آقا؛ قسم خورد: «يَحْلِفُ أَنَّهُ لَا يَفْعَلُ؛ واللّه حاضر نیستم». حضرت فرمودند: من یک نعمت خدا را برایت شرح دادم که "ولایت" ما است. تو حاضر نیستی با آلف و الوف و دینار این ها را بفروشی. آن وقت چطور این قدر می گویی: من ندارم! حضرت فرمود: کسی که متاعی با خود دارد که به این همه پول نمی فروشد، او فقیر است؟ «مَنْ مَعَهُ سِلْعَةٌ يُعْطَى هَذَا الْمَالَ لَا يَبِيعُهَا هُوَ فَقِيرٌ؟». ^۲ به داشته هایم نگاه کن!

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۴۷.

نعمت امنیت

یکی از علما خدمت یکی از بزرگان رسید و گفت: من می‌خواهم مشاهد بروم؛ کاری ندارید؟ ایشان گفتند: سلام مرا به امام رضا علیه‌السلام برسان و به امام رضا عرض کن: ای علی بن موسی الرضا! ما دخیل تو هستیم. در خانه خدا واسطه شو که خدا به ما مردم ایران، چوب کفران نعمت و ناسپاسی نزند. خدا خیلی به ما نعمت داده است؛ چه شخصی، چه دولتی، چه مملکتی. امنیتی که در مملکت ما هست، در کمتر جایی می‌یابیم. ناامنی بسیاری از کشورهای همسایه را ببینید! شاید روزی نیست که انفجار و کشته‌ناداشته باشند. الان در یمن و سوریه، چند میلیون آواره هستند؟ در فلسطین چه خبر است؟ نمی‌خواهم بگویم مملکت ما مشکل ندارد یا مشکلات را توجیه کنیم. ممکن است بر اثر سوء مدیریت یا تحریم‌ها یا بی‌رحمی بعضی از افراد، مشکلاتی در میان باشد، ولی این نعمت‌ها را هم واقعاً ببینیم. در کشورهایی که گرفتار جنگ هستند، فرزند آن‌ها بیرون می‌رود، نمی‌دانند برمی‌گردد یا نه؟ بچه‌ها یک ساعت از مدرسه دیر بیاید، چه حالی پیدا می‌کنیم؟ چرا این قدر ناشکری می‌کنیم؟

زمان رضاخان ناامنی و خفقان چنان بود که علمای ما حق عمامه گذاشتن نداشتند؛ فقط چند نفر از مجتهدان و مراجع می‌توانستند عمامه بگذارند. از سر علما عمامه برمی‌داشتند؛ چادر خانم‌ها را می‌کشیدند؛ حق نداشتند با چادر بیرون بیایند. وقتی حاج شیخ عبدالکریم حائری - که بزرگ حوزه علمیه قم و مرجع بزرگ آن زمان بود و حضرت امام و خیلی از مراجع پای درسش می‌رفتند - از دنیا رفت، در شهر قم و شهرهای مختلف، مراسم ختم برایش نگرفتند؛ چون ممنوع شده بود! یعنی نمی‌توانستند برای یک مرجع تقلید مجلس فاتحه بگیرند. روضه‌خوانی ممنوع بود؛ یعنی این روضه‌خوانی‌ای که الآن ما راحت و آشکار،

در حسینیه و تکایا به مناسبت‌های مختلف، عزاداری برگزار می‌کنیم، ممنوع بود؛ حتی تاسوعا و عاشورا!

مرحوم آقای دولابی فرمودند: من نوجوان یا جوان بودم؛ در دولاب، در زیرزمین مجلسی گرفتیم؛ مخفیانه چند نفر هم گذاشتیم که پاسگاه و مأمورها نیایند؛ یک یاحسین و یاحسین کنیم و کمی بر سینه بزنیم. مأموری ما را پیدا کرد و لورفت و آمدند ما را به کلانتری و پاسگاه بردند. آقای دولابی با اشک و ناله می‌گفت: وقتی ما را زندان کردند، پدر ما که ارباب دولاب بود، آمد. در پاسگاه ایشان را می‌شناختند و احترام می‌گذاشتند. گفت: بچه‌های ما را یک عده از دولاب گرفته‌اند و می‌خواهند آن‌ها را تحویل دادگاه بدهند. رئیس پاسگاه گفت: اگر این دولابی‌ها آدم کشته‌اند، هیچ مشکلی ندارد؛ اگر غارت کرده‌اند، مشکلی ندارد؛ چاقو کشیده‌اند، شراب خورده‌اند، هر گناهی کرده‌اند، مشکلی ندارد؛ فقط روضه‌خوانی نکرده باشند. این را نمی‌توانم کاری کنم. آقای دولابی می‌گفت: این از هزارتا چاقو زدن برای ما بدتر بود. یعنی روضه‌خوانی از آدم‌کشی بدتر بود. می‌گفت: بقیه گناهان را می‌توانم وساطت کنم؛ ولی روضه نخوانده باشند؛ من از رضاخان می‌ترسم که مرا بزند و بیچاره‌ام کند.^۱ چنین خفقانی بوده است. چرا ما قدر امنیت را نمی‌دانیم؟

شاید شب و روزی نباشد که نیروهای انتظامی ما در مرزها نگهبانی می‌دهند، کشته ندهند؛ شهید ندهند. آن‌ها این همه خدمت می‌کنند که در مملکت ما امنیت باشد؛ چرا ما قدر این را نمی‌دانیم؟ به هر حال، این نعمت امنیت و نعمت عافیت، نعمت بسیار بزرگی است.

این حدیث معروف را شاید همه حفظ باشند: «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الْأَمْنُ وَ

الْعَافِيَةُ؛^۱ دو نعمت است که ناشناخته است: امنیت و تندرستی». انسان زمانی ارزش چیزی را می‌شناسد و می‌داند که آن را از دست بدهد. بسیاری از مردم، قدر و ارزش خورشید را نمی‌شناسند، چون همواره در پیش چشمانشان است؛ از این رو، از آن غافل می‌شوند. زمانی متوجه ارزشمندی آن می‌شوند که آن را از دست بدهند و با تاریکی مطلق و سرمای شدید و یخبندان روبه‌رو شوند.

مقام معظم رهبری در زمینه امنیت می‌فرماید: «تا امان هست، کسی ملتفت نیست که امنیت هست. از خانه تا محل کسبت می‌خواهی بروی، ناامن باشد؛ تا مدرسه می‌روی، ناامن باشد؛ دانشگاه، ناامن باشد؛ از این شهر به آن شهر، ناامن باشد؛ الحمدلله امروز امنیت در کشور وجود دارد و این برای زحمات نیروهای نظامی ما و نیروهای امنیتی ما است؛ باید واقعاً از این‌ها تشکر کرد و این‌ها را تقویت کرد».^۲

گفت: «تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی» تا وقتی که در امنیت هستیم، قدرش را نمی‌دانیم. وقتی ناامنی شود، بعد می‌فهمیم چه خبر است؟

آری؛ امنیت و تندرستی، دو نعمتی هستند که انسان قدرناشناس، شکر آن را به جا نمی‌آورد و نسبت به آن به دو طریق زبانی و عملی کفران می‌ورزد؛ چون برای تندرستی و عافیت، به زبان، شاکر و سپاسگزار خداوند نیست و در زندگی خود هم به درستی از این دو نعمت برای رشد و کمال بهره نمی‌گیرد. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پیامبر سَلَّمَ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ»^۳ دو نعمت امنیت و عافیت است که شکرشان به جا آورده

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۰.

۲. بیانات در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیأت دولت، تاریخ ۱۳۹۵/۰۶/۰۳.

<http://farsi.khamenei.ir/newspart-index>

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۷۱۰.

نمی‌شود».

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در نهج البلاغه می‌فرماید: «يَتَأَمُّ الرَّجُلُ عَلَى التُّكْلِ، وَلَا يَتَأَمُّ عَلَى الْحَرْبِ؛^۱ فرزند مرده می‌خوابد و مال ربوده نمی‌تواند بخوابد» یعنی آدم مصیبت زده، شب خوابش می‌برد؛ اما اگر بگویند: آقا امشب حمله می‌کنند به خودت، به ناموست، مالت را غارت می‌کنند و ناامن است، اصلاً چشمش روی هم نمی‌آید. بدنش هم سالم، همه چیز سالم، پول هم زیاد دارد؛ کسی هم فوت نکرده است، ولی ناامن است. همین که بگویند این محل، محل ناامنی است، آدم خوابش نمی‌برد. بنابراین ما باید قدر این امنیت‌ها را بدانیم! به داده‌ها نگاه کنید، تا برسیم به نداده‌ها؛ در همان نداده‌ها هم نعمت‌های بسیار نهفته است.

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۲۱۲.

معیارهای تشخیص حق از باطل

سیدعلی هاشمی نشلجی*

اشاره

انسان به طور طبیعی و فطری، حق طلب است و گرایش به حق دارد؛ زیرا کمال‌گرایی و نقص‌گریزی در انسان، فطری و طبیعی است و از آن‌جا که سعادت و کمال، تنها در حق یافت می‌شود و باطل چیزی جز نقص نیست، او به حق گرایش داشته، از باطل‌گریزان است. از این رو، انسان با توجه به ماهیت و ساختار فطری‌اش باید جوای حق و پیرو حقیقت باشد، راه درست را برگزیند و همیشه با حقیقت همراه و همدم باشد. بنابراین، برای زندگی سعادت‌مندانه نیازمند تشخیص درست و نادرست، صلاح و فساد و به طور کلی حق و باطل است و برای رسیدن به این تشخیص، به معیارهایی نیاز دارد تا بتواند با استفاده از آن‌ها و سنجدن افکار و عقاید و عملکرد خود، نسبت به آن معیارها، راه حق را برگزیند و به سعادت و رستگاری نایل شود.

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

مفهوم‌شناسی حق و باطل

الف) مفهوم حق

برای «حق» معانی گوناگونی ذکر شده است. در مفردات راغب اصفهانی آمده: «اصل حق به معنای مطابقت و موافقت است».^۱ همچنین گفته شده: «حق» به معنای ضد «باطل»، صدق، وجود ثابت و... است.^۲ بنابراین، حق، نقیض باطل و به معنای وجوب و ثبوت^۳ و در اصل به معنای مطابقت و موافقت است. البته بیشتر اوقات، مراد از «حق» همان مطابقت و موافقت با امری است که بر اساس حکمت الهی ایجاد شده است.

ب) مفهوم باطل

معمولاً از معنای حق، ضد آن یعنی باطل نیز فهمیده می‌شود؛ صاحب مفردات می‌گوید: «باطل چیزی است که در مقام فحص، ثبات ندارد و در فعل و قول هر دو به کار می‌رود».^۴ همچنین گفته شده است: «باطل مقابل حق است و آن را فاسد و بی‌اثر و ضایع می‌سازد».^۵ صاحب قاموس قرآن می‌گوید: «باطل آن است که در قضاوت عمومی پذیرفته نمی‌شود و بشر در عین ابتلا به باطل، به ضرر و ناحق بودن آن حکم می‌کند».^۶ بنابراین، امور ثابت و پایدار، حق و آنچه متغیر و ناپایدار است، باطل خواهد بود؛ چنان‌که در قرآن کریم واژه «حقّ» و

۱. حسین راغب اصفهانی، المفردات فی غریب الفاظ القرآن، ص ۱۲۹، واژه «حق».

۲. محمدبن محمد مرتضی زبیدی، تاج العروس، ج ۱، ص ۴۳۲.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۲۵۵-۲۵۶.

۴. حسین راغب اصفهانی، المفردات فی غریب الفاظ القرآن، ص ۶۸.

۵. سعید الخوزی الشرتونی، اقرب الموارد، ج ۱، ص ۸۸.

۶. سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۳۰.

مشتقات آن، به معنای ثابت و حتمی به کار رفته است.^۱ «و لکن [ما بر کفر و عناد خود اصرار کردیم تا] وعده عذاب [الهی] بر کافران ثابت گردید».^۲ همچنین در قرآن کریم، واژه حق در برابر واژه باطل^۳ و ضلال^۴ به کار رفته است؛ و حق، به آب و باطل، به کف روی آب تشبیه شده است^۵؛ زیرا باطل آن چیزی است که ثبوت و واقعیتی ندارد و ضلال، انحراف و خروج از برنامه حق و راه صحیح است.^۶

فخر رازی درباره حق می گوید:

واژه «حق»، اگر بر ذات چیزی اطلاق شود، بدین معناست که آن ذات به خودی خود، موجودی حقیقی است. مصداق حقیقی آن، خداوند است؛ چراکه زوال و عدم در وی راه ندارد. اگر واژه «حق» بر امور اعتقادی اطلاق شود، مراد آن است که آن اعتقاد، درست و مطابق با واقع است و اگر واژه «حق» بر قول و خبر اطلاق شود، منظور آن است که آن خبر، صادق و مطابق با واقع است.^۷

ضرورت تشخیص حق از باطل

همه انسان‌ها طالب سعادتند و سعادت در گروه حق‌محوری است. بنابراین، باید حق را از باطل بازشناخت وگرنه باطل به صورت حق‌نما جلوه می‌کند؛ زیرا

۱. قصص، آیه ۶۳؛ زمر، آیه ۷۱.

۲. زمر، آیه ۷۱.

۳. بقره، آیه ۴۲؛ انفال، آیه ۸؛ اسراء، آیه ۸۱؛ حج، آیه ۶۲ و ...

۴. یونس، آیه ۳۲.

۵. رعد، آیه ۱۷.

۶. حسن مصطفوی، التحقيق، ج ۱، ص ۳۵۸.

۷. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۱۱۹-۱۲۰.

جهان آمیزه‌ای از حق و باطل است و باطل با فریب و نیرنگ، همواره خود را حق مطلق نشان می‌دهد. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

اگر باطل با حق مخلوط نمی‌شد، بر طالبان حق پوشیده نمی‌ماند، و اگر حق از باطل جدا و خالص می‌گشت، زبان دشمنان قطع می‌گردید. اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند، آن‌جاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌گردد و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارند، نجات خواهند یافت.^۱

آن‌جا که امتزاج حق و باطل با زیرکی صورت گیرد، جذابیت کاذب و عاریتی باطل، قادر خواهد بود گروهی را به گرد خویش جمع کند؛ چنان‌که امام سجاد علیه السلام فرمودند:

سی هزار نفر در کربلا بر ضد سیدالشهداء گرد آمدند که همه خود را از این امت می‌پنداشتند و همه با ریختن خون او به خدا تقرب می‌جستند. آن حضرت آنان را به یاد خدا می‌انداخت، اما آنان پند نمی‌گرفتند تا آن‌که او را از روی ستم و تجاوز و دشمنی به شهادت رساندند.^۲

چون می‌گفتند یزید خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله است و حسین بن علی علیه السلام بر او خروج کرده، باید با او جنگید. باطل، حق را با شمشیر خود حق می‌زدند؛ پس باطل نیروی حق را به خدمت گرفته است. این همان نیروی حق است که او از آن استفاده می‌کند.^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

۲. ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۸۶.

۳. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۰۹.

آری، اگر امتزاج حق و باطل با زیرکی صورت گیرد، زمینه‌ای فراهم می‌شود که عمر سعد در عصر تاسوعا وقتی می‌خواست شعار بدهد و مردم را تحریک کند، نمی‌گفت: «یا حَيْلَ اللَّهِ اِزْكَبَى وَ بِالْجَنَّةِ اَبْشَرَى؛ ای لشکر خدا! سوار شوید و بهشت بر شما بشارت باد!». وقتی باطل مقدس شود، راه بر این گونه حوادث باز می‌شود. يك عده‌ای منافق، توانستند با عوام‌فریبی و امتزاج حق و باطل، از توده‌ای مسلمان ولی جاهل و احمق، لشکری انبوه علیه فرزند پیامبر ﷺ گرد آورند.^۱

همواره تحت پوشش حق و حقیقت است که باطل خودنمایی می‌کند. از این رو، خداوند از مخلوط کردن حق با باطل، نهی فرموده^۲ و اهل کتاب را به دلیل مخلوط کردن حق با باطل، نکوهش کرده است.^۳ به سبب مخلوط شدن حق با باطل است که مردم در شناخت حق و باطل، سرگردان می‌شوند: «آنان کسانی‌اند که تلاششان در زندگی دنیا به بیراهه می‌رود و خود می‌پندارند که کار نیک انجام می‌دهند».^۴ در باره همین گروه گفته شده است:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است^۵

نخستین پرسش برای انسانی حق جو، چگونگی تشخیص حق از باطل است. شناخت هر چیز به قالب و شاقول نیاز دارد و حق نیز از این قاعده مستثنا نیست. پس شناخت حق، معیار می‌طلبد.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

۲. بقره، آیه ۴۲.

۳. آل عمران، آیه ۷۱.

۴. کهف، آیه ۱۰۴.

۵. سعدی، گلستان، ص ۱۳۸.

معیارهای شناخت حق و باطل

۱. عقل

نخستین معیار برای بازشناسی حق از باطل، عقل است. خداوند انسان را موجودی متفکر آفریده و برای شناخت حق و حقیقت، عقل را به وی عطا کرده است و در سراسر قرآن همه انسان‌ها را به تفکر، تعقل و تدبیر فراخوانده است. عقل در دین اسلام از جایگاه بسیار بلندی برخوردار است تا جایی که اساساً اسلام را «دین عقل و فطرت» می‌گویند. گواه روشن بر عقل‌گرایی آیین اسلام، وجود صدها آیه از قرآن کریم و صدها روایت از حضرات معصومین علیهم‌السلام درباره عقل و نقش‌ها و کاربردهای گوناگون آن در اصول و فروع دین اسلام است؛ زیرا گذشته از این که روح آیات قرآن را استدلال‌ها و براهین عقلی تشکیل می‌دهد، ماده علم، عقل، فکر و مانند آن، نزدیک به هزار بار به صورت‌های مختلف در قرآن کریم آمده و بر آن تصریح شده است.^۱ «اصل در معنای عقل، بستن و نگه داشتن است و این مناسب است با ادراکی که انسان دل به آن می‌بندد و چیزی که با آن ادراک می‌کند، عقل نامیده می‌شود و یکی از قوای انسانی است و به واسطه آن خیر و شر و حق و باطل از یکدیگر تشخیص داده می‌شود».^۲

عقل در اصطلاح، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود. عقل نظری، راهنمای اندیشه بشر است و عقل عملی راهبر انگیزه او. عقل نظری نیرویی است که با آن، هست و نیست‌ها و باید و نبایدها درک می‌شوند و عقل عملی نیرویی است که بر اساس آن عمل می‌شود. امام صادق علیه‌السلام در تبیین عقل فرمودند: «مَا عَيْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۳؛ عقل آن است که خدای

۱. جعفر سبحانی، مدخل مسائل جدید در علم کلام، ص ۱۵-۱۷.

۲. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

رحمان به آن، عبادت و بهشت جاویدان با آن، کسب می‌شود».

در روایات آمده، خداوند دو حجت بر بندگانش ارزانی داشته است که ملاک تشخیص حق از باطلند؛ چنان‌که امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَيْمَةُ عليهم السلام وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ؛ به درستی که خداوند دو حجت بر بندگانش دارد، یکی حجت ظاهری و دیگری حجت باطنی؛ اما حجت ظاهری همان رسولان و انبیا و ائمه عليهم السلام هستند و اما حجت باطنی، همان عقل است». رسولان و انبیا و ائمه عليهم السلام به عنوان حجت ظاهری برای شکوفایی عقل انسانی مبعوث شده‌اند و در طول تاریخ، قدرت‌هایی بوده‌اند که مانع رشد عقلی مردم می‌شدند، آن‌ها پی‌درپی می‌آمدند تا این موانع را برطرف کنند. شجره خبیثه بنی‌امیه نیز با اقدامات ظالمانه خود همین کار را کردند و امام حسین علیه السلام با قیامش به مردم توجه داد که بنی‌امیه به حق عمل نمی‌کنند و کسی که به حق عمل نمی‌کند، به کمال عقل نمی‌رسد.

آن حضرت در کلامی گهربار فرمود: «لَا يَكْمُلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ؛ عقل جز با پیروی از حق کامل نمی‌شود». بنابراین، انسان‌ها باید به مدد حق که از سوی پروردگار است، به تکمیل عقل و خردورزی بپردازند.

آری، کربلا صحنه تقابل حق‌مداران عقل‌گرا بود. حرّ بن یزید ریاحی در روز عاشورا میان دو بی‌نهایت خیر و شر قرار گرفت و در پرتو تدبیر و عقل سلیم، رحمانیت و نور را برگزید و سعید و شهید شد و از حوزه ولایت شیطانی به حوزه ولایت رحمانی راه یافت. از طرف دیگر، چگونه عمر بن سعد میان دو

۱. همان، ص ۱۶.

۲. حسن بن محمد دیلمی، اعلام الدین، ص ۲۹۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۲۷.

بی‌نهایت، بی‌نهایت شر، ظلمت و شیطنت را برگزید و شقی و ملعون شد. در قیام کربلا بودند کسانی که عقل، درایت، عشق و ولایت را به هم سرشتند؛ مانند اصحاب «یقظه» (بیداری، بینایی و پایداری)؛ کسانی همچون «زهیر بن قین»، که «قیام‌لله» کردند و ولایی شدند.

۲. قرآن کریم

یکی از بهترین معیارهای شناخت حق از باطل، «قرآن» است. هنگامی که شخصی اسلام را پذیرفت، به حقانیت قرآن معتقد خواهد بود، و باور خواهد داشت که هر چه قرآن کریم فرموده، حق و مطابق واقع است و باطل به قرآن کریم راه ندارد؛ چنان‌که خود قرآن به این نکته تصریح کرده است: «از جلورو و پشت سرش باطل به آن راه نمی‌یابد (در احکام و معارف و خبرهایش نسبت به گذشته و آینده، بطلانی رخ نمی‌دهد)، که فرو فرستاده‌ای است از سوی [خدای] با حکمت و ستوده». ^۱ قرآن کریم سراسر حق است و معیار برطرف کردن اختلاف‌های میان مردم: «همانا ما این کتاب را بر توبه حق [هدفی والا و عقلائی] فرو فرستادیم تا در میان مردم به آنچه خدا به تو نمایانده است، داوری کنی و مدافع خائنان مباش». بر این اساس، هر آنچه مخالف قرآن کریم باشد، باطل خواهد بود. ^۲ امام حسین علیه السلام هنگامی که مسلم را به نمایندگی خود، به کوفه می‌فرستد، در نامه‌ای که در پاسخ به حدود دوازده هزار نامه مردم کوفه می‌نویسد، معیارهای امام و حاکم حق را بیان می‌کند که یکی از آن معیارها عمل به قرآن است: «فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ^۳؛ به جان خودم سوگند که

۱. فصلت، آیه ۴۲.

۲. نساء، آیه ۱۰۵.

۳. ابن‌نما حلی، مثیر الاحزان، ص ۱۶؛ محمدصادق نجمی، سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا،

ص ۷۳.

پیشوای راستین و امام به حق، کسی است که به کتاب خدا عمل کند». بنابراین، برای حق و باطل بودن عمل یک شخص، باید اعمال او را با آموزه‌های قرآن سنجید؛ اگر مطابق آموزه‌های قرآن بود، حق است، وگرنه باطل خواهد بود. این معیار، نه تنها در افکار و عقاید و مسائل جامعه کارایی دارد، بلکه در شناخت احادیث صحیح از غیر صحیح و احادیثی که تعارض دارند نیز معیار است.^۱ در جامعه اسلامی هر اندیشه و روش عملی - در همه زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی - که با قرآن کریم مخالف باشد، باطل خواهد بود.

۳. معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

سومین معیار بازشناسی حق از باطل، معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند؛ زیرا معصوم، گفتار و رفتارشان مطابق با واقع و حق است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «به خدا سوگند، ما از روی هوای نفس سخن نمی‌گوییم و به آرای شخصی خود عمل نمی‌کنیم و سخنی را نمی‌گوییم جز آن‌که خدای عزوجل آن را گفته است».^۲ همچنین در تفسیر آیه **﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾**، فرمود: «به خدا سوگند، ما صراط مستقیم هستیم».^۳

بر همین اساس، پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «عَلَيَّْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ»؛ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ معیار تشخیص حق از باطل است». همچنین خطاب به امیرالمؤمنین فرمودند: «الميزان ميزانك؛ ميزان تو ميزان است»^۴؛ یعنی عقاید،

۱. ر.ک: شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱۳.

۲. شیخ مفید، امالی، ص ۶۰.

۳. عبدعلی عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۶.

۴. شیخ صدوق، الامالی، ص ۸۹؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۲۸.

۵. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۷۲.

اخلاق، افعال و اقوال مردم را با عقیده، خُلق، فعل و قول امام علی علیه السلام و اولاد گران قدر او می‌سنجند. هر عقیده، خلق، فعل و قولی که مطابق عقیده و خُلق و افعال و اقوال آنان بود، حق است؛ وگرنه، باطل. از این رو، امام حسین علیه السلام فرمودند: «من میزان طیب و خبیثم». اگر جامعه‌ای بخواهد پاک را از ناپاک جدا کند، حتماً باید با سنت و سیرت حضرت سیدالشهدا علیه السلام ارزیابی شود و مهم‌ترین اثر آن حضرت علیه السلام همانا نهضت گسترده و تاریخ‌ساز کربلاست که مجالای عقیدهٔ صحیح، مظهر خُلق کامل و تبلور فعل درست و قول راست است.^۱ امام حسین علیه السلام فرمود: «ما کسانی هستیم که علم قرآن و بیان آنچه در آن است، نزد ماست؛ و آنچه نزد ماست، نزد هیچ‌یک از آفریدگان خدا نیست؛ زیرا ما محرم راز خداییم».^۲ پس همان‌گونه که قرآن، معیار تشخیص حق از باطل است، پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت ایشان علیهم السلام معیار تشخیص حق از باطل هستند.

۴. شناخت حق در مقایسه با باطل

یکی از راه‌های شناخت هر چیزی آگاهی و اطلاع از ویژگی‌های ضد آن چیز است. جملهٔ حکیمانهٔ «تعرف الأشياء بأضدادها» (چیزها به ضد آن شناخته می‌شوند) به این نکته اشاره دارد. پس با شناخت ویژگی‌های هر یک از حق و باطل، می‌توان دیگری را شناخت. از این رو، قرآن کریم در کنار تبیین ویژگی‌های حق، ویژگی‌های باطل را نیز گوشزد می‌کند و آن‌گاه که آثار و فواید حق را باز می‌گوید، زیان و خسروانی که باطل با خود به همراه دارد، یادآور می‌شود: «[اوست که] از آسمان آبی [به صورت باران و برف و تگرگ] فرو فرستاد؛ پس رودخانه‌هایی [هر یک] به اندازهٔ گنجایش خود روان شدند و سیل

۱. عبدالله جوادی آملی، شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۱۵.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۴.

کفی را بر روی خود برداشت و نیز از آنچه [در کوره‌ها] جهت به دست آوردن زیور و زینت یا وسایل زندگی بر آن آتش می‌افروزند [مانند خاک مخلوط معادن]، کفی است همانند کف سیل. خداوند این چنین حق و باطل را مثل می‌زند [حقایق، آب و فلزاتند، و باطل‌ها کف‌های آن‌ها]؛ اما آن کف به کناری رفته، نابود می‌شود و اما آنچه مردم را سود می‌بخشد [نظیر آب‌ها و فلزات ذوب‌شده]، در زمین می‌ماند. خداوند مثال‌ها را این چنین می‌زند.^۱

ولید بن عتبه، حاکم مدینه، پس از مرگ معاویه طبق نامهٔ یزید، امام حسین علیه السلام را به بیعت با آن جرثومهٔ فساد و تباهی فراخواند. آن حضرت از بیعت خوداری کرد و پس از سخنانی که میان آن حضرت و ولید و مروان صورت می‌گیرد، حضرت در تأکید بر حق بودن خویش و باطل بودن یزید، با بیان ویژگی‌های حق و باطل و مقایسهٔ آن دو وارد می‌شود: «ای امیر! ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت؛ خاندان ما محل رفت و آمد فرشتگان است. خدا اسلام را از خاندان ما شروع کرد و تا آخر نیز همگام با خاندان ما پیش خواهد برد. یزید، مردی فاسق، شریخوار و کشندهٔ افراد بی‌گناه است و آشکارا مرتکب فسق می‌شود».^۲

بنابراین، انسان با بهره‌گیری از روش شناخت دو شیء متقابل از طریق بیان ویژگی‌های یکدیگر، می‌تواند به آسانی هر یک را بشناسد. در این جا به برخی ویژگی‌های حق - که در پرتو آن می‌توان حق را از باطل بازشناخت - اشاره می‌کنیم.

۱. رعد، آیه ۱۷.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵؛ محمدصادق نجمی، سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۳۳.

الف) سودمندی

از ویژگی‌هایی که قرآن کریم برای حق بیان کرده، سودمندی و اصلاح‌گری آن است؛ زیرا حق، امری صالح است و افزون بر صالح بودن و دوری از فساد و تباهی، موجب اصلاحات نیز می‌شود. این در حالی است که باطل بر فساد و تباهی استوار است و هر چیزی را نیز به افساد و تباهی می‌کشاند.

خداوند در سورهٔ عصر می‌فرماید: بسیاری از مردم گمان می‌کنند که سود می‌برند، در حالی که از سرمایهٔ وجودی خویش همواره زیان می‌دهند؛ زیرا فرصت عمر را با سرگرمی به پاسخ‌گویی به نیازهای جزئی از دست می‌دهند و سود اصلی را فراموش می‌کنند؛ بنابراین، سرگرم شدن به هواهای نفسانی و پاسخ‌گویی به آنچه سودمندی واقعی نیست، بلکه خسران و زیان واقعی است، به عنوان باطل قلمداد شده است.

ب) مطابقت با فطرت

فطرت آدمی به طور طبیعی به حق گرایش داشته، از باطل گریزان است؛ زیرا گرایش به کمال و نقص‌گریزی، طبیعی آدمی است و از آن‌جا که حق، امری کمالی است، بدان گرایش طبیعی دارد. البته انسان‌هایی که فطرت و طبیعت سالم و خدادادی خویش را از دست می‌دهند، به سبب این‌که دچار بیمارذلی و سنگ‌دلی می‌شوند و ماهیت خود را دست‌خوش تغییر جدی می‌سازند، از درک حق و باطل ناتوان شده، کمال و نقص را نمی‌شناسند و حتی به سوی باطل گرایش می‌یابند و آن را با تمام وجود می‌جویند. پس حق همواره با فطرت و طبیعت سالم بشر مطابق است؛ از این رو، کودکان که بر فطرت و طبیعت سالم الهی هستند، آن را می‌شناسند و می‌پذیرند.

ج) ماندگاری

حق ماندگار است و باطل، زایل شدنی. آیه ۱۸ سوره انبیا به این ویژگی حق و باطل اشاره دارد: «بلکه ما به سبب حق بر سر باطل می‌کوبیم تا به مغز او می‌رسد؛ پس به ناگاه باطل نابود شده است». باطل گرچه جولانی دارد، دوام و بقایی ندارد و سرانجام این حق است که پیروز می‌شود. به حسب ظاهر، امام حسین علیه السلام و لشکر باوفایش در مصاف نابرابر با اهل باطل در روز عاشورا شکست خوردند، اما پیروز میدان، در واقع، حسین علیه السلام بود که نامش جاودانه شد و بر تارک تاریخ برای همیشه خواهد درخشید. از این رو، پس از حادثه کربلا وقتی به امام سجاد علیه السلام گفتند: چه کسی پیروز شد؟ فرمود: اگر می‌خواهی بدانی چه کسی پیروز شد، هنگام نماز، اذان و اقامه بگو؛ یعنی هدف از قیام حق طلبانه امام حسین علیه السلام حفظ اسلام بود که محقق شد و همه جا صدای توحید به گوش می‌رسد.

۵. مشاهده

پنجمین معیار تشخیص حق از باطل، دیدن با چشم است. در جامعه سخنان بسیاری درباره افراد گفته می‌شود، آیا انسان هرچه بشنود، باید باور کند و بگوید درست و حق است یا راهی برای باور کردن وجود دارد؟ امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

ای مردم! هر کس برادر خود را به استواری دین و درستی راه شناخت، هرگز به گفته‌های مردم درباره او گوش نسپارد. زنهار که گاه، تیرانداز تیر می‌افکند و تیرهایش به خطا می‌رود و سخنان

بسیاری که خلاف حقیقت است، گفتار باطل تباه است و خداوند شنوا و گواه؛ هان! میان حق و باطل جز چهار انگشت، فاصله نیست. از آن حضرت درباره معنای این سخن پرسیدند. امام انگشتان خود را به هم چسباند و آن‌ها را میان گوش و چشم خود گذاشت و آن‌گاه فرمود: باطل این است که بگویی: شنیدم؛ و حق آن است که بگویی: دیدم.^۱

بسیاری از تهمت‌ها و شایعات باطل و دروغی که در جامعه رواج می‌یابد، از آن روست که افراد هرچه را می‌شنوند، نقل می‌کنند. اگر معیار نقل را صرف شنیدن قرار ندهند، بلکه دیدن را معیار قرار دهند، بسیاری از تهمت‌ها و شایعات از جامعه رخت برخواهد بست.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۱.

معادباوری در نهضت امام حسین علیه السلام

حجت الاسلام والمسلمین عسکری اسلامپور کریمی*

اشاره

از میان عقاید دینی، یکی از نافذترین و مؤثرترین باورها در جهت‌دهی به رفتار آدمی، تربیت و اصلاح او، اعتقاد به معاد است؛ چنان‌که بدون آن، هیچ رزمنده‌ای معتقدانه به عرصهٔ دفاع قدم نمی‌گذارد و خود را برندهٔ جنگی نمی‌داند که به شهادت منتهی می‌شود. چنین اعتقادی در کلمات امام حسین علیه السلام و اشعار و رجزهای او و یارانش، نقشی محوری داشت. آن حضرت در روز عاشورا وقتی بی‌تابی خواهرش را دید، این فلسفهٔ ژرف را یادآور شد و فرمود: «خواهرم! خدا را در نظر داشته باش! بدان که همهٔ زمینیان می‌میرند، آسمانیان نیز نمی‌مانند؛ و هر چیزی جز وجه خدا که آفریدگار هستی است، از بین رفتنی است؛ خداوند همگان را دوباره برمی‌انگیزد».^۱ بنابراین، شالوده‌های بی‌بدیل معادباوری و یاد مرگ و آثار آن را می‌توان به وضوح در نهضت حسینی علیه السلام مشاهده کرد.

* دانش‌آموختهٔ سطح ۳ حوزهٔ علمیهٔ قم.

۱. ابو مخنف، وقعة المطفف ص ۲۰۱.

الف) واژه‌شناسی

۱. تعریف مرگ

مرگ، نیستی و نابودی و فنا نیست، بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر و از نشئه‌ای به نشئه دیگر است؛ و حیات انسان به گونه‌ای دیگر، ادامه می‌یابد. امام حسین علیه السلام درباره حتمی بودن مرگ برای آدمی می‌فرماید: «خُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوُلِدَ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَيَّ جِيدَ الْفَتَاةِ»^۱ مرگ بر گردن آدمیزاد، همچون گردنبندی است بر گردن دختران جوان [مرگ همیشه همراه آدمی است]. امام علیه السلام با این تمثیل، مرگ را بسیار زیبا تصویر کرده، آن را زینت فرزند آدم می‌داند، به‌ویژه مرگی که در راه حق و برای خدا باشد؛ چنان‌که مردان خدا از کشته شدن در راه حق مسرور و شادمانند و شهادت در راه خدا را بهترین زینت روح و بالاترین افتخار خود به شمار می‌آورند.

آن حضرت در بیانی دیگر، مرگ را به «پُل» همانند دانسته، فرموده‌اند: «صَبْرًا بَنَى الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا فَنَظْرَةٌ يَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالصَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَأَسْطَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَإِنَّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سَجْنٍ إِلَى قَصْرِ»^۲ ای ارجمندزادگان! شکیبا باشید! مرگ جز «پلی» نیست که شما را از سختی و بحران به سوی بهشت‌های گسترده و نعمات جاودانه عبور می‌دهد. پس کدام‌یک از شما ناخرسند است که از زندانی به سوی کاخی برود؟»

۲. تعریف معاد

«معاد» به معنای بازگشتن و زمان بازگشت و گاهی به مکان بازگشت گفته می‌شود.^۳ معاد یعنی برگشت اجزای بدن به یکپارچگی، پس از آن‌که پراکنده

۱. ابن‌طاووس، اللهوف، ص ۶۰.

۲. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۸۹.

۳. حسین راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ذیل واژه «عود».

شوند؛ برگشت به حیات بعد از مرگ، برگشت ارواح به بدن‌ها بعد از جدایی.^۱
 معاد در اصطلاح متکلمان، به معنای بازگشت انسان بعد از مرگ به حیات،
 برای رسیدگی به حساب اعمال اوست.^۲ معاد عبارت است از «بازگشت اجسام
 (در روز رستاخیز) به همان شکلی که بوده است».^۳

ب) آثار معادباوری

۱. نشاط روحی

یکی از آثار مهم و ملموس اعتقاد به معاد، دمیدن نشاط و امید در روح
 انسان و نجات از افسردگی و خمودی است. یاد مرگ، پرده‌های غفلت را می‌برد
 و از این نظر نیز نعمت است و هشدار؛ از این گذشته، اگر زندگی دنیا ادامه یابد،
 قطعاً ملال‌آور و خسته‌کننده خواهد بود، نه همچون زندگی آخرت که سرتاسر
 نشاط و خوشدلی است.^۴ تفسیر ناب شادی و سرور، در سیما و رفتار امام
 حسین علیه السلام و یارانش متجلی بود؛ نشاطی برخاسته از ایمان به خدا و باور به معاد
 و عشق به شهادت. آنان مرگ را شیرین‌تر از عسل می‌انگاشتند.^۵ نقل شده که هر
 چه امام علیه السلام به لحظه شهادت نزدیک‌تر می‌شد، چهره‌اش برافروخته‌تر و
 شکفته‌تر می‌شد؛ و این، تعبیر دیگری از عشق الهی آن حضرت بود که تبدیل
 هجران به وصال را می‌دید و به وجد می‌آمد. لبخند بر مرگ، برافروخته شدن
 چهره‌ها در آستانه شهادت، تنها برای کسانی میسر است که دارای نشاط روحی و
 مشتاق دیدار یار باشند.

۱. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۷۳؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۴۶۰.

۲. جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۴، ص ۲۶۱.

۳. شیخ طوسی، الرسائل العشر، «رسالة فی الاعتقادات»، ص ۱۰۳.

۴. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۴۱.

۵. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۳۰.

۲. اشتیاق به مرگ

برای انسان معادباور، شوق به لقای الهی و رهایی از دام حجاب جسمانی، ارزشی است که چیزی با آن برابری نمی‌کند. امام علی علیه السلام درباره اشتیاق خود به مرگ فرمود: «سوگند به خدا! انس و علاقه من به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است»؛^۱ همچنین ایشان در توصیف حال پرهیزگاران مشتاق به مرگ می‌فرماید: «و اگر سرآمد معینی که خداوند برای (زندگی) آن‌ها مقرر داشته، نبود، یک چشم بر هم زدن، ارواحشان از شوق پاداش الهی و ترس از کيفر او، در جسمشان قرار نمی‌گرفت».^۲ امام حسین علیه السلام همانند پدر بزرگوارشان، مشتاق مرگ در راه خدا بود. آن حضرت اشتیاق خود را به مرگ در راه خدا این‌گونه ابراز می‌داشت: «مَا أَوْلَهْنِي إِلَىٰ أَسْلَافِي اِشْتِيَاقِي يَعْقُوبَ إِلَىٰ يُوسُفَ؛^۳ اشتیاق من به دیدار نیاکانم، همچون اشتیاقی است که یعقوب به دیدار یوسف داشت».

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او جانی ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ^۴

امام علیه السلام هنگام حرکت از مکه، با خواندن خطبه‌ای فرمود: «هر یک از شما که مثل ما اشتیاق دیدار خدا را دارد و حاضر است جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند، آماده حرکت با ما باشد: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهَجَّتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَبْرَحْ حُلَّ مَعَنَا».^۵

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵: «وَ اللَّهُ لَاجِنٌ لِأَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ بِأَلْمُوتِ مِنَ الطِّفْلِ بِقَدِي أُمَّه».

۲. دشتی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۴۰۲.

۳. ابن طاووس، اللهوف، ص ۶۰.

۴. برگرفته و معروف شده از دو بیت غزلیات مولوی: کلیات شمس تبریزی، غزل ۱۳۲۶.

۵. همان، ص ۶۱.

بر اساس همین بینش و درک عمیق و باور به معاد و اشتیاق به مرگ بود که یاران امام با آن که آن حضرت بیعتش را از آنان برداشت، در شب عاشورا ضمن اعلام حمایت قاطع، شور و اشتیاق خود را به شهادت در راه خدا بیان کردند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِنَصْرِكَ وَ شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ؛^۱ سپاس خدایی را که با یاری کردن تو، ما را گرامی داشت و با کشته شدن همراه تو، ما را شرافت بخشید».

در شب عاشورا پس از ابراز وفاداری هر یک از اصحاب، امام علیه السلام به آنان فرمود: «سرهائتان را بلند کنید و منزل‌های خود را در بهشت ببینید. پس، آنان منزل‌های بهشتی خود را دیدند. از این رو، روز عاشورا هر کسی مشتاقانه به استقبال نیزه‌ها و شمشیرها می‌رفت تا به منزل بهشتی خود برسد».^۲

گفتنی است که دیگر اولیای خدا نیز به مرگ اشتیاق دارند. یکی از شاگردان آیت‌الله بهجت می‌گوید:

آیت‌الله العظمی بهجت فرمود: «هنگامی که آقای خمینی در بیمارستان بود، چند روز قبل از وفاتش، بعد از نماز صبح، در حالی که خواب نبودم، دیدم ایشان زیبا، خوشرو، و با لبخند از جلوی من گذشت. چهره‌اش از عکس او زیباتر بود. بعد از چند روز که خبر وفات ایشان منتشر شد، متوجه شدم که ایشان آمده از من خداحافظی کند. خوشحال بود برای آن که کارش تا آخر درست بوده و از آنچه انجام داده، پشیمان نیست؛ بلکه کارش موفق بوده است».^۳

۱. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۳۰.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

۳. هفته‌نامه افق حوزه، ویژه بیست و نهمین سالگرد ارتحال ملکوتی امام خمینی علیه السلام، ص ۲ (برگرفته از کتاب زمزم عرفان، نوشته آیت‌الله محمدی ری‌شهری).

۳. ترسیدن از مرگ

در قاموس و فرهنگ پیشوایان معصوم علیهم‌السلام ترس و وحشت از مرگ معنا نداشت. آنان مرگ در راه خدا را عزت دانسته، بدان افتخار می‌کردند.^۱ حماسه جاوید عاشورا و سایر حماسه‌هایی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز، در میدان‌های جهاد می‌آفرینند، بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است. منطق ایشان این بود که یا پیروزی یا شهادت، و مطابق این آیه شریفه که: «بگو آیا جز یکی از دو نیکی (شهادت یا پیروزی) را برای ما انتظار می‌کشید؟ ما انتظار داریم که خداوند شما را به عذابی از سوی خود یا با دست ما گرفتار سازد. پس در انتظار بمانید. ما نیز با شما منتظر می‌مانیم».^۲ چهره مرگ برای رزمنده‌ای با این منطق، نه تنها وحشت‌انگیز نیست و او ترسی از آن ندارد، که چهره‌ای است زیبا و دریچه‌ای به جهانی بزرگ و ابدی. در بیشش حسینی، جان دادن در راه دوست، جان باختن نیست، جان یافتن است. مرگ، یک پرواز، یک رهیدن، به دوست رسیدن و رخت آلوده، کندن است. در چنین بینشی، نه تنها ترس از مرگ، رنگ باخته است، بلکه عشق و انس به مرگ بر دل آدمی دست انداخته است. اگر ترس از مرگ حل شود، دیگر چیزی برای از دست دادن باقی نمی‌ماند؛ از این رو، انسان مقاوم می‌شود و زیر بار ذلت نمی‌رود. علت ناپسندی مرگ، جهل به حقیقت مرگ و نساختن آخرت و آلودگی به گناه و دل‌بستگی به دنیاست.

۴. رهایی از قید و بند دنیا

انسان‌های معادباور پیوسته به یاد جهان دیگرند؛ و افق دیدشان، به زندگی

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

۲. توبه، آیه ۵۲.

چند روزه این دنیا و لذات آن محدود نمی‌شود. آنان در ماورای این زندگی زودگذر، سرای جاویدان با نعمت‌های بی‌پایانش را مشاهده می‌کنند، و همواره برای آن کوشش می‌کنند.^۱

در تشریح پیوند ناگسستگی با آخرت‌گرایی، می‌توان به پرسش یکی از یاران امام به نام حنظله اشاره کرد که پرسید: «أیا من به سوی آخرت نشتابم و به برادرانم ملحق نشوم؟!»، امام علیه السلام فرمود: «رُحِ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ إِلَى مُلْكٍ لَا يَبْتَلِي؛ بشتاب به عالمی بهتر از دنیا و آنچه در آن است و به سوی سلطنتی که کهنه نگردد».^۲ امام علیه السلام فرمود: پدرم از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرد: «إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ؛^۳ دنیا زندان مؤمنان و بهشت کافران است». شاید مؤمن در این دنیا نیز برخوردار از نعمت باشد، اما این نعمات، با نعمات الهی‌ای که پس از مرگ نصیبش خواهد شد، قابل مقایسه نیست و این دنیا زندانی است برای او؛ و شاید کافر در این دنیا نیز فقیر باشد، اما باز هم با توجه به عذاب الهی که در قیامت نصیبش خواهد شد، این دنیا برای او در حکم بهشت است. هر اندازه توجه انسان به حقیقت روحانی خود بیشتر شود و ایمان بیشتری نسبت به حقیقت خود پیدا کند، زندان بودن دنیا برای وی محسوس‌تر می‌شود.

سیدالشهداء علیه السلام از مدینه تا کربلا، برای رهایی مردم از قید و بند دنیا (دنیاطلبی) و توجه بیشتر به حقیقت روحانی خود، توصیه‌های فراوانی فرمود. در صبح عاشورا ضمن نصیحت دشمنان و خیرخواهی برای آن‌ها، برای نجاتشان از

۱. ناصر مکارم شیرازی، قهرمان توحید، شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام، ص ۲۱۳.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۳.

۳. ابن‌شعبه حرّانی، تحف العقول، ص ۵۳.

دنیاطلبی فرمود:

سپاس خدایی را که دنیا را آفرید و آن را سرای فناپذیر و روبه زوال قرار داد؛ دنیایی که صاحبانش را از حالی به حالی دگرگون می‌کند. پس خودباخته، آن کسی است که دنیا او را بفریبد؛ و تیره‌بخت و شقاوتمند، کسی است که دنیا او را شگفت‌زده سازد. دنیا شما را نفریبد؛ زیرا دنیا امید هر کس را که به آن تکیه کند، به یأس مبدل می‌سازد و طمع هر کس را که در آن طمع بندد، بی‌نتیجه می‌گذارد. شما را می‌بینم برای انجام کاری جمع شده‌اید که با آن، خدا را خشمگین ساخته‌اید... شیطان بر شما مسلط شده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است. پس، هلاکت بر شما و بر قصد و هدف شما! همه ما از خدا هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت.^۱

۵. عزت‌مندی

«عزت» حالتی است که اگر در کسی به وجود آید، جلوی مغلوب شدنش را می‌گیرد. «عزیز» کسی است که هیچ‌کس را بر او غلبه نباشد.^۲ به بیان دیگر، عزت، رسیدن انسان به حالتی است که هیچ دشمنی نتواند در او نفوذ کند و «عزت حسینی» به معنای دقیق کلمه، همین است. آن امام همام، الگوی تمام‌نمای عزت و آزادگی بود. او بزرگ‌ترین مصایب عالم را که بر اهل زمین و آسمان گران بود، پذیرفت، اما زیر بار ذلت نرفت و به جرثومه فساد و تباهی (یزید) دست بیعت نداد.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۰.

۲. حسین راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ذیل واژه «عزة».

ایشان در خطبه اول بعد از ورود به سرزمین کربلا و پس از ترسیم اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان، فرمودند: «آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی شود؟ در این صورت، شایسته است که مؤمن [باعزت]، لقای پروردگارش را خواهان شود. من مرگ (در راه حق) را جز سعادت، و زندگی در کنار ستمگران را جز ننگ و خواری نمی بینم».^۱

در منطق حسینی علیه السلام مرگ در راه عزت، جز زندگی جاوید نیست و زندگی با ذلت، جز مرگی ابدی نیست: «لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةً خَالِدَةً وَ لَيْسَتِ الْحَيَاةُ مَعَ الذُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ».^۲

آن حضرت در حماسی ترین لحظات این سفر عشق در روز عاشورا، در برابر پیشنهاد بیعت با یزیدیان فرمود:

آگاه باشید! این نابکار، فرزند نابکار، مرا بین دو چیز مخیر کرده است: بین شمشیر و بیعت ذلیلانه؛ ما و ذلت؟ هرگز! زیر بار ذلت رفتن را برای ما، نه خدا می پسندد، نه رسول او و نه دامن های پاکی که ما را پرورانده است و نه بزرگان باغیرت و نفس های باشرافت؛ [دور است از ما] که اطاعت دون صفتان را بر شهادت کریمانه، ترجیح دهیم.^۳

آری، ویژگی ممتاز و ارزشمندی که در نهضت امام حسین علیه السلام و یاران همراه او وجود داشت، ذلت ناپذیری و نستوهی آنان بود. شعار: «هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»^۴ و

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۸.

۲. قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

۳. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۱.

۴. عبدالرزاق مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۶۱.

همچنین کلام ماندگار: «وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَفْرَازَ الْعَبِيدِ؛^۱ به خدا سوگند! نه به شما دست دلت می‌دهم و نه همچون بردگان فرار خواهم کرد» برای همیشه بر تارک تاریخ می‌درخشد.

۶. شهادت طلبی

به یقین، کسانی که به درجات بالای معرفت الهی رسیده‌اند و به مقام حقیقی شهدا علم دارند، با کمال اشتیاق حاضرند جان خود را فدا کنند تا دین و ارزش‌های الهی پاینده بماند. امام علیه‌السلام همانند پدر بزرگوارشان، مشتاق شهادت در راه خدا بود. او شیفته شهادت بود و به مرگ در راه خدا خوشامد می‌گفت: «مَرْحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛^۲ آفرین و درود به مرگ در راه خدا!». شوق به شهادت آن چنان در وجودش موج می‌زد که به فرموده امام باقر علیه‌السلام، در روز عاشورا، وقتی نصرت الهی برای آن حضرت نازل شد و میان زمین و آسمان بود و امام را مخیر کردند که پیروز شود یا شهید شود، وی شهادت و دیدار الهی را ترجیح داد: «لَمَّا نَزَلَ النَّصْرُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ حَتَّى كَانَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ ثُمَّ خَيْرَ النَّصْرِ أَوْ لِقَاءَ اللَّهِ، فَأَخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ».^۳

از قبای برجسته نهضت عاشورا و از روحیات والای سیدالشهداء علیه‌السلام و یارانش، عنصر «شهادت طلبی» بود. اگر در اظهارات یاران حضرت در شب عاشورا دقت شود، این روحیه در گفتارشان موج می‌زند؛ چنان‌که هر یک از آنان برخاستند و عشق خود را به کشته شدن در راه خدا و در حمایت از فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مبارزه با ظالمان، ابراز کردند.

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۸.

۲. قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

۳. شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۶۵، ح ۷.

مسلم بن عوسجه خطاب به امام عرض کرد:

به خدا سوگند! اگر بدانم، کشته می شوم و سپس زنده می شوم، آن گاه مرا می سوزانند و مجدداً زنده می شوم و سپس زیر پای ستوران، بدنم در هم کوبیده می شود - و تا هفتاد مرتبه، این عمل را درباره من انجام دهند - از تو جدا نمی شوم تا با نیزه خود سینه دشمنان تو را بشکافم و تا شمشیر در دست من است، با آنان بجنگم؛ و اگر هیچ سلاحی نداشتیم، با سنگ و کلوخ به جنگشان می روم تا جان به جان آفرین تسلیم کنم.^۱

سپس زهیر بن قین برخاست و عرضه داشت: «به خدا سوگند که دوست دارم کشته شوم، مجدداً زنده شوم، آن گاه کشته شوم تا هزار مرتبه، تا این که پروردگار، تو را و اهل بیت تو را از کشته شدن در امان دارد».^۲

سعد بن عبدالله نیز گفت:

به خدا سوگند! ما دست از یاری تو بر نمی داریم تا در پیشگاه خداوند ثابت کنیم که حق پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره تو مراعات کردیم. به خدا سوگند! اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته می شوم و بدنم را آتش زده، خاکسترم را زنده می کنند، باز هم هرگز از یاری تو دست بر نمی دارم و پس از هر بار زنده شدن، به یاری ات می شتابم؛ در صورتی که می دانم این مرگ، یک بار بیش نیست و پس از آن، نعمت بی پایان است.

وقتی امام علیه السلام به اصحاب و نزدیکانش فرمود: «ای قوم! من فردا کشته خواهم شد و هر یک از شما که با من باشد، کشته خواهد شد و احدی از شما

۱. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۳۰.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۲.

باقی نخواهد ماند»، جناب قاسم بن حسن علیه السلام عرض کرد: «وَأَنَا فِي مَنْ يُقْتَلُ؟ (آیا من هم فردا در شمار شهیدان خواهم بود؟) حضرت با مهربانی و عطوفت فرمود: «يَا بَنِيَّ كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ» (فرزندم! مرگ نزد تو چگونه است؟)؛ عرض کرد: «يَا عَمُّ! أَلْحَى مِنَ الْعَسَلِ» (عموجان! از عسل شیرین‌تر)؛ امام حسین علیه السلام فرمود: «بله، شما هم شهید خواهید شد».^۱

۷. شجاعت

دلاوری و بی‌باکی برای مقابله با دشمن و نهراسیدن از خطرها و اقدامات دشوار، یکی از والاترین ملکات اخلاقی است که در امام حسین علیه السلام و یاران شهیدش و اسیران آزادی‌بخش، جلوه‌گر بود. او فرزند کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را «اسدالله»، یعنی شیر خدا نامیده بود؛ و او چه نیکو این صفت را از پدر به ارث برده بود. او تجسم شجاعت بود و اقتدار روحی او زبانزد خاص و عام. کسی نبود که او را بر این آیت جلال نستاید و بر این امتیاز بزرگ او حسرت نخورد. از کسی جز خدا نمی‌ترسید و با قوت قلبی که از زمان کودکی داشت، در تمامی صحنه‌های زندگی وارد می‌شد و با شجاعت تمام، با صاحبان قدرت سخن می‌گفت و با آن‌ها رفتاری از روی شهامت و اقتدار داشت.

عبّاس محمود عقّاد، نویسنده و ادیب مصری، می‌گوید: «شجاعت حسین علیه السلام، صفتی است که این صفت از او عجیب نیست؛ زیرا ظهور شجاعت از او ظهور چیزی از معدن خودش است. شجاعت، فضیلتی است که آن را از پدران و نیاکان به ارث برد و به فرزندانش آن را به ارث داد». تا آن‌جا که می‌گوید: «در میان انسان‌ها کسی در شجاعت قلب و قوت روح، شجاع‌تر از حسینی که در کربلا جلوه کرد نیست».^۲

۱. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۳۰.

۲. عباس محمود عقّاد، ابوالشهداء الحسين بن علی علیه السلام، ص ۱۴۴.

سرزمین کربلا هرگز جلوه‌های شورانگیز شجاعت و دلاوری حسینی را از یاد نمی‌برد؛ چنان‌که «هر قدر دایره محاصره بر آن حضرت و لشکریانش تنگ‌تر می‌شد و مشکلات میدان جنگ، شدیدتر، او چهره‌ای برافروخته‌تر و حالتی آرام‌تر پیدا می‌کرد. در این جا بعضی از یارانش به بعضی دیگر اشاره کرده، می‌گفتند: «انظروا، لا یبالی بالموت؛^۱ بنگرید او را که به مرگ اعتنا نمی‌کند و هراسی از آن ندارد».

شجاعت و قاطعیتی که امام حسین علیه السلام در ابراز مخالفت با یزید و امتناع از بیعت داشت، تصمیم به حرکت به سوی کوفه و مبارزه با یزیدیان، متزلزل نشدن روحیه از شنیدن اخبار و اوضاع داخل کوفه، اعلام آمادگی برای نثار خون در راه احیای دین، نهراسیدن از انبوه سپاهی که آن حضرت را در کربلا محاصره کرد، قیام افتخارآفرین مسلم بن عقیل در کوفه، رسوا ساختن امویان با حماسه قیس بن مسهر در حضور والی کوفه و عامه مردم، رزم‌آوری‌های سلحشورانه و بی‌نظیر امام حسین علیه السلام و سربازان و خاندانش، جنگ نمایان و ایشارگری‌های ابا الفضل العباس و علی اکبر و قاسم و یکایک اولاد علی و فرزندان عقیل، خطبه‌های آتشین و علی‌وار حضرت زینب علیه السلام و امام سجاد علیه السلام در کوفه و شام و ... و صدها صحنه حماسی دیگر، همگی جلوه‌هایی از شجاعت و از الفبای «فرهنگ عاشورا» است.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

تقابل دین و دنیا در نهضت امام حسین علیه السلام

حجت الاسلام والمسلمین علیرضا انصاری*

اشاره

تاریخ بشر همواره شاهد تقابل دو جریان حق و باطل بوده^۱ و خواهد بود. در یک سوی این دو جریان، خوبی‌ها نمود پیدا می‌کند و در سوی دیگر، بدی‌ها ظهور می‌نماید. حاملان جریان اول، انبیا و اولیا هستند که طلایه‌دار دینداری، عدالت، معنویت، و ستم‌ستیزی‌اند؛ و حاملان جریان دوم، حاکمان ظالم و سلطه‌طلبی همچون فرعون‌ها و نمرودها، پرچمدار دین‌ستیزی، ظلم و جنایت. این دو جریان، دو حادثه نیستند، بلکه دو فرهنگند. فرهنگ الهی و فرهنگ جاهلی. این دو جریان از زمان آدم علیه السلام آغاز شده است و امام حسین علیه السلام راه انبیا را ادامه داده است؛ از این رو، در زیارت وارث می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِیِّ اللَّهِ...»^۲. در مقابل، یزید ادامه‌دهنده راه قابیل، فرعون و نمرود است. اگر گفته‌اند که هر روز عاشورا و هر

* محقق و نویسنده.

۱. ر.ک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۵، ص ۱۰۲۶.

۲. شیخ صدوق، کامل الزیارات، ص ۲۰۶.

سرزمینی کربلاست، بدین معناست که نبرد حق و باطل، در هر زمان و مکان ادامه دارد و هر جنگی بین روشنایی و تاریکی، نسخه مکرر عاشورا است.

الف) تعریف تقابل دین و دنیا

مقصود از تقابل دین و دنیا، تضاد دین با دنیا نیست؛ زیرا دین با استفاده منطقی و مشروع از مواهب الهی مخالف نیست. مقصود از این تقابل، تقابل مادی و معنوی است؛ یعنی در این دنیا کسانی هستند که تنها به قدرت و دنیا می‌اندیشند و برای رسیدن به این هدف، از هیچ ظلم و جنایتی دریغ نمی‌کنند؛ اما کسان دیگری نیز هستند که به دین، معنویت و انسانیت می‌اندیشند و برای رسیدن به این هدف، از هیچ‌گونه فداکاری‌ای دریغ نمی‌کنند. تقابل بدین معنا در کربلا شکل گرفت؛ زیرا در یک طرف، امام و یاران ایشان قرار داشتند که برای دین، معنویت، عدالت و انسانیت مبارزه می‌کردند؛ و در طرف دیگر، یزید و یزیدیان که جز برای رسیدن به قدرت و دنیا به هیچ چیز دیگری فکر نمی‌کردند. بدین سان، نبرد کربلا نبرد ایمان و کفر و نبرد دین و دنیا بود. یکی به خدا و بازگشت به دین می‌خواند؛ و دیگری، به طاغوت و زشتی‌ها.

همان‌گونه که حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌گوید:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي
إِنِّي أُحَامِي أَبْدًا عَنْ دِينِي^۱

در جبهه اموی، دنیاپرستی چنان موج می‌زند که پاکان دین مدار را به مسلخ

می‌فرستند:

إِمْلَأْ رِكَابِي فِصَّةً أَوْ ذَهَبًا
إِنِّي قَتَلْتُ السَّيِّدَ الْمُهْدَبًا^۲

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۸.

۲. اربیلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۳۳.

ب) عرصه‌های تقابل دین و دنیا

۱. تقابل دین‌ستیزی و پاسداری از دین

نهضت امام حسین علیه السلام نبرد شخصی، قومی و قبیله‌ای نیست، بلکه نبرد برای دین، عدالت و ارزش‌هاست. امام حسین علیه السلام عرضه داشت:

خداوند! تو می‌دانی که آنچه از ما صورت گرفت، برای رقابت در امر زمامداری و یا به چنگ آوردن ثروت و مال نبود، بلکه هدف ما آن است که نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و اصلاح و درستی را در همه بلاد بر ملا کنیم تا بندگان مظلومت آسوده باشند و فرایض و سنت‌ها و احکامت مورد عمل قرار گیرد.^۱

یاران امام نیز چنین هدفی را دنبال می‌کردند؛ چنان‌که زهیر بن قین در شب عاشورا گفت: «به خدا سوگند دوست دارم کشته شوم و زنده شوم، باز کشته شوم و این کار هزار بار صورت گیرد، تا بتوانم با جان خود از جان تو و جان جوانان خاندانت دفاع کنم.^۲

اما در سوی دیگر، یزید جریان دین‌ستیزی را رهبری می‌کرد. تاریخ نشان می‌دهد که بنی‌امیه دین‌ستیزی را به نسل خود توصیه می‌کردند. ابن‌عباس می‌گوید: روزی در محفلی بودیم که ابوسفیان - در روزگار نابینایی - در آن جا بود. علی علیه السلام نیز حضور داشت. در آن هنگام، مؤذن شروع به اذان گفتن کرد، تا به جمله «اشهد ان محمداً رسول الله» رسید؛ ابوسفیان گفت: «در مجلس، کسی غیر از خودمان هست؟» یکی از حاضران گفت: نه! ابوسفیان گفت: «ببینید این هاشمی (یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم) اسم خود را در کجا قرار داد و چگونه بالا برد!»

۱. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۳۹.

۲. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹۳.

علی علیه السلام فرمود: «خدا چشمان تو را در مصیبت بگریاند! خداوند اسم او را بالا برد؛ چنان که خود فرموده است: ﴿رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾؛ «ما نام و آوازه تو را بلند کردیم». ابوسفیان گفت: «خدا چشمان کسی را در مصیبت بگریاند که به من گفت در مجلس، کسی غیر از ما نیست!»^۱

یزید دین ستیزی را به اوج رساند. شاهد این دین ستیزی، شعار کفرآمیز و انتقام جویانه او است: «ای کاش، بزرگانم که در جنگ بدر کشته شدند، حضور داشتند و جزع و ناله قبیله خزرج را از ضرب نیزه می شنیدند». همچنین در جایی دیگر گفته است: «لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا *** حَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ؛^۲ هاشم با سلطنت بازی کرد؛ زیرا نه خبری آمده است و نه وحیی نازل شده است». از این رو، امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بَرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ»؛^۳ همچنین درباره دین ستیزی امویان فرمود: «... ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطان ستمگری را بنگرد که حرام خدا را حلال و عهد الهی را بشکند و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کند... و او را تأیید کند و بر ضد او قیام نکند، جایگاهش جهنم است. شما می بینید که بنی امیه به فرمان شیطان از طاعت خدا سرپیچی کرده و به فساد و افساد رو آورده اند، حدود الهی را تعطیل و بیت المال را به خودشان اختصاص داده اند، حرام خدا را حلال و حلالش را حرام کرده اند».^۴ امام و یاران حضرت علیه السلام برای پاسداری از اسلام، شهید شدند^۵ و پاسداری از دین را بر حفظ

۱. مجله حضور، پاییز ۱۳۷۴، شماره ۱۳.

۲. ابو مخنف، وقعة الطف ص ۲۶۸.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

۴. همان، ص ۱۷۲.

۵. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۵۲.

اهل بیت مقدم کردند؛ زیرا علی علیه السلام فرموده بود: «وَ إِذَا تَزَلَّتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ؛^۱ هنگامی که حادثه‌ای پیش آمد (که دین یا جان شما را تهدید می‌کند) جان خویش را فدای دین‌تان کنید!»^۲ شهادت امام حسین علیه السلام و یاران پاکبازش، به احیای مکتب محمدی صلی الله علیه و آله کمک کرد و خون اباعبدالله علیه السلام درخت اسلام را آبیاری کرد و به رشد و بیداری مسلمانان انجامید: «وَ بَدَّلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لَيْسَتْ تَقْدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»؛^۳

اگر که دین مصطفی هنوز درجهان به پاست

از آن سر بریده توهست و از نوای تو است

وقتی آیت‌الله العظمی سیدعبدالهادی شیرازی می‌خواستند نماز بخوانند، قبل از گفتن «الله اکبر» اذان و اقامه، سلامی به سیدالشهدا می‌دادند: «السلام علیک یا اباعبدالله». شاگردان ایشان گفتند شما مرجع تقلید هستید و دیگران عمل شما را حجت می‌دانند؛ آیا روایتی داریم که قبل از شروع نماز، به امام حسین علیه السلام سلام بدهیم؟ ایشان فرمود: نه؛ در این مورد خاص، من روایتی ندیدم؛ ولی من چون نماز را از امام حسین علیه السلام دارم، نمی‌توانم بدون سلام بر سیدالشهدا نماز را آغاز کنم. همه دین ما به برکت سیدالشهدا علیه السلام است.^۴

یکی از سخنرانان می‌گفت در محضر آیت‌الله العظمی میلانی رحمته الله علیه بودم، موقع روضه شد، شعر معروفی را می‌خواندم که درباره امام حسین است؛ رسیدم به این بیت:

ای خاک کربلای تو مهر نماز من

مهر تو را به ملک سلیمان نمی‌دهم

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. همان، ص ۲۱۱.

۳. ابن‌نما حلی، مشیر الأحرار، ص ۵.

ایشان در حالی که بلند بلند گریه می‌کرد، از پایین منبر فرمود: «چرا می‌گویی ای خاک کربلای تو مهر نماز من؛ نه؛ اصل نماز من. ای خاک کربلای تو، اصل نماز من».^۱

۲. تقابل اسلام ظاهری و اسلامی

در حادثهٔ کربلا - به یک اعتبار - دو گروه از انسان‌ها بودند: گروهی که به دین‌داری ظاهر و با نقاب دین زندگی می‌کردند. طیفی از این گروه، همان‌هایی بودند که خود را طرفدار امام معرفی می‌کردند، اما به هنگام خطر، به راحتی از امام دست برداشتند. سخن فرزدق بیانگر این حقیقت است؛ وی می‌گوید: از کوفه برمی‌گشتم که امام حسین علیه السلام مرا دید. پرسید: ای ابافراس! از مردم کوفه چه خبر؟ گفتم: «قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سُيُوفُهُمْ عَلَیْكَ»^۲ دل‌های مردم با توست، اما شمشیرهایشان علیه تو». امام در جواب فرمود: «آری! این سخن حقی است که از روی راستی می‌گویی؛ زیرا مردم بردگان دنیایند و دین لقلقهٔ زبان آن‌هاست! حمایت آنان از دین، تا آن‌جاست که زندگی ایشان همراه با رفاه باشد و آن‌گاه که در بوتهٔ امتحان قرار گیرند، دین‌داران کمند؛ «النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَنُ عَلَى السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»^۳.

گروه دوم، انسان‌هایی بودند که دین و امام را خوب می‌شناختند و می‌دانستند که در چه شرایطی از دین و امام دفاع کنند؛ از این رو، شهدای عاشورا را «انصار دین الله» می‌خوانیم و در زیارتشان می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ أَيُّهَا الدَّابُّونَ عَنِ تَوْجِيدِ اللَّهِ»^۴؛ سلام بر شما، ای مدافعان توحید خدا!؛ و در زیارت دیگری

۱. همان.

۲. محمد بن جریر طبری، دلائل الإمامة، ص ۱۸۲.

۳. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵.

۴. شهید اول، المزار، ص ۱۶۱.

می خوانیم: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِینِ اللَّهِ وَ أَنْصَارَ نَبِیِّهِ».^۱

۳. تقابل ارزش های مادی و الهی

یکی از مؤلفه های جامعه دینی، ارزش های آن جامعه است. ارزش ها ستون فقرات جامعه و عامل بقای آن محسوب می شود. اگر ارزش ها در جامعه افول کند و یا جابه جا شود، آن جامعه در معرض سقوط قرار می گیرد. بر این اساس، یکی از شاخصه های مهم جامعه «مدینه النبی» حاکمیت ارزش ها بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستور خدا دست به انقلابی فراگیر در تمامی باورها، اندیشه ها، و حیات زد و جاهلیت را نابود و اسلام را در جامعه استوار کرد و فرمود: «اکنون مثل روز اولی است که خدا آسمان و زمین را آفرید و دگرگونی اساسی رخ داده؛^۲ و هر پدیده و نشانی از جاهلیت از بین رفته است: «أَلَا كُلُّ شَیْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِیَّةِ تَحْتَ قَدَمِی مَوْضُوعٌ».^۳

متأسفانه با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ارزش زدایی آغاز شد و روز به روز گسترش یافت. در عصر عثمان ارزش های اسلامی یکی پس از دیگری جای خود را به معیارهای مادی و جاهلی داد و این روند در اواخر عمر معاویه به اوج خود رسید. با حاکمیت یزید، مبارزه با مبانی و ارزش های اسلامی، شکل علنی به خود گرفت؛ از این رو، امام حسین علیه السلام فرمود: «جداً اوضاع زمان دگرگون شده، زشتی ها آشکار گردیده و نیکی ها و فضیلت ها از محیط ما رخت بر بسته است. مردم در زندگی پست و ذلت باری به سر می برند؛ و صحنه زندگی به جایگاهی سخت و دشوار همچون چراگاهی سنگلاخ و کم علف تبدیل شده است! آیا

۱. همان، ص ۴۶۵.

۲. محمد مهدی آصفی، فی رحاب عاشورا، ج ۱، ص ۱۵.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۴۰۵.

نمی‌بینید که دیگر به حق عمل نمی‌شود و از باطل خودداری نمی‌شود؟! در چنین وضعی، جا دارد که شخص باایمان، مشتاق دیدار پروردگار باشد. در این محیط ذلت‌بار و آلوده، مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و آزرده‌گی نمی‌دانم.^۱ همچنین امام در نامه به سران بصره فرمود: «اکنون فرستاده خود را با این نامه به سوی شما اعزام کردم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می‌خوانم؛ چراکه [این گروه]، سنت پیامبر را از بین برده، بدعت را احیا کردند...».^۲ کسی از انس بن مالک پرسید، سنت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چقدر مانده است؟ او گفت: من سال‌ها با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محشور بودم؛ جز همین نمازی که مردم می‌خوانند و شهادت «ان لا اله الا الله»، دیگر چیزی باقی نمانده است.^۳ در این فضا بود که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام از اصلاح امت و امر به معروف و نهی از منکر سخن گفت.^۴

متأسفانه امروزه نیز ارزش‌ها جابه‌جا شده است؛ یعنی ارزش‌های الهی به ارزش‌های مادی تبدیل شده است؛ مثلاً یکی از ارزش‌ها حجاب و پوشش است، اما هر سال که می‌گذرد، بدحجابی‌ها شکل جدیدتری به خود می‌گیرند. عامل مهم بدحجابی، ریشه در تغییر نگرش زنان به مقوله حجاب دارد. آن‌ها عمدتاً بر این باورند که حجاب، امری شخصی است و آن‌ها دوست دارند با ظاهری آراسته و زیبا وارد جامعه شوند. تبدیل بدحجابی به ارزش فرهنگی و به اصطلاح «باکلاس شدن»، معضلی بسیار جدی است. کار به جایی رسیده که بعضی، مقوله حجاب را از عفاف جدا ساخته، معتقدند: «حجاب، یک حکم

۱. ابن شعبه حزان، تحف العقول، ص ۲۴۵.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰.

3. <http://akhlagh.tahzib-howzeh.ir/page/%D8%>.

۴. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۸۹.

دینی و تا حدود زیادی هم هویتی است؛ یعنی مبدا تصور شود شخص بی حجاب، شخص بی عفتی است؛ اصلاً حجاب، ربطی به عفت ندارد. این دو را باید کاملاً از هم جدا کرد^۱؛ درحالی که در دهها مورد از آیات قرآن و گفتار امامان معصوم علیهم السلام، به صراحت به رابطه متقابل ایمان و عمل اشاره شده است. همانگونه که فرد پس از دارا شدن ایمان، خودبه خود رفتارش انضباط می یابد، رهیدگی و بد رفتاری را نیز ایمان، می زداید. علاقه مندی به حیا و ارزشمند دانستن عفت، زمانی معلوم می شود که رفتار فرد، گواه آن باشد. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «بدان که هر ظاهری، باطنی متناسب با خود دارد. آنچه ظاهرش پاکیزه باشد، باطنش نیز پاک و پاکیزه است؛ و آنچه ظاهرش آلوده باشد، باطن آن نیز آلوده است»^۲.

اهل بیت امام علیه السلام در سفر کربلا، منادی این متانت و عفاف بودند، هرچند سپاه کوفه به حریم آنان بی حرمتی کرد. سهل بن سعد وقتی اسیران را شناخت که از دودمان پیامبرند، جلو رفت و از یکی از آنان پرسید: تو کیستی؟ گفت: سکینه، دختر امام حسین علیه السلام. پرسید: آیا کاری و حاجتی داری؟ سکینه علیه السلام فرمود: به نیزه داری که این سر را می برد، بگو جلوتر از ما حرکت کند تا مردم به نگاه کردن آن مشغول شوند و به حرم رسول صلی الله علیه و آله چشم ندوزند. سهل به سرعت رفت و چهارصد درهم به نیزه دار داد؛ او هم سر مطهر را از زنان دورتر بُرد.^۳

۴. تقابل مال خواهی و ایثارگری

حقیقت این است که دین با استفاده معقول و منطقی از مال و مواهب دنیا

۱. یوسف غلامی، «حیا بدون حجاب»، ماهنامه معارف، ش ۱۰۷، ص ۲۲.

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴.

۳. جواد محدثی، پیام عاشورا، ص ۲۰۹.

مخالف نبوده بلکه بدان توصیه کرده است، اما اسلام با ثروت‌اندوزی و درآمد نامشروع مخالف است. داده‌های تاریخی نشان می‌دهد تا زمانی که صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به ثروت‌اندوزی پرداخته بودند، در مسیر رسول خدا حرکت می‌کردند، اما بعد از رحلت رسول اعظم صلی الله علیه و آله برخی یاران نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگان اصحاب، به مال، و خرید خانه‌های متعدد و زمین مشغول شدند و ثروتمندانی بی‌درد شدند. مسعودی آمار ثروت برخی از آن‌ها را نقل کرده است. طلحه روزانه هزار دینار از غلات زمین‌های عراق و بیش از این مقدار از زمین‌های فرات، درآمد داشت.

زبیر خانه‌ای وسیع در بصره داشت که پایگاه تجار و ثروتمندان بود و خانه‌هایی در مصر و کوفه و اسکندریه، و نیز پنجاه هزار دینار نقد، مقدار زیادی اسب، کنیز و [غلام] داشت...^۱

ثروت‌خواهی سبب شد که برخی برای رسیدن به ثروت، در مقابل امام عصر خود قرار گرفتند؛ چنان‌که یاران امام حسن علیه السلام در تقابل آن حضرت و معاویه، به معاویه پیوستند و دین خود را به دنیا فروختند. در صحنه کربلا نیز مال‌دوستان در مقابل امام علیه السلام قرار گرفتند. همین دنیاپرستان بودند که وقتی امام علیه السلام را به شهادت رساندند، برای گرفتن جایزه از ابن‌زیاد، بر بدنش اسب تاختند و البسه، زیورآلات و اموال خاندان نبوت را به غارت بردند.

مقرم قضیه‌ای را نقل می‌کند که خود گواهی بر این گفته است: «مردی نزد فاطمه علیه السلام، دختر امام حسین علیه السلام آمد و خلخال پای او را بیرون آورد و در آن حال، می‌گریست. فاطمه علیه السلام گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: برای این کاری که می‌کنم و اموال دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به غارت می‌برم! فاطمه علیه السلام گفت: اگر

۱. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۳.

چنین است، پس مرا رها کن! گفت: می ترسم دیگری آن را ببرد!^۱ بسیاری از رؤسا رشوه‌های فراوان گرفتند و برای حضور در میدان جنگ با امام حسین علیه السلام سر قیمت چانه می زدند و شعارشان این بود: «کَم تَهَب؟» چه مبلغی می دهی؟^۲

امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا با عبدالله بن مطیع ملاقات کرد. او در منطقه‌ای چاه آب و کشاورزی داشت. وقتی امام حسین علیه السلام به او رسید، به حضرت سلامی عرض کرد و گفت: «شما فرزند پیغمبر هستید؛ شما فرزند امیرالمؤمنین هستید؛ آقا کجا می روید؟» امام علیه السلام فرمود: کوفه. عرض کرد من خواهشی دارم؛ به کوفه نروید؛ آن‌ها شما را یاری نمی کنند.^۳ وی نه تنها امام را همراهی نکرد، بلکه امام را نصیحت کرد؛ زیرا اهتمام او بر حفظ منزلت قریش و عرب بیش از اهتمام او به حفظ اسلام است؛ از این رو، امام از کنارش می گذرد و به او توجه نمی کند.

اما در مقابل گروه مال‌دوستان، یاران امام علیه السلام بودند که ایشار کردند. ایشار، مقدم داشتن دیگری بر خود است. ایشارگر، کسی است که حاضر باشد هستی و جان خود را برای دین خدا فدا کند. در صحنه عاشورا، نخستین ایشارگر، سیدالشهدا علیه السلام بود که حاضر شد فدای دین خدا شود. اصحاب آن حضرت نیز هر کدام ایشارگرانه جان خود را فدای امام علیه السلام خویش کردند. در طول حوادث عاشورا نیز صحنه‌های زیبایی از ایشارگری دیده می شود. وقتی نیروهای ابن زیاد، آگاه شدند که مسلم بن عقیل در خانه هانی بن عروه است، هانی را احضار کردند و از او خواستند که مسلم را به آنان تسلیم کند. او می توانست با سپردن

۱. مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۵۵.

۲. محمدصادق نجمی، سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۲۵۷.

۳. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۷۲.

مسلم به دست آنان، جان خویش را نجات دهد، اما حاضر شد در راه مسلم کشته شود، ولی او را تسلیم نکند.^۱

۵. تقابل قدرت خواهی و مسئولیت الهی

در قیام کربلا دو جریان رهبری وجود دارد: جریان امویان که در صدد رسیدن به قدرت بودند و برای به دست آوردن آن از هیچ جنایتی دریغ نمی‌کردند؛ اینان باور داشتند که حکومت باید همیشه از آن امویان باشد؛ چنان‌که روزی ابوسفیان خطاب به افراد قبیلهٔ خود گفت: «يَا بَنِي أُمَيَّةَ! تَلَقَّوْهَا تَلَقَّفَ الْكُرَّةَ...»^۲ ای فرزندان امیه! با خلافت اسلامی مانند توپ، بازی کنید و آن را به یکدیگر پاس دهید». معاویه نیز رسماً در میان جمعیت کوفه گفت: «من با شما نجنگیده‌ام تا نماز گزارده، روزه گرفته، حج به جا آورید و زکات پردازید. شما این‌ها را انجام می‌دهید. من با شما جنگیده‌ام تا بر شما حکومت کنم».^۳

عمر بن سعد با سپاهی سازمان‌یافته از طرف عبیدالله بن زیاد مأمور سرکوب شورش دیلم شد و سپاه او برای حرکت آماده بود، ولی فرمان می‌یابد که به کربلا برود و کار حسین علیه السلام را یکسره کند و سپس عازم ری شود. تردید مانند خوره به جانش می‌افتد؛ تصوّر جنگ با حسین بن علی علیه السلام و درک عمق فاجعه او را تکان می‌دهد و سرانجام به عبیدالله می‌گوید: به جنگ حسین علیه السلام نمی‌روم. عبیدالله به وی پاسخ می‌دهد که حکومت ری ملغا و دست‌نیافتنی است. او که دنیای خود را در خطر می‌بیند، یک روز مهلت می‌خواهد و در عین حال که همهٔ مشاورانش او را از این کار نهی می‌کنند، سرانجام دین خود را از دست داد و به

۱. جواد محدثی، پیام عاشورا، ص ۲۱.

۲. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۴.

گمان خود بهشت نقد دنیا را به دست می آورد. همین عمر در رؤیای لذت چند روزه حکومت و ریاست، با تمام آگاهی که نسبت به قضایا داشت، اولین تیر را به سوی خیام حسین علیه السلام پرتاب می کند و به سپاهیان می گوید: «نزد امیر گواهی دهید که من اولین کسی بودم که به سوی خیمه های حسین بن علی علیه السلام تیراندازی کردم».^۱

اما در آن طرف، سیدالشهدا علیه السلام و یاران حضرت برای انجام مسئولیت قیام کردند. امامان شیعه، در شرایط مختلف اجتماعی، طبق تکلیف عمل می کردند. حادثه عاشورا نیز یکی از جلوه های عمل به وظیفه بود. امام حسین علیه السلام، با آن که امام برحق بود و خلافت و رهبری را حق خود می دانست، ولی در نامه ای که به اهل بصره نوشت، فرمود: قوم ما حکومت را برای خود برگزیدند و ما به خاطر آن که تفرقه امت را خوش نداشتیم، به آن رضایت دادیم، در حالی که ما خاندان پیامبر می دانیم که ما به خلافت و رهبری، شایسته تر از کسانی هستیم که آن را بر عهده گرفته اند. یاران او نیز همین گونه بودند و برای انجام تکلیف الهی، در راه نصرت او شهید شدند. وقتی امام علیه السلام از آنان خواست هر که می خواهد برود، سخن یاران او چنین بود: «به خدا سوگند! هرگز از تو جدا نخواهیم شد و جانمان را فدای تو می کنیم و با خون گلو و رگ ها و دستانمان از تو حمایت می کنیم؛ اگر کشته هم شویم، وفای به عهد کرده و تکلیفی را که بر عهده ما بوده، انجام داده ایم: «فَإِذَا نَحْنُ قَتِلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَفَّيْنَا لِرَبِّنَا».^۲

۶. تقابل راحت طلبی و دردمندی

در عصر امام علیه السلام انسان های عافیت طلبی بودند که همراهی نکردنشان برای

۱. موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۸.

۲. جواد محدثی، پیام عاشورا، ص ۳۷.

ثروت و قدرت نبود، بلکه به دلیل راحتی طلبی از آن حضرت حمایت نکردند. عدم اطاعت از امام و بی‌تفاوتی در برابر سرنوشت اسلام، بدتر از مال‌اندوزی است؛ زیرا سکوت در نبرد حق و باطل، ممکن است موجب شکست جبهه حق شود. متأسفانه نهضت کربلا شاهد چنین افرادی بود؛ یعنی بعضی می‌توانستند امام را همراهی کنند، اما این کار را نکردند. یکی از این افراد، عبیدالله بن حرّ جعفی بود. وقتی امام حسین علیه السلام به منزل‌گاه قصر مقاتل رسید، خیمه‌ای دید؛ سؤال کرد که این خیمه از کیست؟ اصحاب گفتند: خیمه عبیدالله بن حرّ جعفی است. امام کسی را فرستاد تا او را به همکاری دعوت کند؛ او جواب منفی داد. پاسخ وی را به محضر امام رسانیدند و حضرت خودش نزد او رفت. پس از سلام فرمود: عبیدالله! تو در عمرت گناهان زیادی انجام داده‌ای؛ آیا میل داری که با من بیایی و با هم به پیروزی برسیم. عبیدالله گفت: آقا! من از کوفه بیرون آمدم تا شما را نینم؛ چون در غیر این صورت، گرفتار می‌شدم. من نه می‌خواستم به روی شما شمشیر بکشم و نه می‌توانستم با شما موافقت کنم. ولی حالا که شما آمده‌اید، من اسب و شمشیری دارم که آن را به حضورتان تقدیم می‌کنم؛ ولی مرا معذور بدارید. امام علیه السلام فرمود: «من با خود تو کار داشتم، حال که نمی‌آیی، ما را به شمشیر و اسب شما احتیاجی نیست؛ تو را نصیحت می‌کنم تا می‌توانی خود را به مکان دوری برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی؛ زیرا به خدا سوگند! اگر فریاد ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد، خداوند او را در آتش جهنم قرار خواهد داد».^۱

اما در سوی دیگر، انسان‌هایی بودند که درد دین داشتند و برای حمایت از امام علیه السلام، لحظه‌شماری می‌کردند. نمونه این امر، «یزید بن صبیح» است. او

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۷.

می گوید دو بچه ام «عبداللّه» و «عبیداللّه» را برداشتم، گفتم من به مردم بصره کاری ندارم؛ می روم به پسر فاطمه ملحق شوم. غلامش آمد و گفت: ارباب! مرا هم با خودت ببر... آمدند مقابل خیمه های اباعبداللّه. وقتی یزید بن صبیث مقابل خیمه اباعبداللّه علیه السلام رسید، به او گفتند: امام حسین علیه السلام به استقبال شما رفته است؛ وقتی حضرت علیه السلام شنید شما آمده اید، به دیدن شما آمد، رفت مقابل خیمه شما. گفت: حسین علیه السلام به استقبال من آمده؟! به سرعت آمد، دید اباعبداللّه علیه السلام مقابل خیمه او ایستاده است؛ از همان پشت سر، امام علیه السلام را در آغوش گرفت. بعد خودش و دو فرزندش به شهادت رسیدند.^۱

محمد بن بشر حضرمی در سپاه امام علیه السلام بود. فرزندش در مرز (ری) اسیر شده بود. امام علیه السلام به او اجازه داد که کربلا را ترک کند و در پی آزاد کردن فرزند اسیرش برود، ولی او علاقه به فرزند را در راه هدفی دینی، حل کرده بود و حاضر نشد امام علیه السلام را ترک کند. نافع بن هلال، شهیدی دیگر از عاشوراییان بود. همسری داشت که نامزد بود و هنوز عروسی نکرده بودند. در کربلا هنگامی که می خواست برای نبرد به میدان برود، همسرش دست به دامان او شد و گریست. این صحنه کافی بود که هر جوانی را متزلزل کند، و انگیزه جهاد را از او سلب کند. امام حسین علیه السلام از او نیز خواست که شادمانی همسرش را بر میدان رفتن ترجیح دهد؛ ولی او گفت: ای پسر پیامبر! اگر امروز تو را یاری نکنم، فردا جواب پیامبر صلی الله علیه و آله را چه بدهم؟ جنگید تا شهید شد.^۲

1. <http://rcb.ir/%D8%B3%D8%AE%D9%86>.

۲. جواد محدثی، پیام عاشورا، ص ۴۱.

نقش زیارت در تقویت باورهای دینی

حجت‌الاسلام والمسلمین محمد سبحانی نیا*

اشاره

انسان به فطرت خویش، دوستدار محبت است. از این رو، به افراد خاصی علاقه‌مند می‌شود و به آن‌ها عشق می‌ورزد. زیارت، بهترین نمونه بزرگداشت و ارادت به آستان بزرگان دین است؛ زیرا بار سفر بستن و سختی‌های سفر را تحمل کردن، نشان می‌دهد که عشق و محبت خالصانه، وجود زائر را فرا گرفته و او را مشتاق زیارت انسانی کامل کرده است. خود زیارت، یک مکتب است؛ مکتبی دارای متعالی‌ترین اندیشه‌ها و اصول عملی که اگر با آداب و شرایط آن انجام شود، می‌تواند یکی از زیباترین حرکت‌های معنوی را ترسیم کند. بی‌شک زیارت امامان علیهم‌السلام کارکردهای گوناگون تربیتی، سیاسی، اجتماعی و دینی دارد. این نوشتار می‌کوشد به یکی از کارکردهای زیارت که تقویت باورهای دینی است، بپردازد.

جایگاه زیارت در اسلام

زیارت در اسلام به‌ویژه در فرهنگ غنی تشیع، از جایگاه والایی برخوردار

* عضو هیئت علمی دانشگاه کاشان.

است. اولیای الهی و ائمه معصومین علیهم‌السلام پیروان خود را به زیارت دعوت کرده‌اند و به «زائر» وعده پاداش فراوان داده‌اند. در اهمیت زیارت همین بس که در کتاب‌های شریف کافی و تهذیب الاحکام که از کتب اربعه به شمار می‌روند، فصلی جداگانه به همین موضوع اختصاص داده شده است.^۱

فلسفه زیارت

زیارت، نشانه احترام به مقام والا و ارزشمند خاندان پیامبر، پیروی از راه و ادامه دادن هدف‌هایشان، وفاداری به ولایت ایشان، زنده نگهداشتن نام و یاد و خاطره و فرهنگ و تعالیم آنان است. امام رضا علیه‌السلام فرمود:

إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ وَإِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَحُسْنِ الْإِدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ وَتَضَدِيقًا بِمَا رَغِبُوا فِيهِ كَانَ أَتَمَّهُمْ شَفَعَائِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۲؛ هر امامی بر دوستان و شیعیانش عهدهی دارد؛ و زیارت قبورشان، از مصادیق وفای به عهد و حسن ادای وظیفه به شمار می‌رود. بنابراین، کسی که از روی رغبت و میل به زیارت ایشان برود، ایشان در روز قیامت، شفیع او خواهند بود.

اگر مردم در دوره زندگی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، برای طلب رحمت و مغفرت الهی به محضر ایشان می‌آمدند، پس از رحلت نیز این ارتباط ادامه دارد، چنان‌که در زیارت ایشان می‌خوانیم: «وَإِذْ لَمْ أَلْحِقْكَ حَيًّا فَقَدْ قَصَدْتُكَ بَعْدَ مَوْتِكَ عَالِمًا أَنَّ حُرْمَتَكَ مِيتًا كَحُرْمَتِكَ حَيًّا فَكُنْ لِي بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ شَاهِدًا^۳؛ اگر در زمان حیات

۱. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲؛ شیخ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۴۸.

۲. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۷.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۶۲.

شما موفق به دیدار شما نشدم، اکنون قصد زیارت شما کرده‌ام و اعتقاد دارم که احترام نهادن به شما پس از مرگ، مانند زمان حیات تان است؛ پس نزد خدا بر احوال من شاهد باش).» به دیگر سخن، فلسفه اصلی زیارت، عمل به این آیه است: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ «بگو من از شما پاداشی جز دوستی خویشاوندان خود نمی‌خواهم».^۱

کارکرد زیارت در تقویت باورهای دینی

زیارت اولیای الهی به دلیل برخورداری از دو بعد شناختی و عاطفی، می‌تواند نقش بسزایی در تعمیق باورهای مذهبی داشته باشد.

بعد شناختی زیارت

کارکرد زیارت در بعد شناختی، معرفت‌افزایی ناشی از مطالعه زیارت‌نامه‌ها است. زیارت‌نامه‌ها حاوی گنجینه گران‌سنگی از مسائل اعتقادی و باورهای دینی است که زائر با خواندن آن‌ها، با انبوهی از معارف دینی مواجه می‌شود که در تعمیق اعتقادات او بسیار مؤثر است. می‌توان به مواردی از این معارف اشاره کرد:

الف) خداشناسی

یکی از مهم‌ترین و فراگیرترین اصول دینی، اصل توحید است که همه اصول و معارف دیگر بر آن بنا شده و بدون آن، همه آموزه‌های دینی، معنا و مفهوم واقعی خود را از دست خواهند داد. زائر با خواندن زیارت‌نامه که صفات الهی در آن ذکر شده، با خالق هستی بیشتر ارتباط برقرار می‌کند. در این خصوص می‌توان به مواردی اشاره کرد:

۱. شوری، آیه ۲۳.

۱. حمد و ثنای خداوند

تسبیح گویی، ثناگویی و حمدگویی خداوند متعال، به گستردگی در زیارت نامه‌ها به کار رفته است. مانند زیارت امام حسین علیه السلام که در آن می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ، وَمِنْكَ السَّلَامُ، وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ؛ خدایا سلام نام تو است و سلامت خلق از جانب تو و برای تو؛ و به کلی هر سلامتی و پاکی از نقص، بازگشتش به تو است».

۲. سجده برای خدا

سجده، اوج تضرع انسان در برابر خداوند است و نهایت خضوع و خشوع و بندگی را به همراه دارد. در بعضی از زیارات، سجده شکر به درگاه الهی به هنگام زیارت، وارد شده است؛ همچنین اذکاری که در سجده گفته می‌شود، با توحید هماهنگ و بسیار در خور توجه است. در زیارت نامه امیرالمؤمنین علیه السلام پس از خواندن نماز، سفارش شده سجده شکر به جای آورده شود با این ذکر: «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ وَبِكَ اعْتَصَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي وَرَجَائِي فَكُنْ لِي مَا أَهْمَنِي وَمَا لَا يَهْمُنِي^۱؛ پروردگارا! به سوی تو روی آوردم و به تو پیوستم و بر تو تکیه و اعتماد کردم. پروردگارا! تو پناه و امید منی؛ پس کفایت کن آنچه مرا اندوهگین ساخته و آنچه اندوهگین نساخته است».

۳. اذکار خاص با تعداد معین

در بسیاری از زیارت نامه‌ها قبل و یا هنگام زیارت، دستور گفتن تکبیر، حمد، تسبیح و تهلیل (لا اله الا الله) با تعدادی خاص، مشاهده می‌شود که به صراحت بر توحید دلالت دارند؛ مانند سی تکبیر قبل از زیارت

۱. ابن مشهدی، المزار، ص ۲۲۶.

۲. شیخ مفید، المزار، ص ۸۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام؛ صد تکبیر قبل از زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب ۲۷ رجب^۲؛ هفت تکبیر در چهار مرحله، در زیارت امام حسین علیه السلام^۳؛ صد تکبیر قبل از خواندن زیارت نامه جامعه کبیره^۴.

گفتن تعداد معینی از تکبیر، حمد، تهلیل و تسبیح در زیارات، دو اثر مهم معرفتی دارد: اولاً انسان را در حال زیارت از غفلت از خدا باز می‌دارد؛ ثانیاً از غلو باز می‌دارد. استاد جوادی آملی می‌گوید: «شروع زیارت جامعه کبیره با صد تکبیر و بسم الله گفتن در آغاز آن، مانع غلو درباره ائمه اطهار است»^۵.

۴. شهادت به وحدانیت خداوند

در زیارت نامه‌های اهل بیت علیهم السلام شهادت به وحدانیت خداوند متعال نیز وجود دارد که در واقع می‌توان آن را توحید ناب دانست. اهمیت و ضرورت شهادت به وحدانیت خداوند در زیارات، برای رهایی از خطر غلو درباره اهل بیت علیهم السلام و قائل شدن شأنی خداگونه برای آنان است.^۶

ب) تلاوت قرآن

یکی از اعمالی که انسان در زیارت انجام می‌دهد، تلاوت قرآن است. انسان با تلاوت قرآن و تفکر در آیات، معارف و عقاید دینی و ایمان خویش را افزایش می‌دهد؛ از این رو، یکی از راه‌های تقویت ایمان و باورهای دینی، انس با قرآن بیان شده است: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ

۱. ابن‌مشهدی، المزار، ص ۲۰۵.

۲. شهید اول، المزار، ص ۹۹-۱۰۰.

۳. ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۱۹۴.

۴. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹.

۵. عبدالله جوادی آملی، ادب فنای مهربان، ج ۳، ص ۱۲۸.

۶. همان، ص ۱۲۹.

عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»^۱؛ «مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر گاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد و هنگامی که آیات او بر آن‌ها خوانده می‌شود، ایمانشان فزون‌تر می‌شود». استاد جوادی آملی در این باره نکاتی آموزنده دارند؛ از جمله می‌گوید:

بهترین راه صلاح، انس با قرآن است. به همین دلیل می‌فرماید: «فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»^۲؛ «پس به اندازه‌ای که برای شما ممکن است از آن [قرآن] تلاوت کنید و با این کتاب الهی مانوس باشید». حتی اگر معنای بعضی از آیات برای شما روشن نشد، نگویند خواندن بدون ادراک چه اثری دارد، چون قرآن کلام آدمی نیست که اگر کسی معنایش را نداند، خواندنش بی‌ثمر باشد. بلکه قرآن، نور الهی است و خواندن آن عبادت است؛ هر چند معنای آن هم درک نشود. قرآن حبل (ریسمان) الهی است که انس با آن و تدبیر در آن و ایمان و عمل به آن، انسان را بالا می‌برد و به مقام صالحین ملحق می‌سازد؛ تحت ولایت الله قرار می‌دهد. اگر انسان مشمول ولایت الله بود، آموزش را خدا اداره می‌کند و در آن مقام، دیگر راهی برای وسوسه و رخنه اهریمن نیست.^۳

انس و تلاوت قرآن، چون انسان را زیر پوشش ولایت الهی می‌برد، وسوسه‌های تبلیغات سوء بر باورهای دینی او اثر نمی‌گذارد؛ به خصوص اگر قرآن در فصل شکوفای عمر، یعنی سن جوانی و نوجوانی خوانده شود. از این رو، در روایات آمده است: «کسی که در سن جوانی قرآن بخواند، قرآن با خون و

۱. انفال، آیه ۲؛ ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۸۶.

۲. مزمل، آیه ۲۰.

۳. عبدالله جوادی آملی، قرآن در قرآن، تفسیر موضوعی ۱، ص ۲۳۷-۲۴۰.

گوشت او (خمیر مایه وجودی او) آمیخته می‌شود.^۱ بی‌تردید کسی که معارف قرآن با خمیره وجودی او آمیخته شده باشد، تندباد شبهات و به تعبیر مقام معظم رهبری «شیخون فرهنگی» نمی‌تواند در باورهای دینی او خلل ایجاد کند.

ج) امام‌شناسی

انسان بدون اسوه و مقتدا، توانایی سیر به سوی کمال را ندارد. کسی که در مرحله‌ای از زندگی خویش، فاقد الگو باشد، دچار حیرت و سرگستگی می‌شود؛ زیرا نمی‌داند در کدام جهت برود، با کدام سرعت حرکت کند، چگونه با موانع راه برخورد کند و چه روشی را در حرکت و در رویارویی با مسائل و مشکلات پیش گیرد. چنین شخصی در تاریکی‌های نادانی و گمراهی فرو می‌افتد، همچنان‌که در مورد بنی اسرائیل اتفاق افتاد، آن هنگام که از اطاعت هارون علیه السلام سر باز زدند و سامری را فرمان برده، گوساله را پرستیدند. از این رو، امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾^۲؛ «کیست گمراه‌تر از آن کسی که راه هدایت خدا را رها کرده و از هوای نفس خود پیروی می‌کند؟» فرمود: «مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةٍ الْهُدَى»^۳؛ معنی آیه این است که گمراه‌تر از همه، کسی است که بدون امامی از ائمه راهنما، به دین خود بر اساس رأی و نظر خویش، عمل کند». حافظ می‌گوید:

قطع این مرحله بی هم‌راهی خضر مکن
ظلمات است بت‌رس از خطر گمراهی

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۰۳.

۲. قصص، آیه ۵۰.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۸.

یکی از راه‌های معرفت امام، زیارت اولیای الهی است. انسان زائر، هرچند شناختی اجمالی از آن ذوات مقدسه و انوار الهی و آسمانی داشته باشد، نوعاً با انجام مراسم زیارت و ورود در آن روضه‌های مبارک، شناخت تازه‌ای پیدا می‌کند؛ خصوصاً اگر زیارت‌نامه‌های مخصوص و ماثور را قرائت کند، جایگاه اصلی و مقام رفیع و شایسته و شأن والای آنان را درخواهد یافت. خوشبختانه بیشترین حجم زیارت‌نامه‌ها را مفاهیم ناظر به معصومین علیهم‌السلام تشکیل می‌دهد. در این باره می‌توان به زیارت جامعه امام هادی علیه‌السلام که در واقع یک منشور امام‌شناسی است، اشاره کرد. با خواندن زیارت‌نامه‌ها، زائر به جایگاه رفیع معصومین علیهم‌السلام پی برده و درک دقیق‌تری از آنان پیدا می‌کند. از سوی دیگر، الگوگیری از صفات معصومین علیهم‌السلام یکی از مسائل موجود در زیارت‌نامه‌هاست. زیارت، خود را به محک زدن و خویش را با الگو و مدل سنجیدن است؛ چراکه ائمه و اولیای خدا، ملاک و معیارند. ایستادن در برابر آینه‌های فضیلت‌نما، خودبه‌خود ردیلت‌ها را می‌نمایاند و قرار گرفتن در مقابل آینه‌های کمال، نقص‌ها را نشان می‌دهد.

د) محبت به اهل بیت علیهم‌السلام

یکی از راه‌های تقویت باورهای دینی، راه محبت و عشق است. بزرگان به دلیل نقش مهم محبت در تقویت باورهای دینی و مذهبی، همواره بر عنصر محبت اهل بیت علیهم‌السلام اصرار دارند و به زیارت اهل بیت علیهم‌السلام سفارش می‌کنند؛ زیرا زیارت، اظهار عشق به معشوق است و این عشق‌ورزی از ویژگی‌های شیعیان است. شهید مطهری می‌گوید: «از بزرگ‌ترین امتیازات شیعه بر سایر مذاهب، این است که پایه و زیربنای اصلی آن، محبت است. از زمان شخص نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که این مذهب پایه‌گذاری شده است، زمزمه محبت و دوستی بوده

است...؛ از این رو، تشیع مذهب عشق و شیفتگی است»^۱.
 بنابراین، عشق و محبت، نقش بسیار مهمی در تقویت ایمان و باورهای دینی و مذهبی دارد؛ و هر اندازه عشق و محبت همراه با شناخت و معرفت انسان به باورهای دینی و مذهبی، بیشتر باشد، باور دینی او قوی تر خواهد بود. از این رو، امام صادق علیه السلام فرمود: «وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ آیا دین، غیر از محبت است». بی تردید یکی از علل مهم زیارت اهل بیت علیهم السلام محبت به آنان است؛ محبتی که با گوشت و پوست شیعیان درآمیخته است و ایشان برای اظهار این محبت، فرسنگ‌ها راه را طی می‌کنند تا به زیارت معشوق خود برسند که نمونه‌ای از آن را در زیارت پرشکوه اربعین حسینی می‌بینیم.

روزی حارث همدانی به حضور امیر مؤمنان علیه السلام آمد. امام از علت آمدن او جويا شد. او گفت: علاقه به شما مرا به این جا کشانیده است. حضرت فرمود: ای حارث! تو مرا دوست داری؟ گفت: بلی، واللّه یا امیرالمؤمنین! حضرت فرمود: بدان که هیچ بنده‌ای از دوستان ما نمی‌میرد، مگر این که در هنگام مردن، مرا آن گونه که دوست دارد، می‌بیند. چون ببینی مرا که دشمنان خود را از حوض کوثر دور می‌کنم، خوشحال خواهی شد و چون ببینی که بر صراط می‌گذرم و عَلم محمد صلی الله علیه و آله به دست من است و پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌روم، چنان مرا خواهی دید که مشعوف و مسرور می‌شوی»^۳.

۵) جریان‌شناسی

در اسلام، دو موضوع اعتقادی وجود دارد که از اهمیت والایی برخوردارند:

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۲۴۱.
۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۹۶.
۳. شیخ طوسی، امالی، ج ۱، ص ۴۸.

«دوستی با دوستان خدا» و «دشمنی با دشمنان خدا». معمولاً در اصطلاح دینی به این دو، «تولی» و «تبری» گفته می‌شود که هر دو واژه برگرفته از قرآن کریم است. این دستور به قدری مهم است که در آیات قرآن به عنوان نشانه ایمان^۱ و در روایات اسلامی به عنوان «أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ»^۲ (محکم‌ترین دستگیره ایمان) معرفی شده است. یکی از مصادیق تولی که به خوبی عشق به اهل بیت علیهم‌السلام را نشان می‌دهد، زیارت مضجع آن حضرات است. از سوی دیگر، یکی از فرازهای مهم بعضی از زیارات مانند زیارت عاشورا، تولی و تبری است؛ در این زیارت می‌خوانیم: «إِنِّي سَلَّمْتُ لِمَنْ سَأَلْتَكُمْ، وَحَرَبْتُ لِمَنْ حَارَبَكُمْ، وَوَلَيْتُ لِمَنْ وَالَاكُمْ، وَعَدَوْتُ لِمَنْ عَادَاكُمْ».^۳ این تولی و تبری در قالب لعن و سلام، رخ نموده و خط مشی واقعی یک مسلمان ناب را در وجود او پایه‌گذاری می‌کند و او را در مسیر اسلام ناب قرار می‌دهد. پیام این فرازهای زیارت عاشورا این است که زائر باید در زندگی، موضع داشته باشد و صف خود را از دشمنان اسلام جدا سازد.

(و) عرضه عقاید

از آن‌جا که ممکن است به هنگام یادگیری مسائل اعتقادی و یا در خلال معاشرت‌های اجتماعی، انحرافی در مجموعه عقاید فرد ایجاد شود، ضروری است که گاهی به شخص اسلام‌شناس و مورد اعتمادی مراجعه کند که در عقاید دینی او انحرافی وجود ندارد؛ و آن‌گاه اعتقادات خود را در حضور وی طرح کند تا از صحیح بودن آن‌ها و درست بودن دین خویش مطمئن شود و تا پایان عمر بر همان اعتقاد، ثابت‌قدم بماند.

۱. مجادله، آیه ۲۲.

۲. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۶۲.

۳. ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۱۷۹.

حضرت عبدالعظیم حسنی می گوید:

خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم، گفتم: یا ابن رسول الله! می خواهم دین خود را بر شما عرضه بدارم، اگر مورد پسند شما هست، بر آن ثابت باشم تا در محضر خداوند حاضر شوم. امام علیه السلام فرمود: عقاید خود را اظهار کن! پس گفتم: من اعتقاد دارم که خداوند یکی است و شریکی ندارد... و عقیده دارم معراج حق است؛ سؤال قبر، بهشت، جهنم، پل صراط و میزان اعمال، حق است؛ قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست و مردم همه از گورها مبعوث می شوند؛ من عقیده دارم واجبات بعد از ولایت، عبارتند از نماز، زکاة، روزه، حج، جهاد، و امر به معروف و نهی از منکر. امام هادی علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند، این دینی است که خداوند قبول می کند؛ بر آن ثابت باش که خداوند در این گفتار تو را ثابت بدارد و در دنیا و آخرت بر همین طریق باشی.^۱

مرحوم آیت الله مرتضی حائری یزدی نقل می کنند: روزی خدمت پدر همسرم (آیت الله العظمی حجت) در اواخر عمرشان رسیدم، دیدم ایشان نشسته اند و اصول الدین را با خود واگویه می کنند. به ایشان گفتم حاج آقا شما مرجع و عالم هستید؛ چرا این مطلب را بیان می کنید؟ ایشان فرمودند که شما لحظه های مرگ و سكرات و سختی های مرگ را نمی دانی. می ترسم که اعتقاداتم یادم برود و نتوانم بیان کنم؛ برای همین آن را تکرار می کنم.^۲ این مهم در بعضی از زیارات مانند زیارت آل یاسین با تعلیم عقاید حق از زبان حضرت

۱. شیخ صدوق، التوحید، ص ۸۱.

۲. خبرگزاری مهر، ۳۰ دی ۱۳۹۲.

ولی عصر عجله جلوه گر شده است.

ز) ثبات قدم

حضور جمعی شیعیان در مزارهای شریف معصومین علیهم السلام و مشاهده یکدیگر، می تواند مصداقی از این آیه شریفه باشد که می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! استقامت کنید و در برابر دشمنان، پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا پرهیزید، باشد که رستگار شوید». وجود هم کیشانی که عقاید یکسانی دارند، از لحاظ روان شناختی، به زائر قوت قلب می دهد تا در عقیده خود ثابت قدم بماند و احساس تنهایی نکند.

ح) یاد مرگ

یکی از اموری که انسان را از گناه دور می کند و در ارتقای باورها بسیار مؤثر است، تفکر در مرگ و قیامت است. از نظر روایات، یاد مرگ، دل را از تعلق به شهوات جدا می سازد و انسان را از گناه و فکر گناه، بازمی دارد.^۲ در زیارت مشاهد مشرف، یاد مرگ و قیامت و دوری از دنیا وجود دارد. امروزه به علت پیشرفت های عصر مدرن، حمل و نقل بسیار آسان تر شده است، اما در گذشته، شخص زائر از تمامی آشنایان حلالیت می طلبید، چون اصلاً معلوم و مشخص نبود که وی به سلامت به وطن خود بازگردد. در نتیجه، زیارت، نمونه ای از دل کندن از دنیا و مظاهر آن بوده است.

ط) نماز

یکی از عباداتی که بر انجام آن در زیارتگاهها تأکید شده، نماز است. نتیجه

۱. آل عمران، آیه ۲۰۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۹.

این امر، تقویت اعتقادات است. البته نقش نماز در تربیت اعتقادی، به تصحیح اعتقادات منحصر نمی‌شود؛ بلکه نماز علاوه بر تقویت اعتقادات، در عمق‌افزایی به تصدیق قلبی و ایمان انسان نیز نقشی کلیدی ایفا می‌کند. عبادات به طور کلی و نماز به طور خاص، علم را به باور تبدیل می‌کند و انسان را به یقین می‌رساند؛ آیات ۹۸ و ۹۹ سوره حجر، به همین موضوع اشاره دارند. در این آیات تصریح شده که تسبیح، سجده و عبادت خداوند، یقین و باور دینی را به دنبال می‌آورد:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ * وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۱؛ «پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش؛ و پروردگارت را پرستش کن تا مرگ تو فرارسد». در زیارت‌نامه‌های امامان معصوم علیهم‌السلام می‌خوانیم که آن‌ها به دلیل عبادت خدا به چنین مقامی نائل شده‌اند؛ چنان‌که در زیارت امین‌الله آمده است: «وَعَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصاً حَتَّىٰ آتَاكَ الْيَقِينُ^۲؛ خدا را مخلصانه عبادت کردی تا آن‌جا که به یقین رسیدی».

۱. حجرات، آیات ۸۸-۸۹.

۲. شیخ عباس قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت امین‌الله.

پرسمان محرم

حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا بهروز*

اشاره

امروزه شبهات و سؤالات فراوانی درباره آموزه‌های دینی مطرح است. از جمله وظایف عالمان دینی این است که در این باره کاوش کرده، به پاسخ‌گویی این شبهات پردازند؛ همان‌گونه که در تاریخ حیات تشیع نیز یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های عالمان دینی پاسخ به سؤالات و شبهات دینی بوده و آثاری نیز در این حوزه تدوین شده است. در عصر ما با توجه به پیشرفت فناوری و ترویج فضای مجازی، شبهات دینی رو به گسترش است. شایسته است که در این زمینه اقدام‌های جدی‌ای انجام پذیرد. در این مقاله، به پاسخ به چند شبهه درباره قیام امام حسین علیه السلام پرداخته شده است.

پرسش ۱: با توجه به ساده‌زیستی امامان معصوم (ع)، ساخت حرم‌های پر هزینه برای ایشان چه توجیهی دارد؟
پاسخ: در پاسخ به این سؤال توجه به چند نکته، بایسته است:

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

(الف) تعمیر، آبادانی و بازسازی حرم‌ها اهداف و بار معنوی دارد؛ البته با پول شخصی مردم ساخته می‌شود. اگر کسانی اعتقادی به این امور ندارند، بلکه بغضی هم نسبت به آن‌ها دارند و در ضمن به دنیا، زندگی خود و جامعه فقط از جنبه اقتصادی نگاه می‌کنند و در این نگاه نیز هیچ هزینه‌ای به چشمشان گزاف نمی‌آید، نمی‌توانند خود را قیم دیگران قلمداد کنند و برای آنان تعیین کنند که اموالشان را در چه راهی - در این مورد صرف آبادانی حرم یا مسجدی - هزینه کنند.

(ب) البته شکی نیست که اعتراض‌کنندگان و شبهه‌افکنان در این موضوع، حتی نگاه اقتصادی نیز ندارند؛ وگرنه نه تنها موضع‌گیری نمی‌کردند، بلکه آن را تشویق و حمایت نیز می‌کردند؛ چراکه حرم‌ها سبب گردش و رونق اقتصادی کلان نیز می‌شوند.

(ج) به هیچ وجه نباید نگاهی صرفاً اقتصادی به این موضوع داشته باشیم. جهان‌بینی کسانی که به این اشکالات دامن می‌زنند، به نیازها و لذات مادی بشر محدود است و گمان می‌کنند که می‌توانند از چنین منظری علیه باورهای دیگران احتجاج کنند. باید به ایشان یادآوری کرد که در هر کشوری جاذبه‌های معنوی و مادی بسیاری وجود دارد که ضمن بار فرهنگی، باعث کسب درآمد و رونق اقتصادی نیز می‌شوند؛ وگرنه هیچ حکومت و دولت مادی‌گرا هزینه‌ای برای ساخت و سازها و انواع تولیدات نمی‌کردند، چه رسد به آبادانی مراکز جذب گردشگر زیارتی یا سیاحتی؛ و همه پولشان را صرف خرید خوراک و نیازهای پایه می‌کردند.

(د) مراکز جذب، چه زیارتی باشند و چه سیاحتی، سبب آبادانی و رونق اقتصادی منطقه و کشور می‌شوند. واتیکان به دلیل وجود مزار سن پتر که گفته

می‌شود یکی از حواریون (جان‌شینان حضرت مسیح) است، آباد شد. در طول قرن‌ها میلیاردها دلار صرف ساخت‌وساز آن محل شده است. در مقابل، وایتکان و ایتالیا را مرکز توجه و جذب مسیحیان کرده است و سالانه میلیاردها دلار درآمدزایی دارد. همچنین است کلیسای نتردام در هلند؛ کلیسای دام در شهر کلن آلمان؛ یا ده‌ها کلیسا و عبادتگاه دیگر.

بت پرستان نیز میلیاردها دلار صرف آبادانی بتکده‌های خود می‌کنند. همین کسانی که مرتب جوّسازی می‌کنند که چرا حرم‌ها ساخته و آباد می‌شوند و چرا مردم پولشان را هزینه آبادانی چنین اماکنی می‌کنند، اگر امکانی به دست آورند، به مالزی (که به ظاهر اسلامی است، ولی اغلب جاذبه‌هایش، نمادهای کفر و بت‌پرستی می‌باشد) سفر می‌کنند؛ فرزندان خود را برای تحصیل به آن‌جا می‌فرستند؛ ثرویشان را این‌گونه خرج می‌کنند، عکس و فیلم تهیه‌شده را با افتخار به دیگران نشان می‌دهند و اصلاً به فکر این همه فقیر و گرسنه نیز نمی‌افتند. آیا آگهی‌های تور مالزی و این همه آژانس مسافرتی، به دلیل استقبال گسترده برای زیارت مالزی، آنتالیا، لندن، پاریس و ... نیست؟!

برج ایفل چیزی نیست جز سازه‌ای از پاره‌آهن‌ها؛ و این گروه، هزینه‌های کلانی می‌کند تا به دیدن این سازه بروند. هزینه چراغانی برج ایفل در شب کریسمس، به مراتب گران‌تر از هزینه گنبد طلا یا ضریح منقش حرم‌ها است. با این حال، برج ایفل، درآمدهای کلانی نیز به بار می‌آورد و بار فرهنگی و معنوی نیز برای فرانسویان دارد. پاریس با برخورداری از سالانه شش میلیون بازدیدکننده برج ایفل و آبادانی‌هایی که برای آن انجام گرفته (مثل موزه‌ها، فروشگاه‌ها، و هتل‌ها)، همه ساله در صدر شهرهای گردشگری جهان قرار دارد.

مشهد مقدس فقط در ۱۵ روز تعطیلات عید نوروز حدود ۴ تا ۵ میلیون زائر

دارد. همین تعداد در ایام دیگری چون رجب، شب‌های قدر، سالروز میلاد و شهادت و ...، به این شهر سفر می‌کنند. حرم‌های امام رضا علیه‌السلام در مشهد، امام حسین علیه‌السلام و حضرت عباس علیه‌السلام در کربلا، یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نجف و ...، هر یک سالانه بیش از ۵۰ میلیون نفر زائر را به خود جذب می‌کنند. تمامی سرمایه‌گذاری‌ها در صنعت هواپیمایی، هتل‌سازی، جاده‌سازی، شرکت‌های اتوبوسرانی یا راه‌آهن، فروشگاه‌ها، رستوران‌ها ... و حتی رونق کار دست‌فروش‌ها، همه به سبب همین حرم‌ها و آبادانی آن‌هاست. این یعنی جذب درآمد و رونق اقتصادی و البته همراه با بار معنوی و فرهنگی که اگر اسلامی باشد، به مراتب بیشتر به نفع فقرا تمام می‌شود.

به طور قطع اگر حرم امام رضا علیه‌السلام نبود و آباد نمی‌شد، چنان‌که امروزه از مرو جز نامی در تاریخ باقی نمانده، از مشهد نیز اثری باقی نمی‌ماند و هرگز حتی به اندازهٔ قوچان یا سبزوار نیز آباد نمی‌شد. آیا جز این است که آبادانی و رونق اقتصادی مکه، مدینه، نجف، کربلا و ...، همه برای آبادانی همین حرم‌های مقدس است؟! آیا آبادانی دیگر شهرهای دنیا، علت دیگری جز وجود و آبادانی مراکز جذاب آن‌ها دارد؟! پس اگر منتقدان واقعاً به فکر فقرا هستند، خودشان نیز باید کمک کنند تا این مراکز آبادتر شود.

ه) فرض کنید ساخت گنبد حرم شریف امام حسین علیه‌السلام با تمام طلاکاری‌هایش، حدود یکصد میلیون دلار (ذکر دلار برای محاسبهٔ ارزی است) هزینه داشته باشد که از هزینهٔ ساخت یک پاساژ در تهران کمتر است. این پاساژها با تعدادی مغازه و احیاناً مملو از اجناس ترکیه‌ای و چینی و کره‌ای، سالانه یک میلیون نفر را نیز جذب نمی‌کنند و اگر جذب کنند نیز (غالباً) دستاورد دیگری ندارند جز تحمیل هزینهٔ تجملاتی و انحطاط فرهنگی و رونق

بازار ترکیه، چین و کره. حال معترضانِ نگران برای فقرا، هزینهٔ ساخت گنبد را به سالانه ده‌ها میلیون زائر و سالانه صدها میلیون دلار درآمد مستقیم و صدها میلیون دلار درآمد غیرمستقیم ناشی از سفر زائران، اقامت، تغذیه، خرید سوغات و ...، تقسیم کنند و بار فرهنگی، معنوی و اعتقادی این اماکن را نیز در نظر بگیرند. حال کدام‌یک از این‌ها باصرفه‌تر است و بیشتر سبب رونق اقتصادی می‌شود؟

(و) این حجم‌های تبلیغاتی علیه ساخت‌وساز حرم‌های شریف، آن هم در دوره‌ای که بیش از همهٔ ادوار تاریخی نسبت به تخریب آن‌ها به بهانهٔ شهرسازی یا حتی با انفجار و ... اقدام می‌شود، مقاصد و اهداف دیگری دارد. گریه کردن برای فقر و فقرای نیز بهانه و توجیه حمله و نیز پوششی است تا قصد و غرض اصلی مخفی بماند؛ وگرنه این معترضان، اگر هزاران برابر این هزینه‌ها صرف ساخت و آبادی مراکز فسق و فجور شود، نه تنها گله نخواهند کرد، بلکه مشتاقانه استقبال هم می‌کنند. چنان‌که می‌دانیم برای واردات لوازم آرایش و آن هم اغلب از نوع تقلبی، سالانه چند میلیارد دلار هزینه می‌شود!

پرسش ۲: آیا در منابع اهل سنت نیز «توسل» مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است؟ حجت و دلیل عقلی، و استنادی از قرآن کریم و روایات مورد قبول برادران اهل سنت می‌خواهم.

پاسخ: در مورد «توسل»، با توجه به اهمیت آن از یک سو و هجمهٔ شدید تبلیغاتی از سوی دیگر، لازم است پاسخی تفصیلی و تحلیلی به این سؤال فوق داده شود. این پاسخ در چند محور قابل طرح است:

الف) دلیل عقلی

انسان ذاتاً فقیر و محتاج به غیر است؛ چراکه هستی عین ذات او نیست؛

چنان‌که خداوند متعال در کلام وحی فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛^۱ «ای مردم! شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است».

بدیهی است که تا انسان فقیر است (که همیشه هست و خواهد بود)، برای دستیابی به کمال، هیچ راهی ندارد جز توسل به وسایل مورد نیاز؛ خواه وسایل مادی و خواه وسایل معنوی.

انسان بدون توسل به وسایل، حتی یک نفس هم نمی‌تواند بکشد و جرعه‌ای آب نیز نمی‌تواند بنوشد و یک کلمه حرف هم نمی‌تواند یاد بگیرد یا بگوید و...؛ پس چرا وقتی نوبت به دین‌داری و هدایت می‌رسد، گمان می‌کند که می‌تواند بدون توسل به وسیله، گامی بردارد؟! کدام فیض الهی (اعم از مادی و معنوی)، بدون واسطه نازل شده و رسیده است که کسی گمان کند بدون واسطه می‌تواند کسب فیض کند؟!

ب) سند قرآنی

همه آیاتی که در قرآن به ولایت‌پذیری، اطاعت و تبعیت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اسوه و الگو قرار دادن او، ... و دستورات مؤکد ایشان به ولایت و امامت و تأسی به معصومین علیهم السلام و ...، تصریح دارند، دلیل بر ضرورت اجتناب‌ناپذیر «توسل» هستند؛ چراکه هیچ‌یک از خود این موارد، هدف نیستند و هدف فقط و فقط الله جلّ جلاله است؛ و این‌ها همه، وسیله کمال و قرب و رضایت الهی‌اند. در عین حال، خداوند متعال به توسل تصریح نیز فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ

تُفْلِحُونَ»؛^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و به سوی او توسل جوید (وسیله تقرب جوید) و در راهش جهاد کنید؛ باشد که رستگار شوید».

دقت شود که این دستور به مؤمنان است؛ چراکه هدف غایی مؤمنان قرب به خداوند متعال است و او فرمود برای تحقق این هدف، وسیله‌ای بجوید.

ج) مستندات نقلی در منابع اهل سنت

بدیهی است که مستندات نقلی در منابع اهل سنت نمی‌تواند به تنهایی دلیل بر درستی یا نادرستی موضوع و مطلبی باشد و حتی درستی احادیث منقول در این منابع نیز وقتی به اثبات می‌رسد که با احادیث و روایات منقول از اهل عصمت علیهم‌السلام در منابع معتبر شیعی انطباق داشته باشد. از این رو، اگر در این جا به اقوالی در منابع اهل سنت اشاره می‌شود، برای این است که برادران و خواهران اهل سنت بدانند که طبق مذاهب آنان نیز «توسل» ممدوح است. چند نمونه از منابع بسیار معتبر اهل سنت:

۱. امام احمد، ترمذی و حاکم روایت کرده‌اند (حاکم آن را به شرط بخاری صحیح دانسته است) ابن حزیمه، طبرانی، ابن ندی، منذری و ابن ماجه از عثمان بن حنیف روایت کرده‌اند: «مردی نابینا به محضر حضرت پیامبر مشرف شد و عرض کرد: یا رسول‌الله! از خدا بخواه که بینایی‌ام را برگرداند. پیامبر فرمود: آیا نمی‌خواهی به همان حال رهایت کنم؟ (یعنی به آنچه خداوند برایت مقدر کرده، راضی نیستی؟) عرض کرد: یا رسول‌الله! نابینایی من را دچار مشقت کرده است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: برو وضو بگیر؛ سپس دو رکعت نماز بخوان و بعد از آن

بگو: خداوندا! از تو می‌خواهم و به بارگاه تو رو آورده‌ام با توسل به پیامبر رحمت، محمدا! من به پروردگارم رو آورده‌ام به واسطه تو که بینایی‌ام را برگرداند. خداوندا! او را شفیع من قرار داده و خودم را نیز شفیعم قرار بده. خداوند هم در اثر توسل او به حضرت رسول الله ﷺ بینایی او را برگرداند.»^۱

۲. بخاری از انس روایت نموده، در زمان خلافت خلیفه دوم در مدینه خشکسالی آمد و ایشان به عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر ﷺ متوسل شد و چنین گفت: «خداوندا! همانا در گذشته به واسطه پیامبرمان به تو توسل می‌کردیم، پس ما را سیراب می‌کردی؛ و اینک همانا به تو متوسل می‌شویم به واسطه عموی پیامبرمان، ما را با آب باران سیراب فرما. راوی می‌گوید: پس خداوند باران نازل نموده و مردم سیراب شدند.»^۲

۳. جالب آن‌که بدانید اهل سنت حتی به قبور اهل بیت علیهم السلام و قبور علمای خود نیز توسل دارند:

* ابن حبان در کتاب الثقات می‌گوید بارها به زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم و در مدتی که در طوس بودم، هر وقت مشکلی بر من عارض می‌شد، به زیارت قبر آن حضرت می‌رفتم و از خداوند می‌خواستم مشکلم را برطرف کند؛ و الحمدلله مشکلم برطرف می‌شد و این را مکرر امتحان کردم و نتیجه گرفتم.^۳

* ابوعلی خلال، شیخ حنابله، می‌گوید هرگاه مشکلی بر من عارض شود، قبر موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت می‌کنم و به ایشان متوسل می‌شوم و خداوند

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۵۸، ۷۰۰ و ۷۰۷.

۲. بخاری، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۷؛ و ج ۵، ص ۲۰.

۳. ابن حبان، الثقات، ج ۸، ص ۴۵۶.

مشکل مرا آسان می‌کند.^۱

* محمد بن ادریس شافعی به قبر ابوحنیفه، و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می‌شد.^۲

* قسطلانی می‌گوید سزاوار است که زائر در کنار قبر پیامبر ﷺ زیاد دعا و استغاثه کند و متوسل شود و طلب شفاعت و بی‌تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد.^۳

پرسش ۳: آیا پس از شهادت امام حسین علیه السلام، سپاهیان یزید مقنعه‌های زنان را کشیدند و سر آن‌ها را برهنه کردند؟

پاسخ: بر پایه منابع روایی و مقاتل معتبر و قابل استناد، پس از شهادت امام حسین علیه السلام، سپاهیان عمر بن سعد به خیمه‌های اهل بیت حمله کردند و به غارت اموال پرداختند. زنان و کودکان در صحرا پراکنده شدند؛ گریان و داغدار و صیحه‌زنان و استغاثه‌کنان. پس از آن خیمه‌ها را آتش زدند. لباس رویین زنان را کشیدند؛ زیورآلات آنان را به غارت بردند؛ انگشتر از انگشت‌ها بیرون آوردند و گوشواره از گوش‌ها و خلخال از پاها. آنان کار را به جایی رساندند که گاه برای بردن چادر و جامه زنان و کودکان، با آنان به کشمکش می‌پرداختند، تا هر چه آنان داشتند را به یغما برند.

سپاهیان عمر بن سعد، با این کارها حریم اهل بیت را مراعات نکردند، به گونه‌ای که زنان به عمر بن سعد پناهنده شدند و از شدت جنایتکاری شمر و گروه نابکارش شکایت کردند و عمر بن سعد به ظاهر، دستور داد که از غارت

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲. همان، ص ۱۲۵.

۳. قسطلانی، المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۶۰۴.

خیمه‌ها دست بردارند.

اینک برای نمونه، متن‌هایی را که درباره تاراج کردن خیمه‌ها و غارت اموال زنان در روز عاشورا نقل شده، می‌آوریم:

۱. تاریخ طبری و کامل ابن‌اثیر: مردم به سوی سُرخاب و لباس‌های گران‌بها و شتران رفتند و آن‌ها را تاراج کردند. مردم به سوی حسین علیه السلام و اثاث و وسایل کاروان، هجوم آوردند و حتی برای گرفتن لباس روی زنان نیز با آن‌ها درگیر می‌شدند و چون چیره می‌شدند، آن را می‌بردند.^۱

۲. انساب الاشراف: مردم به سوی سُرخاب و جامه‌های گران‌بها و شتران رفتند و آن‌ها را به تاراج بردند. رُحَیل بن زُهَیر جُعفی، جریر بن مسعود حضرمی و اُسَید بن مالک حَضْرَمی، بیشتر این جامه‌ها را بردند و ابوالجَنوب جُعفی، شتری را برد که با آن، آب می‌کشید و نامش را حسین نهاده بود! ... مردم، چادرهای زنان را از روی آنان می‌کشیدند که عمر بن سعد، آنان را از این کار، منع کرد و آنان دست برداشتند.^۲

۳. البدایة و النهایة به نقل از حمید بن مسلم: مردم، همه اموال نقد و غیرنقد حسین علیه السلام را میان خود، تقسیم کردند، حتی آنچه را در خیمه بود و لباس‌های تمیز [یا روپین] زنان را.^۳

۴. سیر أعلام النبلاء: اثاثیه حسین علیه السلام را به تاراج بردند. مردی زیور فاطمه علیها السلام دختر حسین علیه السلام را گرفت و گریست!

فاطمه علیها السلام پرسید: چرا گریه می‌کنی!؟

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، ج ۵، ص ۴۵۳؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۹.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴.

۳. ابن‌کثیر دمشقی، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۸۸.

گفت: دارایی دختر پیامبر خدا را به تاراج ببرم و گریه نکنم؟!

فاطمه علیها السلام گفت: پس آن را رها کن!

گفت: می ترسم فرد دیگری آن را بردارد!

۵. الامالی شیخ صدوق به نقل از فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام:

«اراذل و اوباش، به خیمه ما وارد شدند. من که دختری خردسال بودم، دو خلخال طلا بر پاهایم داشتم. مردی خلخالها را از پاهایم بیرون می کشید و می گریست.

گفتم: چرا گریه می کنی، ای دشمن خدا؟!

گفت: چگونه نگریم، در حالی که زیور دختر پیامبر خدا را بر می دارم؟!

گفتم: «برندار!»

گفت: می ترسم کسی جز من بیاید و آن را بردارد!

آنان آنچه را که در خیمه های برپاشده، به چشم می خورد، به تاراج بردند و حتی روپوش هایی را که خود را با آنها پوشانده بودیم، از رویمان کشیدند و بردند.^۲

۶. اللهوف: مردم در تاراج خیمه های خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نور چشم زهرای

بتول، بر هم پیشی جستند، تا آن جا که روپوش زنان را نیز از رویشان کشیدند.

دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و زنان امام حسین علیه السلام از خیمه ها بیرون آمدند و با هم به گریه و زاری پرداختند و در فراق حامیان و دوستدارانشان، ناله سر دادند.

حمید بن مسلم گفته است: دیدم که زنی از بنی بکر بن وائل، همراه

همسرش، میان یاران عمر بن سعد بود و هنگامی که دید مردم به زنان حسین علیه السلام

۱. محمد بن احمد ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۳.

۲. شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۶۴.

در خیمه‌هایشان هجوم برده‌اند و اموال آنان را برمی‌دارند، او نیز شمشیری گرفت و به سوی خیمه‌ها آمد و گفت:

«ای خاندان بکر بن وائل! آیا اموال دختران پیامبر خدا تاراج می‌شود [و شما کاری نمی‌کنید]؟! حکومت، جز از آن خدا نیست. برای خونخواهی پیامبر خدا [به پا خیزید]!»، ولی همسرش جلوی او را گرفت و او را به جایگاهش بازگرداند.^۱

دختری از سوی خیمه‌های حسین علیه‌السلام آمد و مردی به او گفت: ای بنده خدا! سرورت کشته شد. دخترک گفت: صیحه‌زنان، به سوی بانوانم دویدم و آنان نیز روبه رویم ایستادند و فریاد کشیدند ...

راوی می‌گوید: آن‌گاه، زنان را از خیمه‌ها بیرون راندند و خیمه‌ها را آتش زدند. زنان، سر و پا برهنه و غارت‌شده و گریان، بیرون دویدند و همچون اسیران دربند، راه سپردند.^۲

۷. مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی: دشمنان پیش آمدند تا به گرد خیمه‌ها حلقه زدند. شمر بن ذی‌الجوشن نیز با آن‌ها بود. او گفت: به درون خیمه‌ها بروید و جامه‌ها و متاعشان را بگیرید.

مردم، وارد شدند و هر چه در خیمه‌ها بود، برداشتند، تا جایی که گوشوارهٔ امّ کلثوم، خواهر حسین علیه‌السلام را هم گرفتند و گوشش را دریدند. حتی جامهٔ رویین زنان را به زور می‌کشیدند و می‌بردند.^۳

۸. المناقب ابن شهر آشوب: شمر متوجه خیمه‌ها شد و آنچه را یافتند، تاراج

۱. ابن طاوس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۲. همان.

۳. موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۴۳.

کردند و حتی گوش امّ کلثوم برای [بردن] گوشواره‌ای، پاره شد.^۱

۹. الإرشاد شیخ مفید به نقل از حمید بن مسلم: به خدا سوگند، می‌دیدم که با زنی از همسران و دختران و خاندان امام حسین علیه السلام درگیر می‌شوند و لباسش را از رویش می‌کشند و چون چیره می‌شوند، آن را می‌برند.^۲

تذکر:

درباره این دسته از روایات باید به چند نکته توجه کرد تا پاسخ روشن شود:

الف) در متن عربی بیشتر این روایات، عباراتی مانند «جَادَبُوا النَّسَاءَ مَلَا حِفْهِنَّ عَنْ ظُهُورِهِنَّ»، «يَنْتَزِعُونَ الْمَلَا حِفَّ عَنْ ظُهُورِنَا»، «يَنْتَزِعُونَ مِلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا» و «تَنْزَاعُ ثَوْبِهَا عَلَى ظَهْرِهَا» آمده است. این عبارات - با توجه به معنای ملحفه^۳ - به معنای برهنه شدن و نمایان شدن موها و بدن زنان نیست، بلکه چون زنان آن موقع علاوه بر رواندازهایی شبیه چادر، لباس زیرین دیگری نیز داشتند که موی سر و بدن را می‌پوشاند، و سپاه دشمن تنها لباس رویین آن‌ها را به غارت بردند؛ و این به معنای رفع حجاب و پوشش آن‌ها نیست.

عبارت «فَخَرَجَنَ حَوَاسِرَ مُسَلَّبَاتٍ حَافِيَاتٍ» در لَهْف سید ابن طاووس نیز به معنای عریان شدن و پیدا بودن موی زنان نیست، بلکه به معنای برهنه بودن از لباس رویین است. همچنین این که در برخی مقاتل، عبارت «تُسَلَّبُ الْمَرْأَةُ مِفْنَعَتُهَا مِنْ رَأْسِهَا»^۴ آمده است، باز نمی‌توان گفت که روسری آن‌ها به طور کل

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۱۲.

۲. شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۳. در کتاب‌های لغت عربی و فارسی، ملحفه به این معنای آمده است: چادر، روانداز، ملافه، روپوش لباس. ر.ک: دهخدا، لغت‌نامه، واژه «ملحفه»؛ فواد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، ص ۸۵۹، ازهری، تهذیب اللغة، ج ۵، ص ۴۶؛ «اللِّحَافُ وَ الْمِلْحَفُ وَ الْمِلْحَقَةُ: اللِّبَاسُ الَّذِي فَوْقَ سَائِرِ اللِّبَاسِ»؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۳۱۴.

۴. ابن نما حلّی، مشیر الأحزان، ص ۷۶.

برداشته شد، به گونه‌ای که تمام موها معلوم بود.

ب) بر فرض بپذیریم که مقداری یا برای لحظاتی همه موهای آن‌ها پیدا شده باشد، این موضوع با شأن اهل بیت و غیرت خداوند منافاتی ندارد؛ زیرا آن نوع از بی‌حجابی مذموم است که از روی اختیار باشد، نه اجبار؛ وگرنه اهل حرم، یعنی مجموعه‌ی زنانی که همراه امام حسین علیه‌السلام در کربلا بودند، اصرار زیادی بر حفظ حجاب خویش در برابر نامحرمان داشتند و هیچ‌گاه از پوشش و حجاب غافل نمی‌شدند

شفاعت حسینی

حجت الاسلام والمسلمین محمد سبحانی نیا*

اشاره

یکی از مباحث مهم و مناقشه‌برانگیز در کلام اسلامی و مبحث معاد که همواره ذهن متکلمان و اندیشمندان دینی را به خود مشغول داشته، شفاعت است. این موضوع از آن نظر مهم است که از سویی با توحید و از سوی دیگر با عدل الهی، ارتباط نزدیکی دارد. درباره این موضوع، از دیرباز تا کنون، نقدهای گوناگونی طرح شده است؛ جمعی آن را انکار کرده و گروهی دیگر آن را دستاویز زیاده‌خواهی امیال و آمال خود دانسته‌اند تا سرپوشی بر رفتارشان باشد. واژه شفاعت با تمام مشتقاتش، سی بار در قرآن آمده است و این خود نشان‌دهنده اهمیت این موضوع است.

معنای شفاعت

شفاعت در لغت، از ریشه «شَفَع» به معنای جفت است. «شَفَع» یعنی شیء را به مانند خودش ضمیمه کرد؛ و شفاعت یعنی انضمام به شخص

* عضو هیئت علمی دانشگاه کاشان.

دیگری، در حالی که همراه و یاور او است و از او درخواستی دارد. این واژه، بیشتر در جایی به کار می‌رود که شخصی بلندمرتبه، به دیگری که در رتبه پایین‌تری است، ضمیمه شود.^۱ نقطه مقابل آن نیز «وُتِر» به معنای واحد و تنهاست. شفاعت در عرف، به این معناست که شخص شفیع، از موقعیت خود استفاده کند و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زبردستان، عوض کند. این نوع شفاعت در فرهنگ اسلام و قرآن، مطلقاً معنا ندارد؛ زیرا نه خداوند اشتباهی می‌کند که بتوان نظر او را عوض کرد و نه نفوذ کسی را ملاحظه می‌کند و از کسی وحشتی دارد.

معنای صحیح شفاعت، واسطه شدن یک مخلوق، میان خداوند و مخلوق دیگر، در رساندن خیر یا دفع شر است. علامه طباطبایی می‌گوید:

شخصی که متوسل به شفیع می‌شود، نیروی خودش به تنهایی برای رسیدن به هدف کافی نیست، لذا نیروی خود را با نیروی شفیع گره می‌زند و در نتیجه آن را دو چندان نموده، به آنچه می‌خواهد نائل می‌شود، به طوری که اگر این کار را نمی‌کرد و تنها نیروی خود را به کار می‌زد، به مقصود خود نمی‌رسید، چون نیروی خودش به تنهایی ناقص و ضعیف و کوتاه بود.^۲

فلسفه شفاعت

هیچ اصلی در اسلام وضع نشده مگر این که در آن، آثار و برکات و مصالحی وجود دارد. شفاعت نیز آثار و برکات فراوانی دارد و به همین دلیل، مورد عنایت قرآن مجید است. در این باره گفته شده است:

۱. حسین راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۴۵۷.

۲. محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۱۵۷.

بدون شک، مجازات‌های الهی، چه در این جهان و چه در قیامت، جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آن‌ها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسان‌هاست؛ بنابراین هر چیز که این ضامن اجرا را تضعیف کند، باید از آن احتراز جست تا جرأت و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود. از سوی دیگر، نباید راه بازگشت و اصلاح را به کلی به روی گناهکاران بست، بلکه باید به آن‌ها امکان داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و تقوا بازگردند. «شفاعت» در معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است. وسیله‌ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان، و در معنی غلطش موجب تشویق و جرأت بر گناه.^۱

مهم‌ترین شرط شفاعت

از آیات و روایات مربوط به شفاعت استفاده می‌شود که مهم‌ترین شرط شفاعت، اذن و رضایت خداوند است. کسی که امید به شفاعت دارد، باید رضایت و اجازه او را تحصیل کند و اعمال مورد پسند خالق یکتا را انجام دهد. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾^۲؛ «آن‌ها هرگز از کسی شفاعت نمی‌کنند، مگر آن‌که خدا از او راضی باشد». در جای دیگر می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾^۳؛ «در آن روز، شفاعت هیچ کس سود نمی‌دهد مگر کسی که خدای مهربان به او اذن دهد و از

۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲. انبیاء، آیه ۲۸.

۳. طه، آیه ۱۰۹.

گفتار او راضی باشد». امام صادق علیه السلام فرمود: «فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ؛^۱ هر کس بخواهد که از شفاعت شفیعان درگاه الهی بهره‌مند شود، باید از خدا بخواهد که از او راضی شود».

رابطه شفاعت و توحید

به گواهی متون تاریخی، سیره و روش مسلمانان از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن، درخواست شفاعت از شافعان راستین بوده است و تا اوایل قرن هشتم هجری، هیچ دانشمند و متفکر مسلمانی چنین درخواستی را مخالف اصول اسلام تلقی نمی‌کرد. نخستین بار ابن تیمیه، مخالفت خود را نسبت به این موضوع ابراز کرد. به اعتقاد وهابیت، شفاعت فعل خداست و حق اوست و درخواست فعل وی از غیر او عبادت غیر بوده، شرک محسوب می‌شود. آن‌ها همین سخن را عیناً درباره درخواست شفای بیماران از اولیا و مشابه آن تکرار کرده، می‌گویند: «این درخواست‌ها درخواست فعل خدا از غیر اوست و طبعاً چنین درخواستی شرک است»؛^۲ عمده دلیل آنان این آیه است: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هُوَ لَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾؛^۳ «به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که به آنان نه زیان می‌رساند و نه سود می‌دهد و می‌گویند: این‌ها نزد خدا شفاعت‌گران ما می‌باشند».

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً قرآن شفاعتی را مذمت می‌کند که بدون اذن الهی و مستقل از اراده خدا

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۸، ص ۱۱.

۲. جعفر سبحانی، آئین وهابیت، ص ۲۱.

۳. یونس، آیه ۱۸.

باشد. در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفًا إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾؛ «کسانی که غیر از خدا را اولیای خود قرار دادند و می‌گفتند: این‌ها را عبادت نمی‌کنیم مگر به این دلیل که ما را به خداوند نزدیک کند، خداوند روز قیامت میان آن‌ها در آنچه اختلاف داشتند، داوری خواهد کرد». بنابراین اگر کسی اولیاء الله و انبیا و فرشتگان را پرستش نکند، بلکه آن‌ها را گرامی و عزیز بشمرد و شفیعان درگاه خدا، به اذن الله بداند، هرگز مشمول این آیات نخواهد بود.

ثانیاً قرآن صریحاً مقام شفاعت را برای جمعی از نیکان، صالحان، انبیا و فرشتگان اثبات کرده، اما آن را به «اذن الهی» منوط کرده است. کاملاً غیر منطقی است که بگوییم خدا چنین مقامی را به پیامبر ﷺ داده، ولی ما را از مطالبه اعمال آن، نهی کرده است.

ثالثاً قرآن به موضوع مراجعه برادران یوسف به پدر و یاران پیامبر ﷺ به پیامبر و تقاضای استغفار از وی، و همچنین استغفار ملانکه برای مؤمنان تصریح کرده است. در مورد پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً﴾؛ «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند». درباره برادران یوسف نیز می‌خوانیم: ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ^۳؛ «گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم.

۱. زمر، آیه ۳.

۲. نساء، آیه ۶۴.

۳. یوسف، آیات ۹۷-۹۸.

گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم که او آمرزنده و مهربان است». وساطت پدر یوسف علیه السلام، همان شفاعت نزد خداوند است.

رابطه شفاعت و عدل الهی

در مورد شفاعت، این پرسش مطرح است: آیا شفاعت پارتی‌بازی نیست؛ و آیا شفاعت، با عدالت خداوند سازگار است؟

اشکال سؤال‌کننده به این برمی‌گردد که دو نفر را با شرایط یکسان در نظر گرفته که هیچ فرقی با یکدیگر ندارند، در حالی که شفاعت، شرایطی دارد که شامل هر کسی نمی‌شود. تفاوت در این است که شفاعت‌شونده در اثر ارتباط با شفاعت‌کننده، در خود تغییری ایجاد می‌کند و در مسیر رضایت الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن قرار می‌گیرد. با این بیان، مشخص می‌شود شفاعت نه تنها خلاف عدالت نیست، بلکه لطف خداوندی است که شامل برخی از بندگان می‌شود که شایستگی شفاعت دارند و کسانی که شامل شفاعت نمی‌شوند، شایستگی آن را ندارند.

شفاعت و جرأت بر گناه

یکی دیگر از مسائل مطرح در این باب، این است که آیا مسأله شفاعت، از عوامل «جرأت بر گناه» محسوب نمی‌شود؟

در پاسخ، باید گفت: اولاً وعده شفاعت، در صورتی موجب جرأت می‌شود که به صورت مطلق و به طور حتمی باشد؛ اما اگر شفاعت از جهاتی مبهم باشد و معلوم نباشد که در حق کدامیک از گناهکاران و با چه شرایطی واقع می‌شود، سبب جرأت بر گناه نخواهد شد. ثانیاً شفاعت نه تنها موجب تجری بر معصیت نمی‌شود، بلکه باعث کم‌تر شدن گناهان می‌شود؛ زیرا اگر گناهکار بداند هنوز

راهی همچون شفاعت وجود دارد، به خدا امید پیدا کرده و از گناه یأس که بالاترین معاصی است، رهایی می‌یابد. ثالثاً شفاعت بی‌ضابطه نیست تا موجب جری شدن شخص بر انجام گناه شود. رابعاً زمان وقوع شفاعت، معلوم نیست. روز محشر، معادل پنجاه هزار سال است و در این روز، مواقف و منازل متعددی وجود دارد و روشن نیست که شفاعت در چه مرحله و زمانی واقع می‌شود. چه بسا که پس از گذشتن انسان از همه آن مراحل و طی کردن همه آن گردنه‌های صعب و سخت واقع شود! خامساً اگر امید به شفاعت موجب جرأت پیدا کردن گناهکار بر گناه باشد، توبه و وعده پذیرش آن نیز ممکن است گناهکار را در گناه کردن، جرأت بخشد و شخص، با امید به این‌که بعد از گناه توبه می‌کند، مرتکب گناهان بیشتر شود.

شفاعت کنندگان

از آیات قرآن مجید، استفاده می‌شود که شفیعان در روز قیامت متعدّدند، و دایره شفاعت آنان متفاوت است؛ از جمله انبیای الهی، ملائکه، شاهدان اعمال، مؤمنان، قرآن کریم، توبه و عمل صالح. در روایات نیز به شفیع بودن قرآن، عبادت، شهیدان، ائمه معصوم و شیعیان آن‌ها و علما تأکید شده است. رسول خدا ﷺ فرمود: «ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَيُشَفَّعُونَ: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ»؛ سه دسته‌اند که نزد خدای عز و جل شفاعت می‌کنند، پس شفاعت آنان پذیرفته می‌شود: پیامبران، دانشمندان، سپس شهدا».

شفاعت کبری

شفاعت کبری در روز قیامت، برای پیامبر اسلام ﷺ است. آیات قرآن و

روایات بر این امر تأکید دارند؛ مانند این آیه: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾؛ «و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا می کند که خشنود شوی». بی شک خشنودی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها در نجات خویش نیست، بلکه زمانی راضی و خشنود می شود که شفاعتش درباره امتش نیز پذیرفته شود. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام از قول امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل می کند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَشْفَعُ لِأُمَّتِي حَتَّى يُنَادِي رَبِّي رَضِيَّتَ يَا مُحَمَّدٌ فَأَقُولُ: رَبِّ رَضِيَّتُ؛^۲ روز قیامت من در جایگاه شفاعت می ایستم و آن قدر گنه کاران را شفاعت می کنم که خداوند می فرماید: آیا راضی شدی یا محمد؟! و من می گویم: راضی شدم، راضی شدم!»

شفاعت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام

در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که به گفته مفسران و به بیان احادیث، در مورد اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و شفاعت آن ها نازل شده است؛ از جمله آیه ای است که می فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۳؛ «کیست آن کس که جز به اذنش در پیشگاهش شفاعت کنند؟» معاویه بن عمار از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام درباره منظور این آیه پرسید، حضرت فرمود: «نَحْنُ أَوْلِيَاكَ الشَّافِعُونَ»؛^۴ ما از شفاعت کنندگان هستیم».

شفاعت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام

یکی از شفیعیان روز قیامت، امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام است. ایشان بنا به فرمایش پیامبر رحمت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، کشتی نجات برای طوفان زدگان است؛ از این رو، هم در دنیا

۱. ضحی، آیه ۵.

۲. حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۴۶.

۳. بقره، آیه ۲۵۵.

۴. محمد عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۶.

دستگیری می‌کند و هم در آخرت. به همین جهت، در زیارتنامه‌های حسینی بارها از خداوند به واسطه آن حضرت، تقاضای شفاعت می‌کنیم. در سجده پایان زیارت عاشورای حسینی، بعد از حمد و ستایش خداوند به سبب تحمّل مصیبت آن حضرت، می‌گوییم: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ؛ خدایا شفاعت حسین را روز ورود به صحنه محشر، روزی ام کن»؛ و به دنبال آن می‌افزاییم: «وَتَبَّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ؛ خداوندا! گام‌های مرا از روی صدق نزد خودت، با حسین و یارانش ثابت بدار؛ همان یارانی که خون خود را تقدیم او کردند». بنا بر حدیث شریف کسا، هر کدام از اهل بیت که به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد می‌شوند، آن حضرت جمله‌ای درباره آن‌ها می‌فرماید؛ اما وقتی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام وارد می‌شود، پیامبر می‌فرماید: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَيَا شَافِعَ أُمَّتِي^۱؛ و بر تو باد سلام ای فرزندم و ای شفاعت‌کننده امت!»؛ نه تنها آن حضرت در قیامت شفاعت می‌کند، بلکه زائران و گریه‌کنندگان بر آن حضرت نیز به مقام شفاعت می‌رسند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام درباره مقام زائر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «زَائِرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام مُشَفَّعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِمِائَةِ رَجُلٍ كُلُّهُمْ قَدْ وَجَبَتْ لَهُمُ النَّارُ مِمَّنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْمُسْرِفِينَ^۲؛ زائر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام شفیع صد نفر در روز قیامت است؛ کسانی که آتش دوزخ بر ایشان واجب شده و کسانی که در دنیا از مسرفان بوده‌اند». در روایات آمده است که امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام هنگام وداع با حرم جدش لحظاتی به خواب فرو رفت و در عالم رؤیا این سخن را از جدش شنید: «إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۷۹.

۲. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، حدیث شریف کسا.

۳. حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۵۳.

دَرَجَاتٌ لَاتَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ؛^۱ برای تو مقامی نزد خدا تعیین شده که جز با شهادت به آن نمی‌رسی». به یقین یکی از شئون این مقام، همان مقام شفاعت است. در این جا به موردی از شفاعت حسینی اشاره می‌کنیم.

شفاعت امام حسین علیه السلام نسبت به تأخیر عمر آیت الله حائری

هنگامی که آیت الله حائری، سرپرست حوزه علمیه اراک بودند، برای مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی اراکی، چنین نقل کردند:

در آن هنگام که در کربلا بودم و به درس و بحث اشتغال داشتم، شبی که شب سه‌شنبه بود، در عالم خواب دیدم شخصی به من گفت: ای شیخ عبدالکریم! کارها را انجام بده که سه روز دیگر خواهی مرد. من از خواب بیدار شدم و حیران بودم و به خود می‌گفتم: البته خواب است، شاید تعبیر نداشته باشد. روز سه‌شنبه و چهارشنبه، مشغول درس و بحث بودم، تا این که آنچه در عالم خواب دیده بودم، از خاطر رفت. روز پنجشنبه که تعطیل بودم، با بعضی از رفقا به طرف باغ مرحوم سیدجواد رفتیم. در آن جا قدری گردش و مباحثه علمی نمودیم تا ظهر شد، ناهار را همان جا صرف کردیم. پس از ناهار، ساعتی خوابیدیم. در همین هنگام لرزه شدیدی مرا فرا گرفت. رفقا در آن جا عبا و روانداز داشتند؛ روی من انداختند، ولی همچنان بدنم لرزه داشت و در میان آتش تب افتاده بودم. حس کردم که حالم بسیار وخیم است. به رفقا گفتم، زودتر مرا به خانه برسانید.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۳ و ۳۲۸.

آن‌ها وسیله‌ای فراهم کرده، زود مرا به شهر کربلا آورده، به خانه‌ام رساندند. در خانه، بی حال و حس، در بستر افتاده بودم، بسیار حالم دگرگون شد و در این میان، به یاد خواب سه شب قبل افتادم. علائم مرگ را مشاهده کردم و با در نظر گرفتن خوابی که دیده بودم، احساس کردم پایان عمرم نزدیک شده است. در این حال، ناگهان دیدیم دو نفر ظاهر شدند و در جانب راست و چپ من نشستند، و به همدیگر نگاه می‌کردند و به همدیگر می‌گفتند: اجل این مرد رسیده، مشغول قبض روحش گردیم. در این هنگام با قلبی صاف و خالص به ساحت مقدس امام حسین علیه السلام متوسل شدم و عرض کردم: ای حسین عزیز! دستم خالی است، کاری نکردم و برای خود توشه‌ای فراهم ننموده‌ام، شما را به حق مادرتان حضرت زهرا علیها السلام از من شفاعت کنید، که خدا مرا به تأخیر اندازد، تا خود را برای سفر آخرت آماده سازم. همان دم دیدم شخصی نزد آن دو نفر که می‌خواستند روحم را قبض کنند، آمد و به آن‌ها گفت: حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: شیخ عبدالکریم به ما متوسل شده و ما هم در پیشگاه خدا از او شفاعت کردیم تا عمرش را به تأخیر بیندازد، خداوند شفاعت ما را پذیرفت، بنابراین شما روح او را قبض نکنید. در این وقت، آن دو نفر به هم نگاه کردند و به آن شخص گفتند: سمعاً و طاعةً. آن‌گاه دیدم آن دو نفر همراه فرستاده امام حسین علیه السلام به سوی آسمان پرواز کرده و رفتند. این موهبت به برکت لطف مولایم

امام حسین علیه السلام بود.^۱

البته ذکر این نکته لازم است که عقیده به شفاعت آن حضرت نباید دستاویزی برای ترک واجبات و انجام محرمات شود؛ همان‌گونه که مسیحیان معتقدند مسیح به دار آویخته شد تا موجب آمرزش مسیحیان شود. عده‌ای از ارادتمندان و عزاداران حسینی نیز در شب و روز عاشورا، نمازشان قضا می‌شود یا عزاداری را بر نماز اول وقت و نماز جماعت، مقدم می‌دارند، بعد هم می‌گویند: «همه غرق گناهیم و یک حسین داریم!» این خطاست و با روح و فلسفه شفاعت، منافات دارد.

۱. محمد محمدی اشتهازی، عالم برزخ در چند قدمی ما، ص ۴۳.

غیرت‌ورزی در آموزه‌های دینی

حجت الاسلام والمسلمین مسعود عالی*

اشاره

یکی از بهترین و ارزشمندترین صفات الهی و انسانی، غیرت است. اولین وجودی که این صفت را در عالم دارد، وجود مقدس خداوند است. امام صادق علیه السلام در روایتی فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ»^۱ خداوند غیور است و هر غیرتمندی را دوست دارد». غیرت یعنی انسان نسبت به امور محترم، حریم‌ها و چیزهایی که مورد علاقه اوست، حساس باشد. وجود مقدس خداوند هم ناموس دارد؛ از جمله، دین خدا، احکام الهی، قرآن، اولیا و انبیای الهی، و حقوق مؤمنان، از محترمات الهی هستند که پروردگار عالم از آن‌ها دفاع می‌کند. پس اولین غیور عالم، خود خداوند است؛ و این صفت را در هر کسی، ولو مشرک و غیرمسلمان، دوست دارد. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است که دستور اعدام تعدادی از مشرکان که با مسلمانان جنگیده و مستحق اعدام بودند، صادر شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند یکی از آن‌ها را نکشند. او را جدا و بقیه را

* نخبه تبلیغی حوزه علمیه قم.

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۳۶.

اعدام کردند. او خدمت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید. پرسید: «چرا مرا نکشتید؟» پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «الان جبرئیل نازل شد و فرمود در تو پنج صفت هست که خداوند آن‌ها را دوست دارد: صداقت، شجاعت، سخاوت، اخلاق خوشی که با خانواده و اطرافیانت داری و «الْغَيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَرَمِكَ»^۱، نسبت به حرمت غیرت داری. خداوند این پنج صفت تو را دوست دارد. این صفات هر جا که باشند، ارزشمندند.» طرف که خودش را می‌شناخت، گفت: «عجب خدا و عجب پیامبری که این‌گونه از اوصافم خبر می‌دهد!»؛ و همان‌جا خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسلمان شد. او بعداً در یکی از غزوات، به شهادت رسید.

عذاب الهی برای نداشتن غیرت دینی

خداوند بی غیرت را ولو عابد باشد، مبعوض می‌دارد. در جلد ۹۷ بحارالانوار، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل است که قومی مشمول عذاب بود و دو ملک برای عذاب آنان فرستاده شد. وقتی نازل شدند، دیدند در آن قوم، مرد زاهد و عابدی است که تضرع و مناجات می‌کند. از خداوند پرسیدند: «آیا این هم جزو کسانی است که باید عذاب شود؟» فرمود: «کار خودتان را بکنید؛ وَإِنَّ ذَلِكَ رَجُلٌ لَمْ يَتَمَعَّرْ وَجْهَهُ قَطُّ غَضَبًا لِي^۲؛ این آدمی است که هیچ‌جا خشم نداشته و برای من هیچ‌جا غضب نکرده است؛ او را هم عذاب کنید که غیرت دینی نداشته است.»

تفاوت غیرت ملی با ملی‌گرایی

ما وقتی کلمه غیرت را می‌شنویم، بیشتر غیرت ناموسی به ذهنمان می‌آید،

۱. شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۷۲.

۲. شیخ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲۸۲.

ولی غیرت، اقسامی دارد. حداقل سه قسم غیرت داریم: اولین آن، غیرت ملی است که انسان نسبت به ملت، آب و خاک خود احساس مسئولیت کند. غیرت ملی غیر از ملی‌گرایی است. غیرت ملی، این است که انسان نسبت به ارزش‌ها، افتخارات، پشتوانه‌های فرهنگی و تمدنی ملت خود بی‌تفاوت نباشد. نقل شده است که «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ»^۱؛ این بیان، می‌تواند به همین معنا دلالت کند. دوست داشتن وطن و پاسداری از ارزش‌ها و افتخارات ملت خود، ویژگی ارزشمندی است. اما ملی‌گرایی بیشتر تعصب افراطی به ملت خود و نفی ارزش‌های ملل دیگر و تقابل با آن‌ها است.

ما سردار و سالار ملی - ستارخان و باقرخان - را می‌ستاییم که برای استقلال سرزمینمان مبارزه کردند. آن‌ها مشروطه‌خواه بودند و با استبداد داخلی می‌جنگیدند؛ اما وقتی دیدند انگلیسی‌ها در مشروطه نفوذ کرده‌اند و دارند دم از مشروطه می‌زنند، در عین مبارزه با استبداد، با انگلیسی‌ها هم مقابله می‌کردند. در آن گیر و دار که خطر حذف از طرف انگلیسی‌ها وجود داشت، از طرف کنسولگری روسیه برای ستارخان پیام آمد که اگر به کنسولگری روسیه پناه بیاوری، ما از تو دفاع می‌کنیم و او آن جمله معروف را گفت که «من زیر بیرق ابوالفضل علیه السلام هستم». ما امروز او را به عنوان یک مرد غیرتمند، تحسین می‌کنیم.

ما رئیس‌علی دلواری را تحسین می‌کنیم که با تنگستانی‌ها و دشتستانی‌های بوشهر در مقابل انگلیسی‌ها ایستاد و مردانه جنگید و به شهادت رسید. اما کسی مثل شاه سلطان حسین صفوی را بی‌غیرت می‌دانیم. او در فتنه‌ای که در ایران رخ داد و تجاوزاتی که به ایران صورت گرفت، دست روی دست گذاشت تا وقتی که محمود افغان به دروازه‌های اصفهان رسید. او به جای این‌که بایستد و دفاع کند،

۱. میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی و دیگران، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خویی)، ج ۲۱، ص ۳۹۴.

تاجش را برداشت و بر سر محمود گذاشت و دخترش را پیشکش او کرد. اگر او مقاومت می‌کرد، کشته‌ها بسیار کمتر از وقتی می‌شد که آن‌ها وارد اصفهان شدند و کشتار زیادی کردند و ننگ بی‌غیرتی هم روی او ماند.

مصادیق تاریخی غیرت ملی

البته غیرت ملی فقط در نظامی‌گری نیست. نمونه‌ دیگر غیرت ملی، آن جوان نخبه‌ای است که برای تحصیل به خارج از کشور می‌رود و پس از اتمام تحصیل با آن‌که می‌تواند بماند و بار خود را ببندد، برمی‌گردد تا به کشور خدمت کند. غیرت‌مند آن سرمایه‌داری است که می‌تواند ثروتش را در جای دیگری سرمایه‌گذاری کند و امکانات بهتری هم داشته باشد، ولی در کشور می‌ماند و با مشکلات می‌سازد و به هموطنان خود خدمت می‌کند.

احترام به ناموس مسلمانان و مظلومان

قسم دوم غیرت، «ناموسی» است؛ این‌که انسان نسبت به ناموس و حریم خود غیرت داشته باشد و به هیچ‌وجه به غیر اجازه ندهد وارد حریم او شود. نه فقط نسبت به ناموس خود بلکه اگر به ناموس دیگری هم تعرض شود، نباید ساکت بنشیند، اگرچه غیرمسلمان باشد.

در نهج البلاغه می‌خوانیم زمانی لشکریان معاویه به یکی از شهرهای مرزی حکومت آن حضرت تجاوز کردند. حضرت وقتی شنید خلخال از پای یک زن یهودی ربوده‌اند، فرمود اگر مسلمانی از شنیدن چنین ظلمی که بر یک زن یهودی روا شده، دق کند، او را ملامت نمی‌کنم: «مَا كَانَ بِهٖ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهٖ عِنْدِي جَدِيرًا»^۱.

۱. صحیحی صالح، نهج البلاغه، ص ۷۰.

وقتی می‌شنویم یکی از منابع درآمد داعشی‌ها فروش زنان مسیحی و ایزدی به عنوان برده جنسی است و هر زن مظلوم مسیحی یا ایزدی را هفت تا هشت هزار دلار به اسرائیل می‌فروشد، احساس انزجار می‌کنیم.

هنگامی که رضاخان قانون کشف حجاب را اجرا می‌کرد، آیت‌الله مرعشی نجفی در سن جوانی بودند. در همان ایام، روزی رئیس شهربانی قم که آدم تومند، لات و قلدری بود، وارد حرم حضرت معصومه علیها السلام شد و به قسمت خانم‌ها رفت و چادرهایشان را کشید. هیچ کس جرئت نداشت کاری بکند و فقط صدای فریاد یا اباالفضل علیه السلام یا صاحب‌الزمان عجل الله فرجه به گوش می‌رسید. وقتی آیت‌الله مرعشی وارد حرم شد و صدای فریاد شنید، پرسید: «چه خبر است؟» جواب دادند فلانی دارد چادر زن‌ها را می‌کشد. ایشان شتابان رفت و چنان سیلی محکمی به گوش او زد که برق از چشمش پرید.

غیرت مرد و حجاب زن

امروز در دنیایی زندگی می‌کنیم که بی‌حیایی، بی‌عفتی و بی‌غیرتی ترویج می‌شود، ولی گاهی انسان صحنه‌هایی را می‌بیند که حاکی از کم شدن غیرت در بعضی از مردهاست. در قضیه بدحجابی باید اول یقه مرد را گرفت. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: «ای مردان کوفه! به من خبر رسیده است که در بعضی از کوچه‌های بازار، زنان شما تته به تته مردان می‌زنند. شما خجالت نمی‌کشید؟ «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَا يَغَارُ؛ خدا لعنت کند کسی را که غیرت ندارد». امیرالمؤمنین علیه السلام یقه مردان کوفه را چسبید.

اشتباهی که اکنون مرتکب می‌شویم، این است که با بلندگو فقط خانم‌ها را به حجاب فرا می‌خوانیم؛ درست این است که بلندگو به دست بگیریم و بگوییم:

آقایان! غیرت! نمی خواهم بگویم تنها دلیل بدحجابی این است. بدحجابی دلایل مختلفی دارد. گاهی جهالت، گاهی عقده‌های روانی زنان و گاهی تربیت غلط خانوادگی آن‌هاست که با پوشش نامناسب بیرون می‌آیند. گاهی هم مسأله سیاسی و دهن کجی به دین و نظام است. اما یکی از مهم‌ترین دلایل بی‌حجابی، بی‌غیرتی یا کم‌غیرتی مرد است. در خانه هر زنی، برادر، پدر یا شوهری هست و اگر آنان غیرت به خرج دهند، جلوی بسیاری از این وضعیت‌ها را می‌توانند بگیرد.

خدا آیت‌الله آسید مصطفی بهشتی نژاد را رحمت کند. او از صلحای اصفهان و شوهرخواهر شهید دکتر بهشتی و پدر دو شهید بود. ایشان حدود ۴۰-۵۰ سال پیش با جمعی از مردم اصفهان، خواست از مرز قصرشیرین راهی عتبات شود. در مرز، ایشان حس کرد مأموری که پاسپورت‌ها را چک می‌کند، به بهانه این‌که می‌خواهد عکس خانم‌ها را با خودشان تطبیق بدهد، چشم‌چرانی می‌کند. کمی دقت کرد و مطمئن شد که این مأمور، چشم‌پاک نیست. وقتی نوبت به ایشان رسید و قرار شد آن مأمور پاسپورت خانم ایشان را ببیند، گفت: «این همه زن می‌آیند که عبور کنند. یک مأمور زن بگذارید که خانم‌ها را ببیند»؛ جواب داد: «نخیر، خودم باید ببینم»؛ گفت: «من نمی‌گذارم»؛ مأمور گفت: «من هم نمی‌گذارم عبور کنی». بقیه گفتند: «حاج‌آقا! یک نگاه می‌کند و رد می‌شویم»؛ ایشان گفت: «خیر، زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام مستحب است اما حفظ غیرت و ناموس، واجب. ما غیرت را از خود ایشان یاد گرفته‌ایم». ایشان یکی دو روز در قصرشیرین می‌ماند، بلکه این مأمور عوض شود یا از خر شیطان پایین بیاید؛ ولی او همان‌جا ایستاده بود و می‌گفت نمی‌گذارم بروی. ایشان هم می‌گفت ما هم نمی‌رویم. از دور سلامی به اباعبدالله علیه‌السلام کرد و با همسرشان

برگشتند و به مشهد رفتند. کاروانی‌ها رفتند و برگشتند. بعضی از آن‌ها پیش ایشان آمدند و گفتند: «حاج‌آقا! ما حاضریم ثواب این زیارتِ رفته‌مان را با زیارتِ نرفته شما عوض کنیم».

آقا زاده ایشان می‌گفت که مدتی گذشت و ایشان بیماری سختی گرفت و در سحر دوشنبه، ساعت دو و نیم نیمه‌شب، از دنیا رفت. ما مراسم گرفتیم و دو سه روز گذشت. جوانی آمد و در زد؛ پرسید: «منزل آسید مصطفی بهشتی نژاد همین جاست؟» گفتیم: «بله»؛ گفت: «پدر شما دوشنبه شب از دنیا رفت؟» گفتیم: «بله»؛ گفت: «ساعت دو و بیست دقیقه یا دو و نیم نیمه شب؟» گفتیم: «بله، همین طور است». دیدم همه جزئیات را دارد می‌گوید. پرسیدم: «چطور مگر؟» گفت: «من نه اصلاً شما را می‌شناسم و نه پدرتان را می‌شناختم، نه می‌دانستم خانه‌تان کجاست. دوشنبه سحر خواب دیدم دارم به حرم امام رضا علیه السلام مشرف می‌شوم و آقا دارند از حرم بیرون می‌آیند. خدمت آقا سلام عرض کردم و پرسیدم کجا تشریف می‌برید؟ حضرت فرمودند یکی از شیعیان ما در اصفهان، آقای سیدمصطفی بهشتی نژاد، موقع مرگش است. به بالینش می‌روم. از خواب بلند شدم و به ساعت نگاه کردم و دیدم دو و بیست دقیقه است. به اصفهان آمدم و پرسان پرسان پرسیدم سیدمصطفی بهشتی نژاد کیست. آدرس دادند و به خانه شما آمدم تا ببینم خوابی که دیده‌ام صادق است یا نه؛ دیدم درست است. امام رضا علیه السلام فرمودند یکی از شیعیان ما سیدمصطفی بهشتی نژاد است و موقع مرگش رسیده و ما باید بر بالینش باشیم».

دروود خدا بر انسان‌های باغیرت. مهم‌تر از غیرت ناموسی، غیرت دینی است؛ به این دلیل که اگر باید ناموسم برایم مهم باشد که هست، باید ناموس خدا برایم مهم‌تر باشد. ناموس خدا همان محترمات الهی است. احکام الهی،

حدود الهی، قرآن، انبیا و اولیای الهی، حقوق مؤمنان و...، جزو نوامیس الهی و جزو حقوق الله است.

غیرت دینی و خشم برای خدا

از امیرالمؤمنین علیه السلام در غرر الحکم نقل شده است: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ»^۱ خداوند حقوق بندگان را مقدم بر حقوق خود قرار داده است؛ و اگر کسی حقوق بندگان خدا را رعایت کند، حق الله را هم رعایت کرده است: «كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّيًا إِلَيَّ حَقَّوقِ اللَّهِ»^۲ او می تواند حق خدا را هم رعایت کند».

در روایت هم هست که حضرت موسی علیه السلام غیور بود. آن بزرگوار وقتی ۴۰ روز در کوه طور ماند و الواح مقدس تورات بر ایشان نازل شد، به سمت قوم برگشت، دید گوساله پرست و مشرک شده اند. تعبیر قرآن این است: «الْقَى الْأَنْوَابِ»^۳ «الواح تورات را به طرفی انداخت»؛ و «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ»^۴ «[موسی] سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید». هارون جزو انبیا بود؛ اما حضرت موسی علیه السلام موهای برادرش را گرفت و گفت چرا اجازه دادی این کار را بکنند؟ یعنی واکنش تندی نشان داد.

خشم مقدس، ویژگی مؤمنان

مؤمن باید خشم مقدس داشته باشد. خود خدایی که أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ است، وقتی در موضع غضب قرار می گیرد، دیگر هیچ رحمی در کار نیست. در اول سوره نور، وقتی خداوند حد کسی را که مرتکب فحشا شده است بیان می کند،

۱. تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۴۰.

۲. همان.

۳. اعراف، آیه ۱۵۰.

۴. همان.

می‌فرماید: «الرَّائِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ»؛^۱ «زن و مرد زناکار را به هر یک از آنان یکصد تازیانه بزنید»؛ «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ»؛^۲ «و در دین الهی، در حق آنان دچار ترحم نشوید». دلتان برای ایشان نسوزد چون این دلسوزی، شیطانی است. اگر قرار است دلمان بسوزد، باید برای کل جامعه بسوزد که این آسیب در آن رشد نکند.

به هر حال، خشم مقدس یکی از خصوصیات مؤمن است. اگر کسی در مسائل شخصی، به اهل بیت علیهم‌السلام ظلم می‌کرد، با نهایت مدارا و عفو برخورد می‌کردند. کسی می‌آمد با کمال پررویی، چشم در چشم امام حسن مجتبی علیه‌السلام یا امام محمدباقر علیه‌السلام می‌ایستاد و دشنام می‌داد. به امام محمدباقر علیه‌السلام می‌گفت: «أَنْتَ بَقْر». اهل بیت علیهم‌السلام وقتی با چنین صحنه‌ای روبه‌رو می‌شدند، می‌پرسیدند: «آیا در این شهر غریبی؟ جا نداری؟ ما در خانه‌مان جا داریم. اگر بخواهی امشب می‌توانی مهمان ما باشی»؛ و از او پذیرایی می‌کردند؛ ولی در امور دینی و مقدسات هرگز رأفت نشان نمی‌دادند.

قاطعیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مسائل دینی

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه ۷۴ نهج البلاغه در قضایای غصب خلافت بعد از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَا تُسَلِّمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً»؛^۳ تا وقتی که ظلم فقط به من است و امور مسلمین دارد می‌گذرد، با استخوانی در گلو و خاری در چشم، صبر می‌کنم». آن حضرت در معاشرت‌ها با افراد، نهایت مدارا را داشتند و در خانواده نهایت عفو، مسامحه و گذشت و مدارا را پیشه می‌کردند. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بسیار نرم‌خو بودند

۱. نور، آیه ۲.

۲. همان.

۳. صبحی صالح، نهج البلاغه، ص ۱۰۲.

و هنگامی که بعضی از همسران ایشان تندی و جسارت می کردند، به آنان لبخند می زدند، اما در جایی که پای دین و حقوق مؤمنان در میان بود، با صلابت بودند و ذره‌ای نرمش نشان نمی دادند. حضرت زهرا علیها السلام در خطبه‌ای که در جمع زنان مهاجر و انصار خواندند، فرمودند یکی از دلایلی که ابوالحسن، علی علیه السلام را کنار زدند، این بود که او «تَتَمَّرُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ»^۱ بود؛ یعنی در جایی که پای دین در میان بود، قاطعانه عمل می کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را با جمعی به یمن فرستادند که اموالی را از آن جا جمع آوری کنند. ظاهراً سال آخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بوده است. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام با آن جمع از مسلمانان به یمن می رود و اموال را جمع می کنند، سریع برمی گردند که به حج پیامبر صلی الله علیه و آله برسند. نزدیکی های مکه که رسیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام جلوتر آمد که بتواند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسد. وقتی رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «خوب است برگردی و با بقیه بیایی». حضرت برگشت، دید کسانی که با ایشان به یمن رفته بودند، لباس هایی را که از مردم یمن گرفته بودند و متعلق به بیت المال بود پوشیده اند. امیرالمؤمنین علیه السلام به تندی فرمود: «چرا این کار را کردید؟» جواب دادند: «می خواستیم تر و تمیز بر اهل و عیال و خانواده هایمان وارد شویم»؛ حضرت فرمود: «تا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله تقسیم نکرده و سهم شما را نداده است، حق ندارید دست به بیت المال بزنید. آن ها را برگردانید». این کار حضرت خیلی به آن ها برخورد. موقعی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدند، گله کردند و گفتند: «یا رسول الله! علی خیلی خشن است. حالا ما لباسی را به تن کردیم؛ چیزی نشده است». پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ارْفَعُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنِ شِكَايَةِ عَلِيٍّ؛^۲ زبانتان را از شکایت از علی به کام بگیرید»؛ «فَاتَّه

۱. ابن ابی طاهر، بلاغات النساء، ص ۳۲.

۲. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۳.

حَسْبُنَا فِي ذَاتِ اللَّهِ؛^۱ اگر علی خشن و قاطع است، در راه خداست». این علی خشن است؟ این علی همان است که وقتی یتیم را می‌بیند، زانوهایش می‌لرزد. امیرالمؤمنین علیه السلام در دو جا زانوهایش می‌لرزید؛ یکی در محضر خدا و به هنگام نماز، یک وقت هم موقعی که اشک یتیم، مظلوم یا محرومی را می‌دید.

خشیت در محضر خدا و ایستادگی در مقابل دشمن خدا

کسی که پیش خدا ضعیف باشد و گریه کند، بر دشمن خدا خشم می‌گیرد و محکم است. وجود امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه ممتاز بود. او نمونه‌ی اعلائی از انسان کامل بود؛ البته همه‌ی ائمه علیهم السلام این‌گونه بودند.

اهمیت آبروی نظام

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام این حَرَمَه مسؤل مالی بازار اهواز بود. ایشان شنید که او خیانت کرده و رشوه گرفته است. به محض این‌که این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، نامه‌ای به فرماندار اهواز نوشت و فرمود «أَخْبَرَنِي عُيُونِي»؛ بازرس‌های مخفی به من خبر داده‌اند که ناظر مالی بازار اهواز، خیانت کرده است. به محض این‌که این حکم به دست رسید، او را عزل و زندانی کن و بعد هم در نماز جمعه، یعنی جایی که همه‌ی مردم او را ببینند، ۳۵ ضربه تازیانه به او بزن. چون او آبروی نظام دینی را برده است.

ممکن است بعضی‌ها در نظام دینی گاهی از روی دلسوزی بگویند اگر کسی خیانت و خطایی کرده، اسمش را نبریم و چیزی نگوییم. مسؤلان قضایی و دولتی ما وقتی آسیبی در بدنه‌ی دولت یا بعضی از افراد پیش می‌آید، آن قدر طول می‌دهند که حیثیت نظام ضربه می‌خورد و استخوان لای زخم می‌ماند. اگر

احیاناً رشوه‌ای، اختلاسی، حقوق نامتعارفی در جایی باشد، باید به آن رسیدگی کرد. اگر بی‌گناه است، از او رفع اتهام شود؛ و اگر گناهکار است، حکم خدا درباره او اجرا شود. رهبر بزرگوارمان در قضیه حقوق‌های نجومی چندین بار فرمودند که مشمول مرور زمان نشود. ممکن است قوه قضاییه اقدام هم کرده باشد؛ اما مشخص نیست. متأسفانه زمانی که نوبت به هتک حیثیت می‌رسد، همه در بوق می‌کنند، ولی زمانی که باید معلوم شود محاکمه‌اش چگونه شد، خبری نیست و درست به گوش مردم نمی‌رسد. امیرالمؤمنین علیه السلام سریع عمل کرد؛ چون خود این سرعت عمل، موضوعیت دارد.

سوده حمدانیه یک زن محبّ امیرالمؤمنین علیه السلام است. او یک وقت معاویه را به گریه در آورد و فضایل حضرت را پیش او گفت. روزی سوده بعد از نماز جمعه خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید؛ حضرت داشت ذکر می‌گفت؛ سریع تمامش کرد؛ و توجه کرد که ببیند این زن چه می‌گوید. سوده حمدانیه گفت: «آقا! در فلان منطقه‌ای که دارم زندگی می‌کنم، یکی از کارگزاران شما خیانت کرده، رشوه گرفته و بالا کشیده است. مردم هم پیچ‌پیچ می‌کنند که این چه جور حکومتی است که این طور عمل می‌کند؟» امیرالمؤمنین علیه السلام بررسی کردند و گزارش سوده تأیید شد. حضرت بلند گریه کرد و فرمود: «خدایا! شاهد هستی که بی‌خبر بودم». همان جا فوراً حکمی نوشت و معطل نکرد؛ آن را به سوده داد و گفت می‌بری در همان منطقه این را به مسئول مافوقش می‌دهی که او را از کار برکنار کند؛ او دیگر از طرف ما نیست و باید محاکمه شود. سرعت عمل، موضوعیت دارد.

بازگشت به سنت‌های جاهلی و تهدید انقلاب

خشم مقدس و غیرت دینی یعنی این‌که در آن‌جا که نسبت به حقوق مؤمنان

و حدود الهی و نسبت به انبیا و اولیای الهی تعرضی می‌شود، انسان محکم بایستد. اباعبدالله الحسین علیه السلام در جایی به پا خاست که انحطاط در جامعهٔ مسلمین داشت کاری می‌شد؛ آن‌جا بود که غیرت دینی‌اش آن قیام باعظمت را آفرید.

یکی از خطراتی که هر انقلابی را تهدید می‌کند، ارتجاع به ارزش‌ها و سنت‌های جاهلی قبل از انقلاب است. خداوند در موارد متعددی به مؤمنان هشدار داده است. این درسی است برای امروز ما. در سورهٔ آل‌عمران می‌فرماید: «اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسید یا از دنیا رفت، ﴿...يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾؛^۱ آیا شما به گذشته برمی‌گردید؟» مبدا به همان سنت‌های قبل برگردید. در سورهٔ مائده فرمود اگر شما از اصول و ارزش‌های دین خودتان دست بردارید و به عقب برگردید: ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾؛^۲ «خدا با کسی قوم و خویشی ندارد و پرچم دفاع از دین را از شما می‌گیرد و به قوم دیگری می‌دهد». پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم این را پیش‌بینی می‌کردند. ایشان در رؤیای صادقه دیدند پس از رحلتشان بعضی از بنی‌تمیم، بنی‌عدی و بنی‌امیه از منبر ایشان بالا می‌روند و مردم را به قهقرا سوق می‌دهند. خیلی نگران شدند؛ طوری که جبرئیل آیاتی را برای تسلی ایشان آورد. این احتمال می‌رفت که بعد از نهضت پیغمبر صلی الله علیه و آله خصلت‌های جاهلی زنده شود و متأسفانه همین‌طور هم شد و با انحراف از غدیر و کوتاه شدن دست امت از دامان ولی خدا و رهبر الهی، به تدریج زاویهٔ انحراف باز شد و معیارهای طاغوتی و جاهلی برگشتند. تبعیض در عرب و عجم، تبعیض در بیت‌المال به‌خصوص

۱. آل‌عمران، آیهٔ ۱۴۹.

۲. مائده، آیهٔ ۵۴.

در دوران خلیفه سوم که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، ریخت و پاش‌های فراوانی صورت گرفت و او کسانی را سر کار آورد که از حزب خودش بودند. در نتیجه، قوم و خویش‌بازی رایج شد.

زاویه انحراف به قدری باز شد که به تدریج خلافت رسول‌الله ﷺ به ملوکیت و سلطنت، تبدیل و اشرافی‌گری دوباره زنده شد و نکبت طبقه حاکم و ظالم به سوی مردم سرازیر شد و مردم هم به معیارهای دنیوی حریص شدند و حرام‌خوری زیاد شد.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا که اشقیا هلهله می‌کردند تا صدای موعظه آن حضرت به کسی نرسد، در پاسخ به حضرت زینب علیها السلام که سؤال فرمود: «برادر! چرا این‌ها این‌طورند؟» فرمود: «مَلَيْتُ بُطُونَهُمْ مِنَ الْحَرَامِ؛^۱ شکم‌هایشان از مال حرام پر شده است و دیگر گوششان کلام حق را نمی‌شنود». امام حسین علیه السلام با چنین وضعیتی مواجه بود. اوج انحراف از غدیر و برگشت به خصلت‌های جاهلی، در زمان یزید نمود پیدا کرد و او علناً کفر می‌گفت. امام حسین علیه السلام می‌فرمود: «مُعَلِّينَ بِالْفِسْقِ؛^۲ معاویه لاپوشانی می‌کرد، ولی یزید علنی کفر می‌گفت و فسق مرتکب می‌شد. سیدالشهدا علیه السلام فرمود در چنین وضعیتی فقط نامی از اسلام می‌ماند. نماز، روزه و حج هست، قرآن هم می‌خوانند، اما هیچ خاصیتی ندارد، چون جهت‌گیری به سمت خدا نیست. مگر الان در عربستان قرآن نمی‌خوانند؟ مگر حج نیست؟ مگر نماز نیست؟ اما دینی است که با شرک هم می‌سازد. نه فقط با شرک می‌سازد، بلکه به نیابت از او با مسلمین برخورد هم می‌کند. این از وهابیت و آن طرف هم شیعه انگلیسی است. او هم روضه

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸.

۲. همان، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

می‌خواند و سینه می‌زند، اما وهن شیعه و خدمت به شرک است.

جامعه‌ای که بالای سرش رهبر الهی نباشد، دچار چنین انحرافات می‌شود. امام رضا علیه السلام در سفر به نیشابور فرمود: «مَنْ قَالَ لِإِلَهٍ إِلَّا اللَّهَ دَخَلَ فِي حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛^۱ اما یک شرط دارد: «بِشْرُوطِهَا وَشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛^۲ چون توحید بدون ولایت، به همین توحید وهابی کشیده می‌شود که با شرک سازگار است و جاده صاف‌کن شرک می‌شود. جامعه دینی در جایی از انحرافات مصون می‌ماند که:

۱- پیوندش با غدیر قطع نشود، چه در زمان حضور معصوم علیه السلام و چه در زمان غیبت.

۲- متدینانی که در آن جامعه هستند، غیرت دینی‌شان را از دست ندهند.

به نظر می‌رسد تعبیر انقلابی‌گری که مقام معظم رهبری در این دو سه سال اخیر بر آن تأکید بسیار دارند، تعبیر دیگری برای همین غیرت دینی است؛ یعنی همان شاخصه‌هایی که ایشان برای انقلابی‌گری فرمودند، شاخصه‌های غیرت دینی است. وجود مقدس سیدالشهدا علیه السلام در چنین موقعیتی بود که فرمود: «وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ»؛^۳ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مرده است؛ خصلت‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله با خون دل جا انداخت، از بین رفته و معیارهای جاهلیت زنده شده‌اند. سیدالشهدا علیه السلام پس از نماز در خطبه‌ای در جمع یاران خودش و لشکریان حرّ فرمود:

۱. شهید ثانی، مسکن الفؤاد عند فقد الأوبة و الأولاد، ص ۱۵۹.

۲. همان.

۳. علی احمدی میانجی، مکاتیب الأئمة علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۳۲.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْأَعْدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُعَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ بِقَوْلٍ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛^۱ اگر کسی ببیند یک جائر و ستمگر دارد حلال خدا را حرام می‌کند، قوانین و حدود الهی را زیر پا می‌گذارد، با سنت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت می‌کند، دارد بدعت‌ها را زنده می‌کند، به مردم ظلم می‌کند و در مقابل او غیرت نداشته باشد و با گفتار و عمل جلوی او نایستد و او را عوض نکنند، او را با همان ظالم محشور می‌کنند.

بعد امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در آخر خطبه‌شان فرمودند: «وَإِنِّي أَوْحَى النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ؛ من از همه به این امر سزاوارترم».

۱. شیخ مفید، الأمالی، ص ۱۲۲.

انگیزه قیام امام حسین علیه السلام

حجت الاسلام والمسلمین دکتر ناصر رفیعی*

اشاره

حادثه عاشورا در ساعاتی محدود، در سرزمین تفتیده عراق و در آوردگاه و نبردی نابرابر بین دو جبهه عزت و ذلت، و ارزش و ضد ارزش به وقوع پیوست. از آن حادثه، روزگاران زیادی سپری شده و هر کسی این حادثه را بر اساس دیدگاه خود تحلیل و آن را نقد و بررسی کرده است. بهترین راه شناخت اهداف امام حسین علیه السلام، اطلاع از انگیزه ایشان و جریان‌هایی که منجر به این حادثه خونین و ماندگار شد، و نیز پرداختن به کلمات آن امام بزرگوار است. قبل از شنیدن نظریات و تحلیل‌های دیگران، می‌توانیم با مراجعه به سخنان اباعبدالله علیه السلام، این قیام و تحلیل آن را از زبان ایشان بررسی کنیم. در این جا به پنج انگیزه مهم اباعبدالله با ذکر پنج مثال از کلمات ایشان یا ائمه معصومین علیهم السلام پرداخته خواهد شد.

* نخبه تبلیغی حوزه علمیه قم.

چرا اباعبدالله علیه السلام قیام کرد؟

۱. انگیزه دینی

انگیزه دینی، یعنی اقامه و حفظ دین که حفظ دین در رأس همه امور است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «ای مردم، مواظب باشید دین و آیین تان را حفظ کنید». هر کس متدین باشد، جامعه دین دار می شود و اگر خطایی هم در این جامعه صورت بگیرد، بهتر از آن جامعه ای است که بی دین باشند، اما به ظاهر، کارهای خوب انجام دهند؛ زیرا دین و اعتقادات باید در همه جامعه و تمام ابعاد، جریان داشته باشد. نخستین انگیزه اباعبدالله، انگیزه دینی بود و شاهد این مسئله، همان جمله ای است که امام در نامه ای به مردم بصره و به پنج تن از سران آن جا نوشته بود. من کاری به عکس العمل رؤسای قبایل بصره ندارم؛ زیرا عکس العمل خوبی نداشتند و آن گونه که باید، پاسخ مثبتی ندادند؛ کار اصلی من با پیام این نامه است:

«إِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ فَإِنْ تُحِبُّوا دَعْوَتِي وَ تُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»^۱.

نامه دو سطر بیشتر نبود و مضمونش این است:

مردم بصره، مردم دنیا، دو اتفاق در عالم افتاده است:

۱. سنت پیامبر صلی الله علیه و آله زیر پا گذاشته شده است؛

۲. در دین، بدعت گذاشته شده است.

خطری از این بالاتر نیست؛ زیرا پیامبر خودش فرمود: «ای مردم! سنت مرا

حفظ کنید». امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می فرماید: «ای مردم! ستون و استوانه سنت و کتاب خدا را حفظ کنید». سنتی که ۲۳ سال بعد از بعثت، پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. ابن نما حلی، مشیر الاحزان، ص ۲۷.

برایش زحمت کشید و این همه روایات، احادیث، کلمات و ... ایراد فرمود. مگر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟

یکی از سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله این است که حاکم باید عادل باشد. و اینک حاکم، یزید است و بسیار ظالم. یکی دیگر از دیگر سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، محبت اهل بیت است. ایشان فرمود: مزد رسالت من، مودت بستگان و اهل بیت (قریبی) من است.

این چه محبتی است که اباعبدالله را در بیابان‌های حجاز و کوفه، این‌گونه با خانواده‌اش می‌چرخاند و به خاندان ایشان جسارت می‌کنند؟ آیا بهتر از این هم می‌شود سنت را زیر پا گذاشت؟ بعد از جریان شهادت اباعبدالله از انس بن مالک پرسیدند: چقدر از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مانده است؟ گفت: من با پیامبر صلی الله علیه و آله سال‌ها محشور بودم فقط همین نمازی که مردم می‌خوانند و شهادت «ان لا اله الا الله». دیگر هر چه نگاه می‌کنم، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی‌بینم. سنت پیامبر صلی الله علیه و آله محبت اهل بیت و حکومت عدالت بود. سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی نیست که اکنون در جامعه وجود دارد و در حالی که نیم قرن از رحلت آن حضرت گذشته است، این همه ظلم، تعدی، شراب‌خواری و جنایت باشد.

بدعت چیست؟ هر چیزی که خداوند به آن نفرموده و پیامبر صلی الله علیه و آله به آن اشاره نکرده است در دین نیست و اگر کسی چنین امری را به اسم دین به مردم ارائه دهد، بدعت است. گاهی کسی به طور ذوقی مطلبی را بیان می‌کند و می‌گوید این ذوق خود من است و ممکن است در قالب شعر، نکته، مطلب یا یک برداشت باشد، اما اگر کسی چیزی را که جزو دین نیست وارد دین کند و به آن بیفزاید به آن بدعت می‌گویند. ما در طول تاریخ با بدعت‌های زیادی مواجه بوده‌ایم. در هنگام رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حتی پیش از آن، ایشان گاهی

دست‌هایشان را بالا می‌بردند که نوشته‌اند زیر بغل‌های مبارکشان پیدا می‌شد و می‌فرمود: «ای مردم، عده‌ای در مورد من سخنان باطل می‌گویند و هر کس درباره من سخنان باطل و دروغ بگوید، جایگاهش در آتش است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرتب این خطر را متذکر می‌شدند. چقدر روایت به نام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جعل کردند و چقدر تفسیر آیات قرآن را جابه‌جا کردند. روزی شخصی نزد معاویه می‌آید و از او پولی می‌گیرد و آیه‌ای را که در شأن علی بن ابی‌طالب است می‌گوید در شأن ابن‌ملجم نازل شده است. فضایل امیرالمؤمنین را پنهان کردند و برای دیگران، فضایل و مناقب فراوان تراشیدند. همین چیزها بدعت است. امروز هم فرقی با گذشته ندارد و اگر کسی سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را زیر پا گذاشت، در دین بدعت ایجاد کرده است و چنانچه در دین، خرافه به وجود آورد و از خودش چیزی اختراع کرد و به اسم دین به خورد جامعه داد، همین پیام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام شامل حالش می‌شود.

ما در دین، تابع قرآن و سنت هستیم. عالم دینی، مرجع تقلید و مفسر کتاب و قرآن هم اگر چیزی بر ما ابلاغ می‌کنند، مستندش آیه یا حدیث است. راه حل این مشکل چیست؟ یک راه چاره بیشتر وجود ندارد: «فَإِنْ تُحِبُّوا دَعْوَتِي وَ تُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»^۱؛ اگر دنبالم بیایید من شما را به سمت رشد و راه صحیح هدایت می‌کنم. اباعبدالله شبیه همین جمله را در خطبه‌ای که در منا خوانده بود هم فرمودند.

انگیزه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام از آمدن به کربلا چه بود؟ انگیزه دینی؛ یعنی سنت احیا شود و بدعت کنار رود. البته شما می‌دانید که ما یک عمل به وظیفه داریم و دیگر، دریافت نتیجه. مؤمن وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، اما نتیجه دست ما

۱. ابن‌نما حلی، مشیر الاحزان، ص ۲۷.

نیست و باید به خدا توکل کرد. اباعبدالله، تکلیف را انجام داد و نتیجه این بود که در جامعه، بیداری‌هایی به وجود آمد، قیام‌هایی رخ داد و حکومت بنی امیه که معاویه چهل سال برای استقرارش تلاش کرده بود، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از هم پاشید. مدتی از این حادثه نگذشته بود که قیام حرّه در مدینه و قیام توابین و قیام مختار شروع شد. من در مقام تأیید یا تحلیل و یا نفی کردن این قیام‌ها نیستم، اما سختم این است که حتی بعضی از صاحب‌نظران گفته‌اند در عصر عاشورا، افرادی در کربلا فریاد زدند و گفتند: خون حسین، خون مظلوم بود و باید برای اعاده و انتقام از خون مظلوم قیام کرد. مردم کوفه به دور سلیمان بن صُرد خزاعی گرد آمدند. وقتی بنی اسرائیل موسی را تنها گذاشتند و به دنبال گوساله سامری رفتند، او به آنها گفت: ﴿ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ﴾؛^۱ شما به خودتان ظلم کردید چون خدا را رها کردید و بت پرست شدید. سلیمان بن صُرد خزاعی این آیه را در جمع توابین کوفه خواند و گفت: ما اشتباه کردیم که امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتیم و به عده‌ای اجازه ندادیم که با او همراه شوند و عده‌ای دیگر هم کوتاهی کردند. او گفت: ﴿ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ﴾؛^۲ ای مردم! توبه کنید. لذا نوشته‌اند: آن‌ها آمدند و کنار قبر اباعبدالله گریه و عزاداری کردند و از همین جا بود که قیام توابین شکل گرفت. البته بیشتر این نهضت‌ها به نتیجه مطلوب نرسیده است، اما انگیزه آن‌ها، انگیزه‌ای دینی بود.

۲. انگیزه اجتماعی

اگر جامعه دچار انحراف شد، امام باید این انحراف را ریشه‌کن و جامعه را

۱. بقره، آیه ۵۴.

۲. همان.

به راه راست هدایت کند. دومین انگیزه، طبق نقل مشهوری که در نامه ایشان به محمد حنیفه آمده، اصلاح جامعه است. امام نوشته‌اند: «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الإِصْلَاحِ»؛^۱ من قیام کردم تا اصلاحات را ایجاد کنم. انسان، اصلاح را کجا به کار می‌برد؟ آیا اگر ساختمانی خراب باشد و آن را از ریشه درآورند و دوباره بسازند به آن اصلاح می‌گویند؟ همانا اگر جایی اصلاح شده بود و آن را خراب کردیم، دیگر به آن اصلاح نمی‌گویند. اصلاح هر چیزی برحسب ویژگی‌های آن است؛ مثلاً اصلاح ساختمان به این است که پایه‌ها و سقفی محکم داشته باشد و دیوارهای آن استوار باشد. معنای اصلاح این است. به مطلبی که عرض می‌کنم خوب دقت فرمایید. گاهی رابطه‌مان با خدا نیز در هم می‌پیچد و ما باید این رابطه را اصلاح کنیم. روایاتی در این زمینه وجود دارد؛ از جمله:

«مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ»؛^۲ هر کس رابطه خودش را با خدا اصلاح کند، خدا رابطه‌اش را با مردم اصلاح می‌کند. این یعنی چه؟ یعنی کاری می‌کند که نزد مردم، محبوب شود. خداوند متعال می‌فرماید: «رَابِطَةُ تَانِ رَا بَا مِنْ إِصْلَاحِ كُنَيْدٍ وَ إِنْ السَّالِحِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»؛^۳ من (خدا) شما را محبوب جامعه قرار می‌دهم. در حادثه عاشورا، زینب کبری علیها السلام رو به دشمن کرد و فرمود: «کَيْدُ كَيْدِكَ»؛ هر کاری کنید، نمی‌توانید محبت ما را از دل مردم بیرون بکنید و همین‌طور هم شد.

امام سجاد علیه السلام بر منبر شام فرمودند: «ما چندین خصوصیت داریم: یکی این‌که «الْمَحَبَّةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» محبت ما در دل‌های مردم است». یکی از

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۹۸.

۳. مریم، آیه ۹۶.

خلفای بنی عباس به کنار قبر امام هادی علیه السلام رفته بود. وزیرش گفت: قربان، قبر پدرت این جاست و همانا تخریب شده است. او از شنیدن این سخن به هم ریخت و گفت: قبر امام شیعیان و مسلمانان با این که بودجه خاصی برای آن در نظر گرفته نشده، بسیار زیبا و شکیل می باشد. به چه علت این گونه است؟ گفت: برای این که این ها در دل مردم جا دارند.

مردم از زندگی خود برای ضریح امام حسین علیه السلام و نیز برای اصلاح رابطه شان با خدا هزینه می کنند. وقتی امام کاظم علیه السلام با هارون الرشید در مکه ملاقات کرد به هارون گفتند: این آقا کیست؟ گفت: «هُوَ إِمَامُ الْقُلُوبِ»؛ این آقا جایش در دل مردم است. محبت را که نمی شود از دل بیرون راند. شما ببینید امروز در دنیا با این تهدیدهایی که وجود دارد، در پاکستان، هندوستان، انگلستان، عراق و در همه دنیا عزاداری اباعبدالله برپاست! کدام جریان سیاسی است که مردم را به این عزاداری ها ترغیب می کند؟ کدام جریان منسجم، مردم را به کوچه و خیابان می کشاند؟ واقعاً مردم از جان خود مایه می گذارند و این همان است که زینب کبری علیه السلام فرمود: «کَيْدُ كَيْدِكَ»؛ هر کاری می خواهی بکنی، بکن.

دومین انگیزه، انگیزه اجتماعی است. گاهی رابطه آدم با خدا دچار نقص می گردد و گاهی رابطه انسان با مردم به هم می ریزد و آن را باید اصلاح کرد که به این می گویند: إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: اگر رابطه تان را با مردم اصلاح کنید، از یک عمر عبادت و بعضی گفته اند از یک سال عبادت بهتر است. «إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَةِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ»؛^۱ اگر بتوانید رابطه دو نفر را بهبود بخشید، بهتر از یک سال یا یک عمر عبادت، نماز و روزه است. برادران عزیز و خواهران گرامی! این پیام عاشورا است. بیایید رابطه ها را اصلاح

کنیم و اگر کینه، کدورت و اختلافی هست کنار بگذاریم! این یک نوع اصلاح است؛ اصلاح رابطه با مردم. نظام حاکم بر جامعه باید نظام اصلاح شده دینی باشد. چرا ما از خود امام حسین علیه السلام دلیل قیام را نخواهیم؟ خیلی از افراد تحلیل کرده اند که آقا برای حکومت آمد! باید به این افراد بگوییم: خیر! امام حسین علیه السلام برای تکلیف آمد! برای عدم بیعت با یزید آمد. خیلی ها در این زمینه کتاب نوشته اند؛ مسلمان، غیر مسلمان، شیعه و غیر شیعه، ولی بهترین منبع و مأخذ برای پی بردن به انگیزه امام، کلام و خطبه های خود ایشان است.

۳. انگیزه فرهنگی

گاهی جامعه دچار جهل می شود و قدرت تشخیص هم ندارد! بنابراین باید جامعه را بیدار کرد. شما زیارت اربعین را بخوانید. امام صادق علیه السلام می فرماید: حسین جان، تو جان دادی «لَيْسَتْ تُقَدَّ عِبَادُكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الصَّلَاةِ»^۱ دیده اید وقتی کسی در دریا در حال غرق شدن است و نجات غریق ها می آیند تا او را نجات دهند چقدر خوشحال می شود؟! امام صادق علیه السلام جامعه را به گرداب جهل تعبیر کرده است و کسانی را که در این گرداب هستند به آن کسی که دارد غرق می شود تشبیه کرده است و امام حسین علیه السلام را به فرد امداد رسان و نجات غریق! ایشان می فرماید: جد ما قیام کرد تا مثل کسی که غریق را از آب نجات می دهد، جامعه را از گرداب جهل نجات دهد!

وقتی ابوالعباس سفاح به قدرت رسید، برخی نزد او آمدند و گفتند: ما فامیلی برای پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از بنی امیه نمی شناختیم! ببینید تا چه حد تبلیغات کرده بودند! امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین دید جوانی در حال کارزار و جنگیدن، قرآن می خواند. جلو آمد و فرمود: چه می خوانی؟ جوان گفت: یا ابا الحسن، دارم

۱. ابن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۵۹۰.

سوره نَبَأَ می خوانم. ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ﴾؛ مردم در خصوص نبأ عظیم مورد سؤال واقع می شوند! معنایش این است که باید در مورد نبأ عظیم پاسخ دهید. نبأ عظیم، یعنی خبر بزرگ. خبرهای بزرگ زیاد است. یکی از آن‌ها خبر قیامت و معاد می باشد و مصداق دیگر آن در زیارت‌نامه امیرالمؤمنین و حتی در مفاتیح هم آمده که خود امیرالمؤمنین است. امام علی علیه السلام فرمود: «أَنَا نَبَأُ الْعَظِيمِ؛^۱ من خبر عظیم هستم!» تو داری با مصداق این آیه می جنگی و قرآن هم می خوانی؟ این جهل و دروغ است. این امر را باید از جامعه زدود. جهل زدایی و آگاهی بخشی یک وظیفه است و مردم باید بدانند اثرات دین داری، تقوا، حجاب و روابط صحیح چیست. مشکلی که ما اکنون در جامعه داریم این است که گاهی نوجوانان و جوانان ما به برخی ارزش‌های دینی بی توجه‌اند.

من آماری را در مورد یکی از استان‌های کشور در قالب پایان‌نامه دیدم که چرا جامعه آماری جوان و نوجوان در آن استان در مورد برخی از مسائل دینی، سست و بی تفاوت‌اند و بسیاری از علت‌هایی که بیان شده بود به جهل جوانان و نوجوانان در مورد دین برمی‌گشت. بسیاری گفته بودند مگر خدا به عبادت ما نیاز دارد. ما نماز بخوانیم یا نخوانیم، او خداست و نیازی به نماز ما ندارد. حتی اگر تمام کائنات کافر و بی دین باشند مگر بر عظمت و کبریای او گردی می‌نشیند؟ برای چه نماز بخوانیم؟ چه نیازی به این سجده و رکوع ماست؟ این ندانستن و جهل است! ارتباط یافتن و وصل شدن رودخانه به دریا دلیل نیاز دریا نیست! بلکه نیاز رودخانه است! و اگر وصل شد ماندگار می‌شود. عبد اگر به خالق وصل شد خودش را بالا برده است، زیرا وصل به باقی، فانی را ماندگار می‌کند و

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳.

نزدیکی به خدای غفور، رفیق، شفیق و مهربان به انسان، رفق و مهربانی و شفقت می‌دهد.

متأسفانه یکی از مشکلات حاد در جامعه ما معضل بدحجابی است. خیلی از همین دانشجویان، جوان‌ها و نوجوان‌هایی که حجاب را رعایت نمی‌کنند، اعتقادات خوبی دارند! و الزاماً هر بدحجابی در مسیر فساد نیست. اتفاقاً غیورند! و خانواده‌هایی دارند که مقیدند، اما این مسئله به صورت یک فرهنگ و ساختار شده است. فرد می‌گوید: خانواده ما این‌گونه است یا در فامیل ما رسم این‌طور است یا این‌که در زندگی و ساختار خانواده ما، رابطه دخترخاله و پسرخاله مثل رابطه خواهر و برادر است و یکدیگر را نامحرم نمی‌دانیم. مگر دختر خاله هم مثل خواهر است؟ درست است، از نظر ارزش و احترام مثل خواهر است ولی اسلام در این بین، حریم گذاشته است و همه ملزم به رعایت آن حریم هستیم! و مرزشکنی ممنوع است! بسیاری اوقات، این امر ناشی از نداشتن اطلاع کافی است. من گاهی با پدران و همسران این افراد صحبت و از آن‌ها سؤال کرده‌ام: آیا راضی هستید دختر، یا همسر شما با این وضع در کوچه و خیابان، توجه‌های زیادی را به خودش جلب کند؟ می‌گویند: خیر! خیلی وقت‌ها هم می‌بینید حساس است و غیرت دارد. می‌گویم: شما بخواهید یا نخواهید، بخشی از این بهره‌مندی را در اختیار مردم و جوان مجرد قرار داده‌اید. بالاخره این رقم پوشش، بسیار محرک است. اگر در عطر باز شد نمی‌شود به بوی عطر بگویی بیرون نیا. پس باید در عطر را مسدود نمایی! تو اگر درّ و صدف را از محل حفاظت در محل روباز گذاشتی، جلوی هزار دزد را که نمی‌توانی بگیری! اما خودت می‌توانی حفاظ برای درّت ایجاد کنی! تو نمی‌توانی در خیابان به همه بگویی نگاه نکن، ولی می‌توانی خانواده‌ات را با حجاب بیرون بیاوری. پس این

یک ارزش است.

طبق نقل، زینب کبری علیه السلام آمد کنار آن دختر بچه ای که داغ دیده و پدرش را از دست داده بود و گرسنه و تشنه، در بیابان مسیر را گم کرده بود. تا عمه بالای سرش آمد، گفت: عمه جان، یک قطعه پارچه بده تا من سرم را بپوشانم! با این که شاید این بچه تکلیفی نداشت. آن طور که مشهور است، کنار بدن اباعبدالله بود، گرچه اعتقاد خود من این است که حجاب زینب کبری علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام، روز عاشورا و حتی بعد از آن کنار نرفته و کسی نتوانسته است چهره و موی آن‌ها را ببیند، اما با این فرض ببینید دختر اباعبدالله گله و شکوه و درد دلش با پدر این است که بعضی متعزّض حجاب آن‌ها شده‌اند!

خوشا به حال آن کسانی که خُرّوار فرصت یاب بودند، نه مانند عبیدالله حرّ جعفری فرصت سوز و نه مثل عمر سعد فرصت طلب. تاریخ می‌گذرد. امروز نه عمر سعد در جامعه است نه عبیدالله حرّ جعفری و نه حرّ بن یزید ریاحی. چرا ما این‌ها را به سه شاخه تقسیم می‌کنیم و می‌گوییم حرّ، فرصت یاب، عبیدالله حرّ جعفری فرصت سوز و عمر سعد فرصت طلب بود؟ چون حرّ از مرکب عاشورا برای هدایت خود استفاده کرد، عبیدالله حرّ جعفری، مرکب عاشورا را سوار نشد و آن‌گونه از کاروان عقب ماند و عمر سعد خواست از این مرکب به ری برسد و نرسید! مولای ما و شما، اباعبدالله فرمود: هر کس بخواهد از گناه به هدف و خواسته خود برسد، بداند که کوچه گناه بن بست است! عمر سعد از کوچه گناه به ری نرسید، خولی از کوچه گناه به ثروت نرسید! شیب بن ربیع از کوچه گناه به قدرت نرسید. تاریخ را ببینید. صدام چقدر خیانت کرد؟ چقدر عالم و مسلمان و متدین و بی‌گناه را به قتل و شهادت رساند؟ عاقبتش چه شد؟ درست است که صبر خدا زیاد می‌باشد و گاهی طول می‌کشد، اما عاقبت این کوچه، بن بست

است.

پس سومین انگیزه اباعبدالله، انگیزه فرهنگی به معنای جهل زدایی است. جوان ما اگر بداند اثر گناه و بدحجابی چیست و اثر عبادت چیست، بدان مسائل علاقه مند می شود. ما باید این آثار را برای جوان تبیین کنیم. قرآن نیز هر چه توصیه می کند، بلافاصله اثرش را هم بیان می کند؛ مثلاً «اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»؛ نماز بخوانید تا یادِ من بیفتید. روزه بگیرید، تقویاتان زیاد می شود، زکات و خمس بدهید، مالتان پاکیزه می شود. اگر همدیگر را مسخره نکنید، غیبت نکنید و تهمت نزنید، جامعه‌تان سالم می ماند! خود قرآن، آثار را شمرده است: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحِسُّ الدُّعَاءَ».^۱ گناهای هستند که باعث می شود دعایتان مستجاب نشود، یا نعمت بر شما فرود نیاید. این جهل ها باید زدوده شود. جامعه زمان امام حسین علیه السلام گرفتار جهل بود و خیلی از آنهایی که به سرزمین کربلا آمده بودند، واقعاً قضایا را نمی دانستند و قدرت تحلیل هم نداشتند. مردم شام، واقعاً تصورشان این بود که باید ورود اهل بیت را جشن بگیرند، چون افرادی که علیه حکومت برحق (به زعم آن‌ها) قیام کرده‌اند کشته شده‌اند، اما خطبه امام سجاد علیه السلام و سخنان زینب کبری علیه السلام جهل زدایی کرد.

۴. انگیزه سیاسی

جامعه باید امامش را بشناسند و بدانند که هر کسی نمی تواند آن را اداره کند. امام خمینی علیه السلام فرمود: ثمره عملی تمام فقه، حکومت اسلامی است. همچنین فرمود: حکومت اسلامی و ولایت فقیه، تصورش تصدیق می آورد. روشن است که جامعه اسلامی چگونه باید اداره شود؛ با قوانین اسلامی. قوانین اسلام را چه

۱. محمدباقر مجلسی، زادالمعاد، ص ۶۱.

کسی می‌داند؟ پیامبر خدا، ائمه و بعد از ائمه، کارشناسان دینی. اگر خواستند یک بیمارستان را با قوانین پزشکی اداره کنند، یک مهندس (مثلاً مهندس نفت) را به عنوان رئیس بیمارستان به کار نمی‌گیرند. همچنین اگر خواستند یک بیمارستان را از نظر مهندسی پی‌ریزی کنند، یک جامعه‌شناس و تاریخ‌دان را مهندس ناظر ساختمان قرار نمی‌دهند! و باید کسی باشد که در رشته عمران تحصیل کرده و کارشناس باشد! این امری بدیهی و مشخص است. عجیب است که همه جا دنبال متخصص هستند، اما در امر دین، همه متخصص می‌شوند و در مسائل شرعی، همه صاحب‌نظر می‌شوند. چطور شما برای فراگیری علم ساختمان، رشته عمران را دنبال می‌کنید و برای کارهای برقی، دنبال مهندس الکترونیک می‌روید یا برای درمان بیماری‌ها دنبال پزشکان متخصص می‌روید، ولی دین آن‌قدر مظلوم است که باید یزید و معاویه متخصص دین شوند یا کعب‌الاحبار، مفسر قرآن شود؟! جایی که امام صادق علیه السلام هست، چرا دیگران باید اظهار نظر کنند؟ جایی که اباعبدالله هست، چرا آن‌ها به خود اجازه این‌گونه گستاخی‌ها را می‌دهند؟ انگیزه چهارم، انگیزه سیاسی است. نامه‌ای که امام حسین علیه السلام به مردم کوفه نوشت، بدین مضمون است: «فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْأَخْذُ بِالْقِسْطِ وَالِدَائِنُ بِالْحَقِّ وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ»^۱ به جان خودم سوگند، امام و پیشوا کسی نیست مگر آن‌که بر اساس کتاب خدا حکومت کند، عدل و داد را بر پا دارد، پایبند دین حق باشد و خود را وقف در راه خدا کند».

۵. انگیزه شخصی

گفتند: امام خروج کرده! و به تعبیر آن‌ها از مسیر خارج شده است. پس باید

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۹.

اباعبدالله به دنیا بگویند من کیستم؟ می دانید چرا روز عاشورا این قدر خطبه خوانده و چرا محاجّه کرده است؟ گاهی می فرمود: بروید از اصحاب پیروید. از اباسعید و جابر پیروید. من کیستم؟ چرا خون مرا می ریزید؟ گاهی می فرمود: در تمام دنیا اکنون پسر پیامبری غیر از حسین وجود دارد؟ آیا پسر پیامبری غیر از امام حسین علیه السلام در حادثه سال ۶۱ هجری کربلا و واقعه طف که از فاطمه زهرا علیها السلام باشد وجود داشت؟ امام حسن علیه السلام که به شهادت رسیده بود و بقیه نسل ایشان از حضرت زهرا علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله نمی رسید.

این پنج محوری بود که خیلی خلاصه عرض کردم.

سؤال: انگیزه اباعبدالله از آمدن به کربلا چه بود؟ قبل از هر مکاشفه و تحلیلی، سراغ کلام خود ایشان بیایید: انگیزه دینی! نامه به مردم بصره. می خواهم سنت احیا گردد و بدعت زدوده شود. دوم، انگیزه اجتماعی. می خواهم خرابی ها را اصلاح کنم. سوم، انگیزه فرهنگی. می خواهم جهل از جامعه زدوده شود. چهارم، انگیزه سیاسی. می خواهم مردم بدانند چه کسی باید حاکم شود. حاکم باید قرآن شناس و آشنای به دین باشد. پنجم، انگیزه شخصی. البته این ها خیلی دوست داشتند قضیه کربلا همان جا بسته شود و دیگر چیزی از آن جا بیرون نرود، اما همان سوگواری ها و عزاداری ها، عاشورا را زنده نگاه داشت. وقتی زینب کبری علیها السلام در گودال قتلگاه، روضه خواند، دوست و دشمن گریه کردند! وقتی ام السلمه در مدینه، واحسیناه گفت، تمام افراد مدینه با واقعه کربلا آشنا شدند. وقتی کوفیان در دروازه کوفه اشک ریختند و هنگامی که سیدالساجدین علیه السلام، بالای منبر شام فرمود: «أنا ابنُ العَظْشانِ بِکربِلا»؛ پدر مرا با لب تشنه در کربلا کشتند! همچنین زمانی که فرمود: من پسر آن کسی هستم که بدنش را عریان کردند، منطقه شام غرق در عزا شد. نزدیک به ۳۴ یا ۳۵ سال،

امام سجاد علیه السلام هر افطار و غیر افطار اگر آب یا غذا آوردند، صدا زد: «قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا». ایشان می فرمود: مردم دنیا، من با نگاه به آب به یاد لب‌های تشنه پدرم، با نگاه به غذا به یاد گرسنگی او و با نگاه به اطفال صغیر، یاد غربت علی اصغر می افتم. این‌ها باعث شد فرهنگ کربلا زنده بماند و همه گیر شود.

هدف امام حسین علیه السلام جای خود، اما خود عزاداری و گریه جزو اهداف است. خود گریه هدفمند است. چون نتیجه گریه بر اباعبدالله، آشنایی با مکتب اوست.

چرا مردم گریه می کنند؟ یکی از دوستان اهل منبر ما گفت: من در ایتالیا منبر بودم. جمعیت زیادی هم از عرب‌های لبنان و عراق پای منبر می آمدند. می گفت: آن کسی که باشگاه را از او اجاره کردیم یک مسیحی بود. وی تمام ده شب به مراسم می آمد و ما را تماشا می کرد. شب دهم، بعد از سخنرانی و مداحی و وعظ و عزاداری مرا صدا زد و گفت: در این باشگاه چه خبر است؟ من این جا را برای جشن‌ها اجاره می دهم؛ برای برنامه‌هایی از قبیل میتینگ‌ها و ملاقات‌ها. چرا ده شب است می نشینند و گریه می کنند؟ تو به آن‌ها چه می گویی که این قدر گریه می کنند؟ چرا این قدر اشک می ریزند و بر سر و صورت خودشان می زنند؟ ایشان گفت: با این که خسته بودم، شروع کردم برای او از پیامبر اکرم گفتم: نبی ما رسول الله است. پیامبر ما دختری داشت به نام فاطمه که تنها یادگارش بود. این دختر، دو تا پسر داشت به نام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام. پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را روی شانه و زانو می نشاند و صورت و لب‌هایشان را می بوسید و به یاران خود سفارش آن‌ها را می کرد و به آنان احترام می گذاشت و اهتمام و محبت داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، اما حرمت دخترش را نگه نداشتند، و او را به شهادت رساندند. حرمت امام حسن علیه السلام را نگه نداشتند و او

نیز شهید شد. فرزند دوشم حسین علیه السلام را در کربلا محاصره کردند. می‌گفت: یک دوره مقتل را برای او خواندم و گفتم: آب را به رویش بستند، طفل شش ماهه‌اش را جلوی چشمش کشتند، جوانش را در برابر دیدگانش «إرباً إرباً» کردند، سُم اسب بر بدنش دوانیدند و زن و فرزندش را چهل منزل در شهرها گرداندند. می‌گفت: آن قدر این آقای مسیحی گریه کرد که همسرش هم که آن جا حاضر بود گفت: من سی سال است با او زندگی می‌کنم؛ تا به حال گریستن او را ندیده بودم. با او چه کردی؟ گفتم: از حسین علیه السلام برایش تعریف کردم. حسین علیه السلام، قَتیل العَبْرَات است. فرمود: مَنْ كَشَتْهُ اشْكَهَا هَسْتُمْ: «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ»^۱. از اباعبدالله برایش گفتم. حسینی که گاهی پیامبر صلی الله علیه و آله او را روی سینه می‌گذاشت. دل‌ها را روانه کربلا کنید. در کربلا چه خبر بود؟ باید قاعدتاً روضه را از زبان زینب کبری علیه السلام خواند، چون بیش از همه، او سختی کشید. کشته‌ها روی زمین، بچه‌های شهدا گرسنه و تشنه، خیمه‌های نیم‌سوخته و سیدالساجدین علیه السلام با حال نامساعد... گاهی عقیلۀ بنی‌هاشم می‌آمد و بچه‌ها را از روی کشته‌ها برمی‌داشت و به گوشه‌ای می‌آورد، اما باز می‌رفتند. گاهی در بیابان‌ها می‌گشت و بچه‌هایی را که از ترس آتش به بیابان پناه آورده بودند می‌یافت. گاهی می‌آمد و سیدالساجدین علیه السلام را آرام می‌کرد، اما زینب علیه السلام خودش هم داغ‌دیده بود؛ داغ جوان دیده، داغ برادر دیده و داغ پسر برادر دیده. بسیار بر زینب علیه السلام سخت گذشت، اما جوان‌ها، برادران و خواهران، با همه این سختی‌ها، در دل شب بلند شد و نماز شبش را خواند.

۱. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۰۸.

اقتدار و عزت‌مندی در گفتار و رفتار حضرت زینب علیها السلام

محمدکاظم کریمی*

اشاره

در ادبیات سیاسی امروز، اقتدار، یکی از مؤلفه‌های اصلی مشروعیت سیاسی حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی به شمار می‌رود. وجود اقتدار در نظام سیاسی، علاوه بر بالا بردن توان دفاعی در برابر بیگانگان، باعث حفظ ارزش‌ها و باورهای سیاسی جامعه، و پذیرش و حمایت اعضای جامعه و در نتیجه، تداوم و ثبات حاکمیت سیاسی خواهد شد. نهضت سیاسی و فکری امام حسین علیه السلام در طراز حرکت‌های سیاسی‌ای است که مشروعیت آن، منبعث از رسالت دینی آن است و اقتدار و عزت‌مندی آن که ریشه در این مشروعیت دارد، چنان عمیق و ریشه‌دار است که پس از قرن‌ها از وقوع آن همچنان ماندگار است.

الف) مفهوم‌شناسی

۱. مفهوم اقتدار

اقتدار^۱ در لغت به معنی توانمند شدن، توانایی، قدرت،^۲ عزت، جاه و جلال

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

1. Authority.

۲. محمد معین، فرهنگ معین، ج ۱، ص ۳۲۱.

است^۱ و در اصطلاح به معنی «سلطه و نفوذ مشروع» است.^۲ از نظر برخی، «اقتدار» استعدادِ قانع کردن دیگران و کسب توافق آنان است.^۳ جایگاه فرد، تخصص، تحصیلات و نقش اجتماعی خاص، از اسباب ایجاد اقتدار به شمار می‌روند.^۴

۲. مفهوم عزت

عزّت مقابلِ ذلّت، در لغت به معنی سربلندی، سرافرازی و گرامی شدن،^۵ عظمت، بزرگواری و ارجمندی است^۶ و در اصل از «أَرْضٌ عَزَّازٌ» به معنی زمین محکم و نفوذناپذیر گرفته شده است.^۷ عزت در اصطلاح، حالتی است که انسان را از مغلوب شدن باز می‌دارد.^۸

صفت «عزّت»، بالذات از آن خداوند است و انسان‌ها به دلیل ماهیتِ امکانی خویش، تنها در پرتو عزت مطلق، بهره‌ای از آن دارند؛ از این رو قرآن می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾^۹؛ «تمام عزّت از آن خداست» و در پرتو عزّت خدا، پیامبر و مؤمنان واجد آن می‌شوند: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^{۱۰}؛ «عزّت برای خداوند، رسول و مؤمنان است». «عزّت‌مندی»

۱. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج ۲، ص ۲۶۶۶.

۲. علیرضا شایان‌مهر، دایرة‌المعارف تطبیقی علوم اجتماعی، ج ۳، ص ۱۹۲.

۳. جولوس گولد و ویلیام کولب، فرهنگ علوم اجتماعی، ص ۸۲.

۴. کرامت‌الله راسخ، فرهنگ جامع جامعه‌شناسی و علوم انسانی، ج ۱، ص ۱۰۵.

۵. محمد معین، فرهنگ معین، ج ۲، ص ۲۲۹۸.

۶. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج ۱۰، ص ۱۳۹۸۹.

۷. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن کریم، ص ۵۶۳.

۸. همان.

۹. نساء، آیه ۱۳۹.

۱۰. منافقون، آیه ۸.

حالت و کیفیت فرد دارای عزّت است؛^۱ و منظور از آن در این جا هم عزّت‌مندی اجتماعی است و هم عزّت‌مندی فردی.

ب) عزّت‌مندی در نهضت عاشورا

عاشورا درس زیست عزّت‌مندانه برای بشریت است. خداوند انسان را عزیز داشته است و او باید در پهنه هستی سربلند، با عزّت و افتخار زندگی کند و به آنچه دون شأن انسانیت و مایه ذلت و زبونی است، تن ندهد. فریاد «هَيْهَاتَ مِنَّا الدِّلَّةُ» ابی عبدالله علیه السلام پیامی برای همه عصرها و نسل‌هاست که چه در برابر دشمن خارجی و چه در برابر دشمن درونی (نفس)، نباید به خواری تن دهند. امام حسین علیه السلام در تمام موقعیت‌ها نشان داده است که خود، الگوی زیست عزت‌مندانه است؛ چنان‌که فرموده: «فَأَنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»^۲ من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز بدبختی نمی‌بینم».

اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم

باید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سود؟^۳

ج) عوامل و زمینه‌های عزت‌مندی و اقتدار حضرت زینب علیها السلام

۱. ایمان استوار

ایمان استوار حضرت زینب علیها السلام به خدا باعث شد که ایشان پیام عزت و اقتدار قیام حسینی را استمرار بخشد؛ علی علیه السلام فرمود: «عَظُمَ الْحَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ

۱. محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۲۲۹۸.

۲. ابن‌شعبه حرّانی، تحف العقول، ص ۲۴۵.

۳. محمود اکبرزاده، حسین پیشوای انسان‌ها، ص ۲۷. شاعر: نعمت میرزازاده (آزرم).

فَصَغُرَ مَا دُوْنَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛^۱ بزرگی خداوند چنان دل آنان را فرا گرفته است که غیر او را در چشمشان کوچک ساخته است».

ایمان حضرت زینب علیها السلام به مقام عظمت الهی چنان در اوج است که جایی برای ورود غیر او در دلش باقی نگذاشته است. یکی از جلوه‌های ایمان آن بزرگوار، ارتباط دائمی با معبود از طریق عبادت و راز و نیاز بود، به گونه‌ای که هیچ‌گاه نماز شب او - حتی در شرایط سخت - ترک نشد. امام سجاد علیه السلام فرمود: شام عاشورا عمه‌ام زینب را دیدم که در محراب نماز، مشغول عبادت است.^۲ همچنین امام حسین علیه السلام هنگام وداع با آن حضرت فرمود: «يَا أُخْتَاةُ لَا تَنْسِينِي فِي صَلَاةِ اللَّيْلِ؛^۳ خواهرجان! در نماز شب، فراموشم نکن».

بدین‌سان، کرنش و خضوع در برابر پروردگار، غیر او را در دلش کوچک ساخت تا آن‌جا که برای بیان حقیقت و دفاع از آن، عزت‌مندانه سخن گفت. مرحوم مامقانی درباره شخصیت حضرت زینب علیها السلام فرموده است: «زینب و ما زینب و ما أدراک ما زینب؛^۴ زینب؛ و کیست زینب؟ چه دانی زینب کیست؟» این سخن، ناظر به ایمان استوار و عزت‌مندی زینب است. رهبر انقلاب نیز فرمود: «زینب کبری مجسمه عزت است، همچنان‌که حسین بن علی علیه السلام در کربلا، در روز عاشورا مجسمه عزت بود».^۵

زنان جامعه ما در انقلاب و هشت سال دفاع مقدس، عزت‌مندانه فداکاری کردند؛ زیرا الگوی ایشان زینب علیها السلام بود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۳.

۲. ذبیح‌الله محلاتی، ریاحین الشیعه، ج ۳، ص ۶۱.

۳. همان، ص ۶۲.

۴. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ص ۷۹.

۲. علم و معرفت

زینب علیها السلام در محیط فضیلت و مهبط علوم الهی پا به دنیا گذاشت و رسول خدا را درک کرد و در مکتب علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام به کسب علم و معرفت پرداخت. مقام بلند علمی آن حضرت، مورد اتفاق همگان بوده است و حتی برخی از نویسندگان اهل سنت نیز بدان تصریح کرده‌اند. عایشه بنت الشاطی، نویسنده مصری می‌نویسد: «بنا بر آنچه بعضی روایات می‌گویند، زینب مجلس علمی مهمی داشته که گروهی از زنان دانش‌پژوه و بانوانی که می‌خواستند در دین خدا تفقه پیدا کنند، در آن مجلس شرکت می‌کردند»^۱.
برخی نیز نوشته‌اند:

زینب علیها السلام در زندگی علی علیه السلام در کوفه مجلسی داشت که برای بانوان، قرآن تفسیر می‌کرد. روزی علی علیه السلام وارد شد و ایشان مشغول تفسیر حروف مقطعه «کهیعص» از سوره مریم بود. در این هنگام امام فرمود: شنیدم که «کهیعص» تفسیر می‌کردی؟ عرض کرد: چنین است. فرمود: این کلمه، رمز مصیبتی است که به شما ثمره رسول خدا می‌رسد. آن گاه آن مصائب را شرح داد و زینب علیها السلام بلندبلند گریه کرد. در مقام علمی آن حضرت همین بس که شیخ صدوق سند خطبه فدکیه را به حضرت زینب علیها السلام منتسب کرده است.^۲

بدیهی است با توجه به این که حضرت زینب علیها السلام در زمان بیان خطبه فدکیه توسط حضرت زهرا علیها السلام، در سن پنج یا شش سالگی بوده، حفظ و انتقال آن

۱. بنت الشاطی، بطله کربلا زینب بنت الزهراء، ص ۵۳.

۲. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۶.

کلمات، بر کمال فهم و رشد علمی آن حضرت دلالت می‌کند؛ و این بهره، با عنایات الهی به او رسیده است.^۱

نقل است که روزی حضرت زینب علیها السلام مشغول تلاوت قرآن کریم بود؛ پدر بزرگوارش علی علیه السلام به تلاوت ایشان گوش می‌دادند. در این هنگام حضرت زینب علیها السلام فرصت را مغتنم یافت و تفسیر برخی آیات را از پدر بزرگوارش سؤال کرد و امام پاسخ دادند. در اثنای این گفت‌وگو، امام تحت تأثیر ذکاوت و هوش سرشار زینب کبری قرار گرفتند و راجع به آینده دختر عزیزش اشاراتی فرمود. زمانی شگفتی پدر به اوج رسید که حضرت زینب گفت: «أَعْرِفُ ذَلِكُ يَا اَبِي، أَخْبَرْتَنِي بِهٖ اُمِّي كَيْ تُهَيِّئَنِي لِغَدِي»؛^۲ این مطالب را می‌دانم، مادرم مرا به این امور آگاهی داده است تا مرا برای فردایم آماده سازد».

زن مگو مرد آفرین روزگار زن مگو بنت الجلال أخت الوقار
زن مگو خاک درش نقش جبین زن مگو دست خدا در آستین^۳

۳. خانواده و تربیت

خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام الگوی عزت‌مندی، شجاعت و اقتدار بودند و در تمام مراحل زندگی، در گفتار و کردار خویش، این خصوصیات را به نمایش گذاشته‌اند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «آیا آزاده‌ای نیست که این دنیا را که در کم‌ارزشی همچون ته‌ماندهٔ طعامی است، برای آنان که در خور آن هستند، بیفکند. همانا بهایی برای جان شما جز بهشت نیست، پس آن را جز به بهشت مفروشید».^۴

۱. ر.ک: رسولی محلاتی، نگاهی کوتاه به زندگی زینب کبری علیها السلام، ص ۱۴-۱۵.

۲. بنت الساطئ، بطله کربلا، ص ۳۲.

۳. نورالله (عُمان) سامانی، گنجینهٔ اسرار، ص ۶۰.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۶.

امام حسین و زینب علیها السلام نیز که در مکتب آن الگوی شجاعت و انسانیت تربیت یافته‌اند، همه سعیشان ابلاغ پیام عزت‌مندی و اقتدار به جهانیان بوده است. در واقع، پیام عزت‌مندی نهضت عاشورا بیش از همه، در قالب خطبه‌های آتشین حضرت زینب علیها السلام در کوفه و شام جلوه نمود. هنگامی که خاندان رسالت وارد دارالاماره کوفه شدند، ابن‌زیاد خطاب به زینب علیها السلام گفت: «سپاس‌خداایی را که شما را رسوا کرد و دروغ‌هایتان را آشکار ساخت!»^۱ حضرت زینب علیها السلام با رد کلام ابن‌زیاد نسبت به اهل‌بیت، آن را به خود او نسبت داد و فرمود: «خداوند را سپاس می‌گویم که ما را به واسطه پیامبر، گرامی داشت و از پلیدی پاک ساخت. همانا فاسق رسوا می‌شود و فاجر دروغ می‌گوید؛ و خدا را سپاس می‌گویم که فاسق و فاجر، دیگری است!»^۲

د) جلوه‌های عزت‌مندی

ایفای نقش پیام‌آوری و واقعه عاشورا توسط حضرت زینب علیها السلام، بیش از همه در قالب دو خطبه آن حضرت در کوفه و شام صورت گرفت. خطبه اول در کوفه و در جمع مردمی که برای تماشای اسیران آمده بودند، بیان شد و خطبه دوم، در مجلس یزید در شام. این خطبه‌ها و دیگر سخنان ایشان را باید الگوی عزت‌مندی و اقتدار به شمار آورد.

خطبه‌های حضرت زینب علیها السلام هر کدام موقعیت و زمینه خاصی دارند و در شرایط خاصی بیان شده‌اند. خطبه ایشان در جمع مردم کوفه، به قصد آگاهی‌بخشی به آن مردم بود تا آنان را متوجه فساد دستگاه حکومت سازد و به این دلیل، به معرفی خود و خاندان خود و ستمی که از قبل حاکمیت بر آنان

۱. ابن‌طاووس، اللهوف، ص ۱۷۰.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

رفت، پرداخت و اثر خود را نیز بر جای گذاشت. سیدبن طاووس به نقل از یکی از شاهدان صححه ایراد خطبه زینب علیها السلام در کوفه می نویسد:

به خدا قسم، آن روز مردم حیران و سرگردان بودند و گریه کنان دستشان را بر دهان خود می گذاشتند و انگشت می گزیدند. پیرمردی را دیدم که در کنار من ایستاده بود و آن قدر گریه کرده بود که محاسنش از اشک تر شده بود. در همین حال می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! پیروان شما بهترین پیروان، جوان های شما بهترین جوانان، زنان شما بهترین زنان و خاندان شما بهترین خاندان است که هرگز خوار نمی شوند و شکست ناپذیرند.^۱

۱. تکوهش مردم کوفه

اقتدار حضرت زینب علیها السلام آن گاه تبلور پیدا کرد که شکست ظاهری را با پیروزی جابه جا و پیروزی ظاهری را به شکست واقعی تبدیل کرد. در واقع، او با ایراد خطبه در جمع مردم کوفه و پس از آن در کاخ ابن زیاد، دشمنی را که به حسب ظاهر در جنگ پیروز شده بود، در مفر قدرت خود، تحقیر و ذلیل کرد و پیروزی او را به شکست مبدل کرد. عقیده بنی هاشم در اولین مواجهه با مردم کوفه، پس از حمد و ثنای الهی و درود فرستادن بر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان نبوت علیهم السلام فرمود:

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخَيْلِ وَالْعَدْرِ وَالْحَدَلِ أَلَا فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ وَ
لَا هَدَاتِ الرَّفْرَةَ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الْبَيْتِ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۶۱.

أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ؛^۱ ای مردم کوفه! ای مردم خیانتکار و پیمان‌شکن و بی‌حمیت! اشکتان خشک نشود و ناله‌هایتان آرام نگیرد؛ مثل شما همانند زنی است که رشته‌های خود را محکم می‌بافت و سپس آن را از هم بازمی‌کرد. شما سوگندهایتان را دستاویز فساد قرار دادید!

در ادامه فرمود:

شما مانند گیاهان بین زباله‌ها هستید که قابل خوردن نیستند و مانند نقره‌ای هستید که زینت قبورند. به راستی که بد توشه‌ای برای خود پیش فرستادید که خشم خدا بر شماست و در عذاب، جاویدان خواهید ماند.^۲

بی‌شک فریادهای دردناک حضرت زینب و خطاب او به اهل کوفه، به سان فریادهای پدر گرامی‌اش بود که در سرزنش کوفیان فرمود:

يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالٍ، حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رِبَّاتِ الْحِجَالِ،
لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُمُ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَزَّتْ نَدَمًا وَ أَعَقَبَتْ
سَدَمًا، قَاتَلَكُمْ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحْنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا؛^۳
ای مردنمایان نامرد، که تخیل کودکانه و فکر نوع‌روسان پرده‌نشین دارید.
ای کاش من شما را نمی‌شناختم که به خدا پایان این آشنایی، ندامت، و
نتیجه‌اش اندوه و حسرت بود. خدا شما را بکشد که دلم را پر خون و
سینه‌ام را مالا مال از خشم ساختید.

بشیر بن حَزِيم اسدی می‌گوید: «در آن روز به زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام نگاه

۱. طبرسی، الإحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۵۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۷، ص ۷۰.

کردم، به خدا زنی سخنورتر از او ندیدم. گویا علی بود که سخن می گفت. با دست به مردم اشاره کرد و فرمود: ساکت باشید؛ ناگاه نفس ها در سینه ها حبس شد و زنگ های کاروان از صدا افتاد و او شروع به سخن گفتن کرد».^۱

این سخنان در حالی از سوی حضرت زینب علیها السلام ادا می شد که او به تازگی داغ عزیزان دیده بود و سربازان دشمن آنان را تحت محاصره داشتند و هنوز دید مردم نسبت به اهل بیت تغییر نکرده بود.

۲. رفتار بردبارانه

ماجرای شهادت عزیزان و اسارت خاندان رسالت و آزار و اذیت ها و بی احترامی هایی که از سوی دستگاه سفاک بنی امیه بر حضرت زینب کبری علیها السلام در کوفه روا داشته شد، به اندازه ای سنگین و جانکاه بود که تنها با صبر و شکیبایی فوق العاده ای که منبعث از ایمان استوار آن حضرت بود، هموار می شد.

حضرت پس از مواجهه با ابن زیاد در مرکز خلافت کوفه، در پاسخ به سؤال سفسطه آمیز و جبر مسلکانه او که پرسید: «كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟»^۲ رفتار خدا را درباره برادر و خانواده ات چگونه دیدی؟!»، اصلی ترین پیام واقعه کربلا را که نشان از ایمان و تسلیم در برابر اراده الهی بود، با بانگ رسا به گوش جهانیان رساند تا نشان دهد که حسین علیه السلام حامل امر الهی بود و همه آنچه اتفاق افتاد، جلوه ای از جلوه های حق بود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا»^۳ جز زیبایی چیزی ندیدم».

بر اساس آموزه توحید افعالی، در دنیا فاعلی جز خدای متعال وجود ندارد و همه کارها به او ختم می شود؛ از این رو، همه پیشامدها کار خدا است و همه

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۶۰.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

۳. همان، ص ۱۱۶.

کارهای خدا زیبا است؛ از این رو، کشته شدن در راه خدا مایهٔ مباهات و سرنوشت محترم بندگان خاص است: «هُؤْلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ»^۱ اینان کسانی هستند که خداوند شهادت را سرنوشت آنان قرار داده است و آنان در منزلگاه اصلی خود جای گرفتند». در ادامه در ردّ سخن جبر مسلکانه ابن‌زیاد که می‌خواست خود را از تکلیف برهاند و کار خود را به گردن خدا بیندازد، عالمانه فرمود: «به زودی خداوند آنان را با تو جمع می‌کند و برای عمل پلیدت محاکمه خواهی شد؛ آن روز نظر کن و بنگر چه کسی از پا افتاده است؛ مادرت به عزایت بنشیند، ای پسر مرجانه!»^۲

عقیلهٔ بنی‌هاشم با سخنان آتشین خود مسیر تاریخ را عوض کرد و خود تاریخ‌ساز شد و ثابت کرد که حسین علیه السلام حامل پیام عزت، اقتدار، شجاعت و ایثار به جهانیان بود؛ و این چنین، او الگوی همهٔ مردان و زنان تاریخ شد.

۳. تحقیر و تهدید دشمن

حضرت زینب علیها السلام در اولین دیدار با یزید - در کاخ شام - هنگامی که با وی رودر رو شد، پس از حمد و سپاس خداوند و درود بر رسول خاتم صلی الله علیه و آله، با استناد به آیهٔ شریفه قرآن، پیامدهای سرپیچی از دستورهای خداوند و ستمکاری بر بندگان را خطاب به او یادآور شد: «صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»^۳ سخن خداوند راست است که فرمود: سرانجام کسانی که بدی‌ها را به بدترین وجه مرتکب شدند، این شد که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند» و در ادامه

۱. همان.

۲. همان.

۳. روم، آیه ۱۰.

در برابر درباریان شام، با شجاعت تمام لب به سخن گشود و او را نسبت به رفتار زشت و غیرانسانی‌اش در شهادت و اسارت آل‌الله نکوهش کرد: «ای یزید! آیا اکنون که زمین و آسمان را بر ما تنگ کردی و ما را همانند اسیران به هر سو کشاندی، می‌پنداری ما به نزد خدا خوار شدیم و تو نزد او گرامی می‌باشی و تصور کردی این نشانه قدر و منزلت تو در نزد خداست؟!»^۱

دستگاه حکومت یزید به زعم خویش، با شهادت امام حسین و اسارت خاندانش علیهم‌السلام، آوازه آنان را خاموش و نامشان را از دل‌ها پاک ساخت، اما این تصور باطلی بیش نبود؛ چراکه دست انتقام الهی در کمین ستمکاران است و دیر یا زود آنان را به سزای عمل خویش خواهد رساند؛ از این رو، فرمود: «فَمَهْلًا مَهْلًا، أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْمَّا نُمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»^۲؛ قدری آهسته‌تر! آیا سخن خداوند را فراموش کردی که فرمود: «آن‌ها که کافر شدند و راه طغیان پیش گرفتند، تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است؛ به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهان خویش بیفزایند و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای در پیش است».

۴. ناتوان جلوه دادن دشمن

دستگاه بنی‌امیه با شهادت امام حسین علیه‌السلام و اسارت خاندانش علیهم‌السلام تصور می‌کرد او را از دل‌های مردمان خارج خواهد کرد، اما زینب علیها‌السلام با اقتدار تمام، از ریشه دواندن نام اهل بیت در دل‌های مردمان سخن گفت و خطاب به یزید فرمود: «كَيْدُ كَيْدِكَ وَ أَسْعَ سَعْيِكَ، نَاصِبٌ جَهْدِكَ، فَوَاللَّهِ لَا تَمَحُو ذِكْرَنَا وَلَا تُمِيتُ

۱. طبرسی، الإحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. آل‌عمران، آیه ۱۷۸.

وَحِينَا؛^۱ هر نقشه‌ای داری به کار ببر و سعی خودت را به کار گیر، ولی به خدا قسم نمی‌توانی نام ما را محو کنی و پیام ما را نابود سازی».

سپس زینب علیها السلام سخنان کوبنده‌اش را با این جملات به پایان برد: «اگر مصیبت‌های بزرگ روزگار کارم را به این جا کشاند که با تو سخن بگویم، ولی بدان که من ارزش تو را ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می‌شمارم و فراوان تو را توبیخ می‌کنم؛ ولی چه کنم که دیده‌ها گریان و سینه‌ها سوزان است؛ جای شگفتی است که گروهی الهی و برگزیده، به دست حزب شیطان و بردگان آزادشده، کشته شوند».^۲

۱. طبرسی، الإحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. همان، ص ۱۲۵.

پیوست‌های تبلیغی

شبههٔ شرکت حسنین علیهما السلام در جنگ اعراب و ایران

حجت الاسلام والمسلمین مصطفی محسنی*

اشاره

امروزه یکی از شبهاتی که در فضای مجازی به گستردگی طرح می‌شود، بحث فتح ایران به دست مسلمانان است. هدف اسلام‌ستیزان از دامن زدن به این شبهات، این است که چهرهٔ اسلام را خشن جلوه دهند. یکی از این شبهات، حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام در این فتوحات است. شبهه‌افکنان با استناد به گزارش‌های مجعول و گاهی مغرضانه بر آنند که با اثبات حضور این بزرگواران در آن جنگ‌ها از قداست آنان در جامعهٔ ایرانی و مخصوصاً جوانان بکاهند. اگر هیچ دلیلی بر رد این گزارش‌ها نداشته باشیم، عدم حضور حضرت علی علیه السلام در این جنگ‌ها می‌تواند دلیل محکمی بر جعلی بودن حضور حسنین علیهما السلام باشد. علی علیه السلام در تمام جنگ‌های زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حضور فعال داشت؛ اما در فتوحات شرکت نکرد.^۱ تنها به خلفا مشاوره می‌داد که این مشاوره نیز برای مصلحت اسلام و مسلمانان بود. با عدم حضور حضرت علی علیه السلام به راحتی می‌توان

* مدرس حوزه و دانشگاه.

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۱۰.

دریافت که فرزندان ایشان نیز در این فتوحات حضور نداشته‌اند. در این نوشتار، به نقد و بررسی چند گزارش مجعول درباره حضور حسنین علیهما السلام در فتوحات یادشده پرداخته می‌شود.

منابع شیعی

منابع اولیه شیعی اعم از جوامع حدیثی و آثار تاریخی، اشاره‌ای به نقش و حضور امام حسن و امام حسین علیهما السلام در فتوحات ندارند. با توجه به اهمیت موضوع و حساسیت منابع شیعی در ثبت و ضبط فعالیت‌های اجتماعی ائمه معصوم علیهم‌السلام، چگونه می‌توان تصور کرد که این دو امام چنین سفر مهمی انجام داده باشند، اما منابع شیعی هیچ اشاره‌ای به آن نکرده باشند. منابعی که گاهی مطالب و حوادث بسیار کوچک‌تر از این موضوع را درباره این دو امام معصوم، ثبت کرده‌اند، نمی‌توانند نسبت به این موضوع، چنین غفلت کرده باشند. یکی از مورخان محلی طبرستان به نام اولیاءالله آملی در کتاب تاریخ رویان، همین دلیل را برای اثبات عدم حضور آنان در جنگ‌های یادشده ذکر کرده است.^۱ علامه سیدجعفر مرتضی پژوهشگر برجسته معاصر نیز که این گزارش‌ها را فاقد اعتبار دانسته، معتقد است این گزارش‌ها مبنای استوار تاریخی ندارد.^۲

در نیمه دوم قرن سوم، سادات حسنی به طبرستان رفتند و در آن‌جا حکومت علویان طبرستان را تشکیل دادند. حسن بن زید از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام و پس از وی محمد بن زید، مدت‌ها در شمال ایران حکومت کردند. با توجه به این‌که این دو برادر از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بودند، جا داشت اشاره‌ای به حضور جدشان در این منطقه می‌کردند، و حال آن‌که آن‌ها کوچک‌ترین

۱. اولیاءالله آملی، تاریخ رویان، ص ۴۵.

۲. جعفر مرتضی عاملی، تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ص ۱۷۰.

اشاره‌ای به این حضور نداشته‌اند.

منابع اهل سنت

در منابع اهل سنت نیز گزارش صحیحی دربارهٔ این حضور دیده نمی‌شود. البته طبری، بلاذری، مقدسی و ابن فقیه گزارش‌هایی در این باره دارند که گزارش‌های آن‌ها علاوه بر ضد و نقیض بودن، از نظر سندی نیز مخدوش است. طبری در وقایع سال سی‌ام دربارهٔ فتح طبرستان، دو گزارش را با یک سند و با چند سطر فاصله نقل می‌کند. در گزارش اول به حضور حسین علیه السلام و افراد دیگر در فتح طبرستان اشاره دارد و در گزارش دوم، به‌رغم ذکر افراد دیگر، نامی از امام حسن و امام حسین علیه السلام نمی‌برد.

گزارش اول:

حدثني عمر بن شبه، قال: حدثني علي بن محمد، عن علي بن مجاهد، عن حنش بن مالك، قال: غزا سعيد بن العاص من الكوفة سنة ثلاثين يربد خراسان، و معه حذيفة بن اليمان و ناس من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله، و معه الحسن و الحسين و عبدالله بن عباس و عبدالله ابن عمر و عبدالله بن عمرو بن العاص و عبدالله بن الزبير؛ عمر بن شبه براييم نقل کرد از علي بن محمد از علي بن مجاهد از حنش بن مالك كه: سعيد بن عاص به سال سي ام، از كوفه به منظور جنگ راهي خراسان شد. حذيفة بن يمان و كساني از ياران پيمبر خدا صلى الله عليه و آله با وي بودند. حسن و حسين و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو

بن عاص و عبدالله بن زبیر نیز با وی بودند.^۱

گزارش دوم:

حدثنی عمر بن شبه، قال: حدثنا علی بن محمد، قال: أخبرني علی بن مجاهد، عن حنش بن مالک التغلبي، قال: غزا سعيد سنة ثلاثين، فأتى جرجان و طبرستان، معه عبدالله بن العباس و عبدالله بن عمر و ابن الزبير و عبدالله بن عمرو بن العاص: عمر بن شبه برایم نقل کرد از علی بن محمد از علی بن مجاهد از حنش بن مالک که: سعید به سال سی ام، به قصد جنگ و به گرگان و طبرستان رفت. عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمرو ابن زبیر و عبدالله بن عمرو بن عاص با وی بودند.^۲

برخی تصور کرده‌اند که گزارش اول، مرتبط به فتح خراسان است، اما این گفته پذیرفتنی نیست؛ زیرا طبری هر دو گزارش را ذیل فتح طبرستان ذکر کرده است و اگر گزارش اول به فتح خراسان مربوط می‌شد، باید ذیل فتح خراسان می‌آمد. از طرف دیگر، اگر کسی از عراق یا عربستان به سوی شرق ایران حرکت کند، گفته می‌شود به سوی خراسان می‌رود؛ به همین دلیل در گزارش اول، نام خراسان آمده و گفته شده: «آهنگ خراسان کرد» (پرید خراسان)؛ و از آن‌جا که مقصد نهایی، طبرستان بوده، در گزارش دوم نام طبرستان آمده است و گفته شده: «به گرگان و طبرستان آمد» (فأتی جرجان و طبرستان).

البته با بررسی سندی درمی‌یابیم که هر دو گزارش مخدوش است؛ زیرا علی بن مجاهد در منابع اهل سنت تضعیف شده^۳ و حنش بن مالک نیز مجهول

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۹.

۲. همان، ص ۲۷۰.

۳. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۰؛ و تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۷۰۲؛ جمال‌الدین

یوسف المزنی، تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۱۱۸-۱۱۹.

است.^۱ بنابراین، این گزارش حتی بر مبنای اهل سنت نیز صحیح نیست.

بلاذری نیز در جریان فتح طبرستان می نویسد:

گفته می شود دو پسر علی بن ابی طالب علیه السلام در این جنگ با وی همراه بودند. به قولی سعید، بی آن که از کسی فرمانی دریافت کند، از کوفه به قصد جنگ طبرستان رفت. و الله اعلم.^۲

چند ایراد بر این روایت، وارد است؛ از جمله:

۱. بلاذری نه تنها سندی برای این گزارش ذکر نکرده، بلکه آن را با تردید بیان کرده است؛ زیرا از فعل مجهول «یُقال» استفاده کرده است و یکی از کارکردهای فعل مجهول در ادبیات عرب، مشعر به ضعیف بودن مطلب است؛ یعنی خود نویسنده، به گزارش اعتماد ندارد.

۲. در ابتدای این روایت، بلاذری می گوید: «قالوا؛ گفته اند» که فعل ماضی است، آن گاه که به حضور حسین علیه السلام در طبرستان رسیده، می نویسد: «یقال؛ می گویند» که فعل مضارع - حال و آینده - است. یعنی قسمتی از گزارش در منابع قبل از بلاذری آمده و بلاذری گزارش را از آن ها نقل کرده است، ولی قسمت دوم که به حسین علیه السلام مربوط می شود در زمان حیات بلاذری گفته می شده است.

مقدسی نیز به این مطلب اشاره کرده،^۳ اما سندی بر گزارش خود نیاورده است. البته بر فرض صحت، او به صراحت از صلح در این فتح سخن می گوید

۱. علی بن محمد شمشاطی، الأنوار و محاسن الأشعار، ص ۹۸.

۲. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۶: «قالوا: ولی عثمان بن عفان رحمه الله سعید بن العاص أمية الكوفة في سنة تسع وعشرين... و... فيما يقال الحسن و الحسين ابنا علی بن ابی طالب علیه السلام، و قيل أيضا أن سعیدا غزا طبرستان بغير كتاب آتاه من أحد و قصد إليها من الكوفة؛ و الله أعلم».

۳. مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۱۹۸.

که نشان از عدم درگیری و کشتار است.

ابن فقیه مورخ نیز می‌گوید: «سعید از کوفه درآمد و به جهاد با طبرستان پرداخت. در این جنگ، حسن و حسین، دو فرزند علی علیه السلام با سعید بودند». ^۱ با کمی تأمل در این گزارش نیز به بی‌سند بودن آن پی می‌بریم؛ افزون بر این نویسنده در اینجا تنها به نام امام حسن و امام حسین علیهما السلام اشاره کرده و از دیگر مشاهیری که در گزارش طبری از آن‌ها یاد شده، ذکری به میان نمی‌آورد و این خود می‌تواند دلیل خاصی داشته باشد.

علاوه بر آنچه گذشت، دلایل دیگری نیز بر رد این نظر وجود دارد که به بعضی از آن‌ها اشاره خواهد شد:

شاهد اول: پیش از طبری (۳۱۰ق)، خلیفه بن خیاط (۲۴۰ق) ضمن نقل فتح طبرستان به دست سعید بن عاص، به حضور حسین علیه السلام اشاره‌ای نکرده ^۲ و یعقوبی (۲۹۲ق) نیز در وقایع سال سی‌ام اسمی از فتح طبرستان نیاورده و فقط به مسابقه سعید بن عاص، حاکم کوفه با عثمان بن عامر، حاکم مصر برای فتح خراسان اشاره کرده است. ^۳

شاهد دوم: علی علیه السلام در عصر خلافت خویش نیز از شرکت حسین علیه السلام در برخی میدان‌های جنگ جلوگیری می‌کردند. در برخی جنگ‌های دیگر که حسین علیه السلام حضور داشتند، امام علی علیه السلام مانع رفتن آنها به معرکه جنگ می‌شد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «از رفتن امام حسن و امام حسین علیهما السلام به میدان نبرد دریغ دارم تا مبادا با مرگ آن دو، نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع شود». ^۴ حال آن‌که

۱. ابن فقیه، البلدان، ص ۵۷۰.

۲. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، ص ۹۶.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۹.

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۴؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۹.

خود امام علی علیه‌السلام در صحنه جنگ حضور داشتند و فاصله چندانی میان ایشان و فرزندانشان نبود.

شاهد سوم: تمام روایات تاریخی که متعرض شرکت حسنین علیهم‌السلام در فتح طبرستان شده‌اند، ناظر به حضور آنان در فتوحات عصر عثمان هستند؛ عصری که علی علیه‌السلام بیشترین فاصله را با دستگاه خلافت داشت. این که در زمان دو خلیفه اول، علی علیه‌السلام بیشتر ملاحظه شرایط و خلفا را داشت؛ اما در زمان خلیفه سوم ملاحظات به حداقل رسیده بود. چگونه ممکن است در چنین شرایطی، امام علی علیه‌السلام اجازه دهند دو فرزندشان در فتوحات عصر خلیفه سوم شرکت کنند.

شاهد چهارم: سعید بن عاص یکی از دشمنان حضرت علی علیه‌السلام بود. وی علت حضور در جنگ جمل به نفع عایشه را، خارج کردن خلافت از دودمان عبدمناف عنوان می‌کند.^۱ بنابراین، سعید بن عاص یکی از دشمنان سرسخت اهل بیت بود و همراهی حسنین علیهم‌السلام تحت فرماندهی وی، آن هم به صورت سرباز بسیار مشکل است؛ همان طور که پیش از این اولیاءالله آملی نیز به این مطلب اشاره کرد.

نتیجه گیری

گزارش‌هایی که در منابع، از حضور حسنین علیهم‌السلام در فتح طبرستان سخن می‌گویند، همگی مخدوشند؛ و علاوه بر این، شواهد متعدد دیگری بر عدم حضور آن حضرات در این فتح وجود دارد.

به نظر می‌رسد به دلایل خاص مذهبی، نام این دو امام در این گزارش جعل شده است؛ چراکه از یک طرف همراهی ائمه علیهم‌السلام با خلفا را به نشان می‌دهند و

۱. ابوعلی ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۴۷۰.

از طرف دیگر تخریب شخصیت ائمه علیهم‌السلام در ایران، از طرف رقبای آنان پی‌ریزی می‌شود.

برخی با استناد به این گزارش‌های مخدوش، برآند تا حضور آنان در این فتوحات را قطعی جلوه دهند؛ حتی این گروه، به بیان عین گزارش‌های مخدوش بسنده نکرده و بر خلاف امانت‌داری در نقل، وانمود می‌کنند که امامان شیعه در کشتار مردم سهیم بوده‌اند؛ در صورتی که چنین برداشتی حتی از این گزارش‌های مخدوش نیز به دست نمی‌آید.

بازخوانی فرهنگ عاشورا

عبدالرحیم موگهی (شمیم)*

مقدمه

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام: «لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ بَعِيرٌ تَحْقِيقِيٌّ؛^۱ هیچ کوششی بدون تحقیق و حقیقت‌جویی سودی فراچنگ نیاورد».

پژوهش‌نمای و بترس از کمین سخن‌هر چه باشد به ژرفی به بین در جنبش نرم‌افزاری و نهضت تولید علم و در قلمرو تولیدات و فرآورده‌های دینی، دست‌کم به سه امر مهم باید توجه کافی و وافی داشت:

۱. جنبش تهذیب و پالایش علمی تولیدات دینی؛
۲. جنبش تصحیح و ویرایش علمی تولیدات دینی؛
۳. جنبش تحلیل و پردازش علمی تولیدات دینی.

هر فرهنگ‌بالنده و زاینده و سازنده در مسیر رشد و پیشرفت خود و تا رسیدن به سرمنزل مقصد و مقصود خویش، طبیعی است که با آسیب‌ها و کژی‌ها و ناصافی‌هایی روبه‌رو شود. از همین‌رو، بر فرهنگمداران و فرهنگبانان، نه فقط

* محقق و نویسنده.

۱. تمیمی آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۴۲، ح ۷۸۴۳.

شایسته، بلکه بایسته است در مرحلهٔ اول به آسیب‌شناسی و در مرحلهٔ دوم به آسیب‌زدایی پردازند و فرهنگ غنی‌شان را پاکیزه سازند و حقیقت‌ناب آن را برای خود و دیگران به ارمغان آورند.

فرهنگ شکوهمند و پیروزمند عاشورا نیز از این قاعده جدا و مستثنا نیست و هرگونه آسیب‌شناسی فرهنگ عاشورا و آسیب‌زدایی از آن، با روشی منطقی و محققانه و نیتی خالصانه و دلسوزانه، به بالندگی و زاینده‌گی و سازندگی هر چه بهتر و بیشتر آن کمک خواهد کرد و ریشهٔ درخت تنومند آن را گسترده‌تر و جاودانه‌تر خواهد ساخت.

آن‌چه مطالعه و ملاحظه خواهید کرد، بازخوانی فرهنگ عاشورا (تهذیب یا تصحیح یا تحلیل آن) است که با چنین هدف، روش و نیتی به قلم آمده است. امید می‌رود برای آنان که در پی حقیقت‌ناب و بدون کژتاب هستند و نمی‌خواهند آن را فدای عادت‌های فکری و نوستیزانهٔ عوام کنند، مقبول افتد و در نظر آید؛ البته محققان، مؤلفان و مبلغان ارجمند و اندیشه‌مند، این نکتهٔ مهم را فراروی خویش داشته باشند که اگر آن‌چه را در پی می‌آید، منطقی، مستدل و قابل قبول می‌دانند، فقط در ذهن و اندیشهٔ خویش نگه دارند و از بیان آن‌ها برای عوام و نوستیزان خودداری ورزند؛ مگر در مواردی که اطمینان دارند زمینهٔ پذیرش آن‌ها در مخاطبان کاملاً احساس می‌شود و احیاناً بازتاب منفی ندارد.

۱. إِنَّ الْحَيَوَةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ

از سخنانی که دارای مضمونی حماسی و انقلابی است و آن را به امام حسین علیه السلام نسبت می‌دهند، این است:

«إِنَّ الْحَيَوَةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ؛ زندگی جز عقیده و جهاد در راه آن، چیز دیگری

نیست.»

گفتنی است که این سخن، مصراع دوم از یک بیت و بدین گونه است:

قِفْ دُونَ رَأْيِكَ فِي الْحَيَاةِ مُجَاهِدًا إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ^۱

در زندگی، در راه عقیده‌ات ایستادگی و جهاد کن؛ زیرا زندگی جز عقیده و جهاد در راه آن، چیز دیگری نیست.

برخی گفته‌اند که سراینده این شعر، شاعر معاصر عرب، احمد شوقی (۱۸۶۸-۱۹۳۲م)، است؛ اما گوینده آن دقیقاً معلوم نیست که واقعاً چه کسی است.^۲

قابل یادسپاری است که در مقدمه کتاب فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام نیز چنین آمده است:

برخی از روایات، علی‌رغم اشتها آن، در هیچ‌یک از کتاب‌های بررسی شده دیده نشد؛ مانند: «إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ...»^۳.

شهید مرتضی مطهری رحمته الله به نکته‌ای نغز و پرمغز در این باره اشاره می‌کند: مطلبی می‌خواهم بگویم که شاید برای برخی ناراحت‌کننده باشد، چون بعضی از جوانان از شنیدن چیزی که برخلاف میلشان باشد، ناراحت می‌شوند. جمله‌ای به امام حسین علیه السلام منسوب شده است که نه معنایش درست است و نه در هیچ کتابی گفته شده که این جمله از امام حسین علیه السلام است و چهل - پنجاه سال هم بیشتر نیست که در دهان‌ها افتاده است. می‌گویند امام حسین علیه السلام

۱. محمود شریفی و دیگران، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۲۰؛ به نقل از: محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۱۸.

۲. مهدی پیشوایی، تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء علیه السلام، ج ۲، ص ۵۶۶. (با اندکی ویرایش)

۳. محمود شریفی و دیگران، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۲۰.

فرموده است: «إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَجِهَادٌ»؛ حیات یعنی داشتن یک عقیده و در راه آن عقیده جهاد کردن. نه؛ این با فکر فرنگی‌ها جور درمی‌آید که می‌گویند انسان باید عقیده‌ای داشته باشد و در راه آن عقیده بجنگد. قرآن از «حق» سخن به میان می‌آورد. جهاد و حیات، از نظر قرآن، یعنی حق‌پرستی و جهاد در راه حق؛ نه عقیده و جهاد در راه عقیده. عقیده ممکن است حق باشد و ممکن است باطل باشد. عقیده انعقاد است. هزاران انعقاد در ذهن انسان پیدا می‌شود. این مکتب دیگری غیر اسلام است که می‌گوید انسان باید بالاخره یک عقیده و آرمان و ایده‌ای داشته باشد و باید در راه آن آرمان هم، جهاد و کوشش کند؛ حال آن عقیده چیست؟ می‌گویند هر چه می‌خواهد باشد. قرآن حرف‌هایش خیلی حساب شده است. قرآن همیشه می‌گوید حق و جهاد در راه حق؛ نمی‌گوید عقیده و جهاد در راه عقیده. می‌گوید اول عقیده‌ات را باید اصلاح کنی. بسا هست که اولین جهاد تو، جهاد با خود عقیده‌ات است؛ اول باید با عقیده‌ات جهاد کنی و عقیده درست و صحیح و حق را به دست بیاوری؛ بعد که حق را کشف کردی، باید در راه حق جهاد کنی.^۱

۲. كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءٌ...

از سخنانی که گاه آن را از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام برمی‌شمرند، این جمله شعرگونه و مشهور است:

«كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءٌ وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءٌ؛ هر روزی، خود، عاشوراست؛ هر

زمین، خود، کربلاست.»

البته گاه نیز عبارت «كُلُّ شَهْرٍ مُحَرَّمٌ؛ هر ماه هم است محرم» را به آن

۱. مرتضی مطهری، انسان کامل، ص ۱۳۰-۱۳۱.

می‌افزایند؛ ولی باید توجه داشت که مضمون آن، در سروده محمد بن سعید بوصیری، از شاعران قرن هفتم هجری قمری، در رثای امام حسین و یارانش علیهم‌السلام بدین‌گونه آمده است:

كُلُّ يَوْمٍ وَ كُلُّ أَرْضٍ لِكَرْبِي فِيهِمْ كَرْبَلَاءُ وَ عَاشُورَاءُ

هر روز و هر سرزمینی، به دلیل اندوه من بر مصیبت آنان، کربلا و عاشورا است.

احتمالاً همین شعر ریشه اصلی آن جمله مشهور باشد. (رجوع کنید اعیان‌الشیعة، سید محسن امین، ج ۱، ص ۶۲۵ و الدرّ النضید، سید محسن امین، ص ۱۸).^۱

۳. إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِم...

از سخنان مشهور و خوش‌محتوایی که به امام حسین علیه‌السلام نسبت می‌دهند، این است:

«إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِم إِلَّا بِقَتْلِ يَاسِيُوفَ خُدَيْنِي؛ اگر دین محمد جز با جان‌سپاری من استوار و ماندگار نمی‌ماند، ای شمشیرها! بیایید و مرا در آغوش خویش بگیرید.»

در کتاب دایرة‌المعارف تشیع این چنین آمده و نوشته شده است:

شیخ محسن (۱۲۳۵-۱۳۰۵ق)، فرزند حاج محمد حویزی حائری آل‌ابی‌الحب، از اعظام خطبا و شعرای شیعه و صاحب دیوان شعری به نام الحائریات و قصیده معروفی است که آن را در مجالس حسینی در سراسر جهان تشیع می‌خوانند و زبان حال ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام است و دو بیت اول آن

۱. محمد مهدی ری‌شهری [و دیگران]، شهادت‌نامه امام حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۸۰۶، پاورقی یک.

قصیده چنین است:
 أَعْطَيْتُ رَبِّي مُؤْتَقًا لَا يَنْتَهَى
 إِلَّا بِقَتْلِي فَاصْعَدِي وَ ذَرِينِي
 إِنْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِم
 إِلَّا بِقَتْلِي يَا سَيُوفُ خُذِينِي^۱

همچنین در مقدمه کتاب فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام گفته شده است که عبارت «إِنْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ...» از امام حسین علیه السلام نیست و به نقل از کتاب ثراث کربلا، سلمان آل طعمه، ص ۸۶، از شاعری به نام شیخ محسن ابوالحَبّ^۲ است که در سال ۱۳۰۵ هجری قمری درگذشته است.^۳

در همین کتاب فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام نیز آمده است:
 مرحوم سید محسن امین - در جلد اول، ص ۵۸۱، کتاب وزین اعیان الشیعة -
 این جمله را زبان حال امام دانسته است.^۴

۴. اسب ذوالجناح

در بعضی از کتاب‌ها و نوشته‌ها آمده و میان مردم نیز مشهور شده است که نام اسب امام حسین علیه السلام ذوالجناح بوده است. قابل گفتن است که در زبان عربی واژه جَنَاح - نه جِنَاح یا جَنَاح - به معنای بال، و ذوالجناح نیز به معنای بالدار است و عرب‌ها به اسبی که چابک و تیزرو و راهوار باشد، ذوالجَنَاح می‌گویند.

۱. احمد صدر حاج سیدجوادی و دیگران، دایرةالمعارف شیعی، ج ۱، ص ۱۳۷ (با اندکی ویرایش).
۲. شیخ محسن بن محمد حویزی حاتری، معروف به ابوالحَبّ حویزی، در دیوان خود، با عنوان دیوان ابی‌الحَبّ، ص ۱۶۱، آن را از زبان امام حسین علیه السلام گفته است. (تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء علیه السلام، گروهی از تاریخ‌پژوهان، زیر نظر مهدی پیشوایی، ج ۲، ص ۵۶۷).
۳. محمود شریفی [و دیگران]، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۲۰ و نیز پاورقی دوم صفحه بیست.
۴. مهدی پیشوایی، تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء علیه السلام، ج ۲، ص ۵۶۷.

بنابراین، چون اسب امام حسین علیه السلام دارای ویژگی‌های پیشین بوده، به ذوالجناح معروف و مشهور شده است؛ همچنان که حاج میرزا حسین نوری، از محدثان بزرگ شیعه، چنین می‌نویسد:

در مقاتل معتمد موجود است که اول صبح عاشورا، پس از آرایش صفوف، حضرت [امام حسین علیه السلام] بر شتری سوار شدند و آن خطبه بلیغه را به جهت اتمام حجت خواندند. آن گاه فرود آمدند و بر اسبی سوار شدند که به آن مُرْتَجِز [خوش رَجَز و خوش شیهه] می‌گفتند و در آلسنه عوام به ذوالجناح معروف شده است و تا آخر کار سوار بودند.^۱

در این زمینه به دو نکته دیگر شایسته است که اشاره شود:

۱. اگر در برخی از متون دینی، مانند زیاتنامه‌ها، از واژه «جواد» برای اسب امام حسین علیه السلام استفاده شده است، به معنای این نیست که نام این اسب، جواد بوده است؛ بلکه عرب‌ها برای حیوان اسب از واژه‌های گوناگونی، مانند جواد، استفاده می‌کنند، همان‌گونه که گاه برای آن، واژه فرَس را به کار می‌برند.

۲. در برخی از منابع و نوشته‌های تاریخی، گفته شده که اسب امام حسین علیه السلام در روز عاشورا همان اسب مخصوص پیامبر عزیز خدا صلی الله علیه و آله بوده؛ زیرا نام اسب پیامبر ذوالجناح است. این سخن به نظر درست نمی‌آید؛ زیرا عمر متوسط اسب حدود ۲۷ سال و حداکثر ۳۰-۳۵ سال است. از سوی دیگر، رحلت پیامبر به سال ۱۱ هجری قمری و شهادت امام حسین علیه السلام نیز به سال ۶۱ هجری قمری اتفاق افتاده است. اگر حتی فرض شود این اسب در همان سال رحلت پیامبر به دنیا آمده که چنین چیزی نیز خیلی بعید است، عمر آن تا روز

۱. میرزا حسین نوری، لؤلؤ و مرجان، ص ۱۷۸. (با اندکی ویرایش)

شهادت امام حسین علیه السلام باید ۵۰ سال باشد و این بسیار فراتر از حتی حداکثر عمر اسب خواهد بود که ۳۵ سال است. نتیجه آنکه چنانچه به اسب امام حسین علیه السلام از آن جهت که چابک و تیزرو بوده است، ذوالجناح گفته شود، مانعی ندارد، اما اگر از آن رو ذوالجناح گفته شود که اسب همان اسب پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، صحیح نیست.

۳. در کتاب تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء علیه السلام چنین آمده است:

این که در محافل و مجالس کنونی معروف شده که نام اسب آن حضرت، ذوالجناح بوده است، مستند به سند کهنی نیست. تنها یکی از سیره‌نویسانِ اوایل قرن پنجم، به نام ابوسعید واعظ خرگوشی (۴۰۶ق)، در گزارشی به نقل از ابن عباس، نام اسب پیامبر صلی الله علیه و آله را ذوالجناح دانسته است.^۱ حضور این اسب در کربلا مشروط به آن است که ذوالجناح پنجاه سال یا بیشتر عمر کرده باشد؛ اما افزون بر آن چه دربارهٔ عمر طبیعی اسب [۲۷سال] گفتیم، هیچ گزارش تاریخی، حاکی از زنده بودن ذوالجناح تا عصر امام حسین علیه السلام در دست نیست... بررسی‌ها نشان می‌دهد که این موضوع سابقه‌ای بیش از پنج قرن ندارد. گویا نخستین نگاشته‌ای که نام اسب امام را ذوالجناح عنوان کرده، کتاب روضه الشهداء، تألیف ملاحسین واعظ کاشفی، است. وی در چندجا از اسب امام به این نام یاد کرده است.^۲... سپس این نام کم‌کم به مقتل‌های قرون بعدی، به‌ویژه به متون تعزیه و اشعار

۱. ابوسعید واعظ خرگوشی، شرف‌النبی صلی الله علیه و آله، ص ۳۵۹.

۲. ملاحسین واعظ کاشفی، روضه الشهداء، ص ۳۴۴ و ۳۴۷ و ۳۵۳.

برخی از شعرایی که درباره عاشورا شعر می‌سرودند، راه یافت.^۱

۵. حج نیمه تمام امام حسین علیه السلام

از بعضی شنیده یا در برخی از کتاب‌ها خوانده‌اید که چون امام حسین علیه السلام متوجه شد مأموران یزید می‌خواهند او را در حرم امن الاهی بکشند و خونش را در خانه خدا بریزند، حج خود را ناقص و نیمه‌تمام رها کرد و آن را به عمره مفرده تبدیل ساخت و سپس از احرام خارج و به سوی کربلا رهسپار شد.

به یاد سپردنی است شماری عقیده دارند که موضوع این‌گونه نبوده است؛ بلکه امام حسین علیه السلام از همان آغاز به نیت عمره مفرده احرام بسته بود و پس از آن که عمره مفرده خویش را تمام کرد، از احرام خارج شد و از مکه به سوی کربلا حرکت کرد. بنابراین، امام حسین علیه السلام اصلاً حج خود را تبدیل نکرده و در آن تغییری نداده است.

شایان ذکر است که به طور کلی، هر مسلمانی می‌تواند در ماه‌های حج (شوال، ذی‌قعدة و ذیحجه)، به نیت عمره مفرده، احرام حج ببندد و پس از آن که عمره مفرده خود را تمام کرد، می‌تواند به هر جا که خواست برود؛ یا این که می‌تواند احرامی را که به نیت عمره مفرده بسته است، به عمره تمتع تبدیل کند و اعمال حج را به جا آورد.^۲

در حدیثی نیز نقل شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدند آیا انسان می‌تواند در ماه‌های حج، احرام عمره ببندد و پس از تمام کردن عمره خود به

۱. مهدی پیشوایی، تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء علیه السلام، ج ۲، ص ۵۶۲-۵۶۴. (با اندکی ویرایش).

۲. برگرفته است: محمد صحتی سردرودی، تحریف‌شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین علیه السلام، ص ۱۳۷-

۱۳۹ و سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء علیه السلام، ص ۳۹.

شهر و دیارش برگردد؟ حضرت در پاسخ می‌فرمایند که اشکالی ندارد؛ زیرا حسین بن علی علیه‌السلام نیز در روز ترویبه (روز هشتم ماه ذی‌حجه) و در حالی که احرام عمره بسته بود، از احرام خارج شد و به سوی عراق حرکت کرد.^۱

در حدیث دیگری نیز امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند که امام حسین علیه‌السلام در ماه ذی‌حجه در حال عمره بود و سپس در روز ترویبه و در حالی که مردم به طرف منی می‌رفتند، به سوی عراق رهسپار شد؛ زیرا کسی که نمی‌خواهد اعمال حج را به جا آورد، می‌تواند در ماه ذی‌حجه، عمرهٔ مفرده را انجام دهد.^۲

۱. محمد خُر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۴۶.

۲. پیشین.

خاطره‌ها و تجربه‌های تبلیغی

آثار توکل در تبلیغ

در دوران طلبگی دریافته بودم اگر کاری با توکل بر پروردگار شروع شود، آن کار به نتیجه می‌رسد؛ و اگر توکلی در آن نباشد، بالاخره آن کار ناقص می‌شود و به نفع انسان نیست. این دریافتی بود که آن روزها داشتم و در اثبات این موضوع، خاطراتی در ذهن دارم که برایم سرمشق شده‌اند و به یکی دو مورد اشاره می‌کنم.

در گذشته رسم طلاب این بود که برای تبلیغ و همچنین برای فراهم آوردن کمک‌هزینه زندگی به مسافرت تبلیغی می‌رفتند. ایام محرم، آخر صفر و ماه رمضان که جمعاً حدود دو ماه می‌شد. این یک کار مرسوم بود؛ زیرا در آن روزگار شهریه طلاب به حدی کم بود که حتی برای نان و پنیر هم کافی نبود. در چنین اوضاع و احوالی، بین سال‌های ۱۳۳۸-۱۳۳۹ ه.ش. یک سال تصمیم گرفتم به ساری سفر کنم و آن‌جا اگر زمینه‌ای پیدا شد، به منبر بروم. آن روزها با مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین آقا میرزاحسن آقای نوری همدانی، برادر مکرم استاد بزرگوار حضرت آیت‌الله آقا میرزااحسین نوری همدانی، رفاقت بسیار صمیمانه‌ای داشتیم. چنان با هم رفیق بودیم که اگر چند روز از هم دور می‌ماندیم، هر دو گرفتار اندوهی عظیم می‌شدیم. در آن روزگار، ایشان در دفتر

حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی، کتاب رجال ایشان را می‌نوشتند و در آن‌جا مقام و عظمتی داشتند. وقتی فهمیدند که من می‌خواهم در ساری به منبر بروم، نامه‌ای از دفتر گرفتند و گفتند برای این‌که آن‌جا غریب نباشید، با این نامه بروید. آن نامه را خطاب به یکی از علمای ساری نوشتند که نام ایشان را نمی‌برم، چون چندان محبتی از ایشان ندیدم و مبادا خدای ناکرده سوء ادبی بشود. خیلی پشت گرم بودم که از دفتر حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی، تنها مرجع تقلید عالم تشیع، نامه‌ای دارم و دیگر از توکل به پروردگار غافل ماندم.

در ساری به سراغ آن عالمی که نامه خطاب به او نوشته شده بود، رفتم. گفتند به مسافرت رفته است و سه روز دیگر برمی‌گردد. با این‌که در دهه اول محرم، مجالس زیادی بر پا می‌شود ولی به امید آن‌که آن عالم بتواند جای خوبی برایم پیدا کند، منبر نرفتم و سه روز صبر کردم. آن بزرگوار که از سفر برگشتند، نامه را بردم و ایشان بعد از خواندن نامه گفت: «خیالتان راحت باشد. محلات اطراف ساری جاهای بسیار خوبی است، شما را فردا پس فردا، آن‌جا می‌فرستم». ولی هر روز به روز دیگر افتاد و دهه محرم تمام شد. دست آخر برای خداحافظی با آن مرد عالم رفتم. با اصرار پاکتی به من داد که وقتی داخل آن را نگاه کردم، دیدم کرایه ساری تا قم است. خودم فهمیدم این تنبیهی از طرف خدا بوده است؛ چون توکلم به غیر او بود و کار با شکست مواجه شد.

این قضیه گذشت و این سفر اول محرم به ناکامی رسید تا پانزدهم صفر شد؛ این بار قصد کردم اشتباهات قبل را تکرار نکنم. برای چند شهر استخاره گرفتم، که اقلید شیراز خوب آمد. شبی که می‌خواستم حرکت کنم، با یکی از علمای مشهور شیراز برخورد کردم. گفت: عازم کجایی؟ گفتم: اقلید. گفت: من با روحانی آن‌جا آشنا و دوست هستم. یک نامه سفارشی برای شما می‌نویسم (باز

خاطرات گذشته در حال تکرار بود). من هم با کمال شدت، ممانعت کردم و گفتم: نه احتیاجی به نامه نیست. گفت: «آشنا داری؟ قبلاً به آن منطقه رفته‌ای؟» گفتم: نه؛ ولی به نامه نیاز ندارم. هر چه اصرار کرد، قبول نکردم و حرکت کردم. از قم به اصفهان و از اصفهان به آباء شیراز رفتم. در آباء سراغ ماشین اقلید را گرفتم. گفتند: اتوبوسی دارد که تا نیم‌ساعت دیگر حرکت می‌کند. رفتم دیدم آن قدر مسافر در اتوبوس نشسته که حتی وسط این اتوبوس هم پر از جمعیت است. ولی فقط صندلی دوم، کنار شخصی موقر خالی بود. تعجب کردم که چرا مردم نشسته‌اند. با خود گفتم می‌نشینم، اگر گفتند جای کسی است، بلند می‌شوم. البته بعدها فهمیدم شخص کنار من سرپرست آموزش و پرورش شهرستان اقلید بوده که به احترام او، کسی را کنار او نشانده بودند. وقتی وارد اقلید شدیم، تقریباً پاسی از شب گذشته بود. در این فکر بودم که باید به حوزه علمیه بروم یا مسافرخانه. ولی در این شهر غریب بودم و جایی را بلد نبودم. به فکر آمد که از بغل دستی‌ام پرسم، ولی خلاف توکل دانستم. تا ماشین ایستاد، دیدم جمعیت زیادی به استقبال این مسئول عالی‌رتبه آمدند. یک دفعه به یکی از اهالی گفتم: ساک حاج‌آقا رو ببر خونه ما! من که خیلی تعجب کرده بودم، عذرخواهی کردم و گفتم: مزاحم شما نمی‌شوم. ولی با اصرار ایشان به منزلشان رفتم. منزل بزرگ و مجللی داشتند. بعد از شروع مراسم صفر، هر جا که سخنرانی داشتم، ایشان شرکت می‌کردند و جمعیت زیادی به سبب حضور ایشان، جمع می‌شد. خلاصه خیلی در این مدت به بنده لطف کردند. همه این امتیازات، برای توکل به خود کریم بود، نه توکل به عبدالکریم!^۱

۱. محمد قبادی، خاطرات حجت‌الاسلام و المسلمین محمدحسین بهجتی، ص ۳۱-۳۶.

خاطره علامه جعفری

برای شرکت در محفلی علمی به تبریز رفتم. مجلس در مسجدی برگزار شده بود و علما و طلاب و دانشجویان فراوانی حضور پیدا کرده بودند. وقتی به سوی منبر می‌رفتم، مردی روستایی سر راهم قرار گرفت و به من گفت: «طبق سنوات گذشته، در روستایمان یک دهه مجلس روضه‌خوانی داریم؛ ولی برای آن، واعظ نیافته‌ایم. می‌توانم از شما برای سخنرانی دعوت کنم؟» به او پاسخ دادم که فرصت این کار را ندارم؛ و به دنبال این سخن، بر فراز منبر قرار گرفتم. در همان اوایل منبر، شروع به تلاوت سوره قدر کردم. آیه اول را خواندم؛ ولی هر چه فکر کردم، ادامه سوره به خاطر من نیامد. مجدداً از بسم‌الله شروع کردم و آیه اول را تکرار کردم؛ ولی هر چه به ذهنم فشار آوردم، نتوانستم سوره را ادامه دهم.

در این هنگام، از میان جمعیت صدای آن مرد روستایی را شنیدم که آیه دوم را خواند و من توانستم با یادآوری او سوره را تمام کنم.

بعد از سخنرانی، بلافاصله مرد روستایی را صدا کردم و به او گفتم: «حتماً یک دهه به مجلس روضه‌خوانی روستای شما خواهیم آمد و پیرو آن، ده روز به طور کامل در روستای آن مرد اقامت گزیدم».^۱

این روضه‌ها را نخوان جوان مرگ می‌شوی!

در اوائل طلبگی زمانی که جامع‌المقدمات می‌خواندم در بعضی از مجالس روضه شرکت می‌کردم. یکی از آن مجالس در تیمچه ملک در بازار بزرگ اصفهان بود. یکی از وعظ روضه‌ای خواند که مرا تحت تأثیر قرار داد و لذا آن را «طابق النعل بالنعل» حفظ کردم.

۱. سیدمحمدرضا غیائی کرمانی، ابن‌سینای زمان، ص ۷۸-۷۹.

مَدَّتِي بعد در خیابان ملک، مسجد ملک روضه بود و منبری نیامده بود به همین جهت یکی از امنای مسجد که، همسایه ما بود به دنبال من فرستاد که من منبر بروم.

بنده هم دعوت او را پذیرفتم اما به مجرد این‌که روی منبر نشستم مرحوم حجت الاسلام والمسلمین «حسام الواعظین^۱» وارد شد و در جای خود نشست و من همان روضه‌ای را که حفظ کرده بودم، خواندم. اتفاقاً حال بسیار خوبی ایجاد کرد، به طوری که صدای ضجّه زنان بلند شد. مرحوم حسام نیز تا آخر گوش می‌دادند. وقتی از منبر پایین آمدم، ایشان در مقابل مردم فرمود: «طَيَّبَ اللَّهُ أَنْفُسَكُمْ وَ جَعَلَ اللَّهُ الْجَنَّةَ مَشَاكُمْ؛ خداوند نفس‌های شما را پاکیزه گرداند و بهشت را جایگاه شما قرار دهد.»

با این تشویق من گمان کردم روضه‌ام صحیح و درست بوده است. بعد از من ایشان منبر رفتند و بنده پای منبر ایشان نشستم و در پایان به همراه ایشان از جلسه خارج شدم تا این‌که به جای خلوتی رسیدیم و دیگر کسی ایشان را همراهی نمی‌کرد. در این لحظه رو به من کردند و فرمودند: بچه دیگر این روضه‌ها را نخوان، جوان مرگ می‌شوی.

آن تشویق در مقابل مردم و این تذکر در جای خلوت مرا به فکر فرو برد که ضمن این‌که بیان مصائب اهل بیت عليهم السلام و روضه‌خوانی چیز بسیار پرارزشی است، اما اهل منبر باید مراقب باشند که قبل از منبر مطالعه کرده و مطالب را بررسی و تدارک کنند، سپس منبر روند و نباید به شنیده‌ها اکتفا کنند؛ زیرا هر چیزی که می‌شنویم معلوم نیست صحیح و مطابق واقع باشد؛^۲ و اصلاً ممکن

۱. از وعاظ معروف اصفهان.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حَسْبُكَ مِنَ الْكُذِبِ أَنْ تُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ: برای دروغ‌گویی تو همین بس که هر چه می‌شنوی بازگو کنی.» ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۲۲.

است آن مطلب چنان با شأن اهل بیت ناسازگار باشد که عمر انسان را کوتاه و گوینده را جوان مرگ کند.^۱

معجزه در کلاس

یکی از دل‌مشغولی‌های حقیر به هنگام تنظیم مباحث کلاس، این است که در موردی که بحث اقتضا می‌کند، با بیان حکایت یا نکته‌ای، حالت معنوی و هشدار اخلاقی در کلاس ایجاد کنم و در واقع، با تدریس مباحث اخلاقی و عقیدتی، تأثیر آن را روی متربی ببینم. از این رو، تغییر حالات متربی برایم مایه خوشحالی و ابتهاج بوده و هست. خوشبختانه در یکی از کلاس‌ها خواسته‌ام برآورده شد. شرح ماجرا از این قرار است:

«ساعت اول به کلاس برادران برای تدریس درس عقاید، با موضوع «معاد» رفتم و با خواندن حدیثی درس را شروع کردم. دقایقی نگذشت که دیدم از دیدگان یکی از متربیان، بی‌اختیار و با آرامی، سرشک اشک جاری شد و تا پایان کلاس، روی گونه‌های او از آب چشمانش لبریز بود. سرانجام کلاس به اتمام رسید و زنگ استراحت همه را به فضای بیرون کلاس کشاند. بعد از استراحت، مجدداً به همان کلاس برای تدریس درس سیاسی که درباره «تهاجم فرهنگی و آثار آن» بود، رفتم و درس را شروع کردم. هنوز لحظاتی نگذشته و فهرست مباحث را به صورت کامل بر تخته ترسیم نکرده بودم که مجدداً سیلاب اشک از گونه‌های متربی، در دل حقیر موجی از شادی توأم با احساس غرور ایجاد کرد. با خود می‌گفتم سرانجام در ایام مریگیری توانستم احساسات و عواطف یک متربی را تحت تأثیر قرار دهم، به نحوی که با یادآوری مطالب ساعت قبل،

۱. محمد علوی منش، گذری بر خاطرات حاج شیخ محمد مداح الحسینی، ص ۷۶.

مجدداً در حال خوش روحی فرو رفته است. این شادی تا پایان کلاس، شب‌نم خود را بر شاخه‌های درخت خیالات من می‌ریخت. سرانجام وقت کلاس تمام شد. بیرون از کلاس نزد او رفتم و گفتم: فلانی، مثل این که از بحث صبح خیلی تحت تأثیر قرار گرفتی! او با حالتی توأم با خجالت و با آرامی گفت: «استاد ببخشید، چشمان من حساسیت دارد؛ و هرگاه به تخته نگاه می‌کنم، بی‌اختیار تا مدتی ریزش اشک دارم!!!»

چنان در خود فرو رفتم که به یک‌باره کاخ خیالاتم فرو ریخت و متوجه شدم که بدون یک مراقبت کامل و تقوا و تهذیب لازم، نمی‌توان انتظار معجزه‌ای در تحول روحی افراد داشت.^۱

اخراج از روستا

سال ۱۳۵۶ برای تبلیغ به اطراف شیراز رفته بودم. این روستا در دو طرف جاده بود؛ ده بالا و ده پایین. در ده بالا یک روحانی از اهواز دعوت کرده بودند که از شاگردان آیت‌الله بهبهانی بود.

روز اول که در روستا اقامت کردیم، اهالی روستا با روی خوش استقبال کردند؛ ولی نمی‌دانم چه شد که شب مرا از روستا بیرون انداختند. ساعت ۱۰ شب بود، هوا بارانی و بسیار سرد بود. هر چه اصرار کردم که بگذارید امشب بمانم، فردا خودم می‌روم، قبول نکردند.

بعداً متوجه شدم که پاسگاه به آن‌ها اعلام کرده که چون روحانی غریبه است و از شهر آمده، حق اسکان ندارد و هر کسی که او را به خانه پناه بدهد، پیگرد قانونی دارد. مردم هم حسابی ترسیده بودند.

۱. ابوالقاسم بخشیان، فصل‌نامهٔ مربیان، ص ۱۵۸.

بالاخره وقتی دیدم کسی مرا به خانه‌اش راه نداد، از روستا دور شدم. شدت باران مرا به قبرستان روستا کشاند. در قبرستان یک مقبره آهنی پیدا کردم که روی قبری قرار داشت. زیر آن مقبره پناه گرفتم؛ و هر چه لباس در ساک داشتم، پوشیدم تا بتوانم سرما را تا صبح تحمل کنم. وقتی دیدم گرگ‌ها به طرف قبرستان آمدند، وحشت تمام وجودم را فرا گرفت. یاد صحبت‌های مادرم افتادم که در ایام کودکی می‌گفت: «گرگ‌ها با سادات کاری ندارند».

ناخودآگاه گفتم: خدایا من برای رضای تو آمده‌ام؛ و لطف خدا شامل حالم شد. آن شب تا صبح در داخل آن مقبره آهنی بودم و تا پاسی از شب، گرگ‌ها هم در کنار آن قبر، آرام نشستند.

فردا به روستا برگشتم و اهل روستا اعلام کردند تا به پاسگاه تعهد ندهی و پاسگاه به ما اجازه ندهد، ما نمی‌توانیم شما را به منزل خود راه دهیم. بالاخره جوانی نزد من آمد و گفت: سید! توی این روستا خانمی هست که اگر شما ایشان را ببینید کار حل می‌شود؛ چون او رئیس این روستا است. اگر او با مردم یا پاسگاه صحبت کند، حرفش را گوش می‌دهند. ولی از شانس بد ما، این خانم در روستا نبود. ناچار شدم سه شب دیگر با آن شرایط سخت در قبرستان بخوابم! روز چهارم بود که آن خانم وارد روستا شد. خودش مردم را در مسجد جمع کرده بود و به مردم گفته بود وای بر شما با این بی‌حرمتی که به سید کردید! از این به بعد، هر خانه‌ای که سید انتخاب کند، می‌رود و هیچ‌کس حق ندارد مانع فعالیت تبلیغی او بشود.

بنده چون دوست نداشتم به اجبار وارد منزلی بشوم، به مسجد رفتم و دو رکعت نماز توسل به امام زمان علیه السلام خواندم و گفتم آقا جان خودتان کار تبلیغی مرا درست کنید. بعد از اتمام دعا طوری شد که مردم خودشان می‌آمدند دعوت

می‌کردند و روز آخر به عده‌ای هم نوبت نرسید.

روز یازدهم محرم خبر رسید مأموران پاسگاه برای دستگیری بنده آمده‌اند. روستاییانی که مرا به داخل خانه‌هایشان راه نمی‌دادند، حالا برای فراری دادن من از دست مأموران بسیج شده بودند! مردم روستا مرا در داخل یک تریلی استتار کردند و از روستا خارج کردند و چند روستا آن طرف‌تر پیاده شدم و با یک کامیون که احشام را بار می‌کرد، به طرف شهر برگشتم.^۱

برندهٔ ربع سکه

سال دوم تبلیغ بود. مردم روستایی که در آن ساکن بودم، درخواست کردند در ماه مبارک رمضان، روحانی آن‌ها باشم. چند شب از ماه مبارک گذشت و در مسجد خبری از استقبال جوانان نشد. به ذهنم خطور کرد که برای شرکت هر چه بیشتر آن‌ها مسابقه‌ای برگزار کنم. مسابقه از این قرار بود که تعدادی سؤال برای آن‌ها بگویم. جواب سؤالات هم در لابه‌لای سخنرانی شب‌ها و یا ظهرها گفته شود. جوایز خوبی هم از ربع سکه، قرآن، مفاتیح و قاب، به هزینهٔ خودم به آن‌ها بدهم. قرار شد جوایز در روز عید فطر، بعد از نماز به برندگان تقدیم شود.

شب بعد، حدود ۳۰ تا ۴۰ نفر در مسجد برای شرکت در مسابقه شرکت داشتند و این روش سبب شد استقبال خوبی از مراسم بشود.

خانمی با تحصیلات عالی در مسابقه شرکت کردند و چون تحصیلات ایشان تاریخ بود، بهترین جواب‌ها را داده بودند و برندهٔ ربع سکه شدند. بعد از این تبلیغ موفق، توفیق زیارت امام رضا علیه السلام حاصل شد و از آقا خواستم مورد مناسبی برای ازدواج قسمت من کند. اولین روزی که از مشهد برگشتم، مادرم

۱. خاطرهٔ حجت‌الاسلام طباطبایی؛ به نقل از: سیدمحسن میرسندسی، گوهرهای تبلیغ، ص ۶۹-۷۰.

گفت مورد مناسبی پیدا کرده‌ایم. وقتی به خواستگاری رفتیم، دیدم همان دختر مؤمنی است که ربع سکه را برنده شده بود! خلاصه این خواستگاری به ازدواج منتهی شد و جالب این‌که ربع سکه دوباره به خودم برگردانده شد!

کتابنامه

قرآن کریم.

۱. نهج البلاغه، گردآوری محمد بن الحسن شریف رضی، تدوین صبحی صالح، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، مصر: ۱۳۸۵ ه.ق.
۲. _____، شرح نهج البلاغه، قم: منشورات آية الله العظمى مرعشى النجفی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۳. ابن ابی طاهر، احمد، بلاغات النساء، قم: الشریف الرضی، چاپ اول، بی تا.
۴. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، الكامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، ۱۳۸۵ ه.ق.
۵. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، تهران: پدیده خاور، دوم، ۱۳۶۶ ه.ش.
۶. ابن حبان، الثقات، هند - حیدرآباد دکن: دائرة المعارف العثمانیة، چاپ اول، ۱۳۹۳ ه.ق.
۷. ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ه.ق.
۸. _____، تهذیب التهذیب، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۴ ه.ق.
۹. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، قم: انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه.ق.
۱۰. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال، دار الکتب الإسلامیة، تهران: چاپ دوم، ۱۴۰۹ ه.ق.
۱۱. _____، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه محمد رحمتی شهرضا، قم: انتشارات کریمه اهل بیت، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ه.ش.
۱۲. _____، اللّهُوف علی قتلی الطّفوف (المّلهوف علی قتلی الطّفوف)، ترجمه احمد فهری، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۸۵ ه.ش.
۱۳. ابن فقیه، ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، البلدان، تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب، اول، ۱۴۱۶ ه.ق.
۱۴. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، تصحیح عبدالحسین امینی، نجف اشرف: دار المرتضویة، چاپ اول، ۱۳۵۶ ه.ش.

۱۵. _____، کامل الزیارات، قم: نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه.ش.
۱۶. _____، کامل الزیارات، نجف اشرف: دار المرتضویة، چاپ اول، ۱۳۵۶ ه.ش.
۱۷. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، **البدایة و النهایة**، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۸. ابن مسکویه، ابوعلی الرازی، **تجارب الامم**، تهران: سروش، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه.ش.
۱۹. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، **المزار الكبير (لابن المشهدی)**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه.ق.
۲۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه.ق.
۲۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت: دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ه.ق.
۲۲. _____، **لسان العرب**، قم: نشر ادب الحوزة، ۱۴۰۵ ه.ق.
۲۳. ابوسعید ابوالخیر، رباعیات، رباعی ۲۱۱.
۲۴. ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی، **وقعة الطفّ**، تصحیح محمد هادی یوسفی غروی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ه.ق.
۲۵. احمدی، محمدرضا، **خاطرات حجت الاسلام و المسلمین محمد افشاری**، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰ ه.ش.
۲۶. احمدی میانجی، علی، **مکاتیب الأئمة علیهم السلام**، قم: دار الحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۶ ه.ق.
۲۷. اربلی، علی بن عیسی، **کشف الغمة فی معرفة الأئمة**، مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم، تبریز: بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه.ق.
۲۸. ازهری، محمد بن احمد، **تهذیب اللغة**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه.ق.
۲۹. امام خمینی، روح الله، **توضیح المسائل (المحشی للإمام الخمينی رحمته الله)**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ هشتم، ۱۴۲۴ ه.ق.
۳۰. _____، **صحیفه امام خمینی**، تهران: مرکز تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ه.ش.

۳۱. آصفی، محمدی مهدی، فی رحاب عاشورا، عراق: مجمع اهل البيت عليهم السلام فی العراق، چاپ سوم، ۱۴۳۱ هـ.ق.
۳۲. آملی، اولیاء الله محمد بن حسن، تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ هـ.ش.
۳۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، تحقیق محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.
۳۴. بخشیان، ابوالقاسم، فصل نامه مریبان، پاییز ۱۳۸۰ هـ.ش.
۳۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ هـ.ق.
۳۶. بستانی، فؤاد افرا؛ رضا مهبیار، فرهنگ ابجدی عربی فارسی، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ هـ.ش.
۳۷. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، بیروت: دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۳۸. _____، فتوح البلدان، بیروت: دار و مكتبة الهلال، ۱۹۸۸ م.
۳۹. بنت الشاطن، عایشه، بطله کربلا زینب بنت الزهراء، بیروت: دار الاندلس، چاپ سوم، ۱۹۶۱ م.
۴۰. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ترجمه محمد علی انصاری، ویرایش و تصحیح مهدی انصاری قمی، قم: مؤسسه انتشارات امام عصر عليه السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۲ هـ.ش.
۴۱. _____، غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح سید مهدی رجائی، قم: دار الکتب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۴۲. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ ششم، ۱۳۹۰ هـ.ش.
۴۳. _____، توصیه‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها در محضر آیت الله جوادی آملی، انتشارات معارف، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ.ش.
۴۴. ج. _____، شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، قم: چاپ اسراء، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۱ هـ.ش.
۴۵. _____، مراحل اخلاق در قرآن، قم: نشر اسراء، ۱۳۷۸ هـ.ش.

۴۶. حاج سیدجوادی، احمد صدر؛ و دیگران، دایرةالمعارف تشیع، ۱۶جلد [؟]، تهران: انتشارات مؤسسه دایرةالمعارف تشیع، چاپ دوم، ۱۳۷۲ ه.ش.
۴۷. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.
۴۸. حُرّ عاملی، محمد، وسائل الشیعة، ۲۰ جلد، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۴۹. _____، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۵۰.
۵۱. حرّانی، ابن شعبه حسن بن علی، تحف العقول، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق.
۵۲. _____، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق.
۵۳. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.
۵۴. حلّی، ابن نما جعفر بن محمد، مشیر الاحزان، النجف: منشورات المطبعة الحیدریة، ۱۳۶۹ ه.ق./۱۹۵۰ م.
۵۵. _____، مشیر الأحزان، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ سوم، ۱۴۰۶ ه.ق.
۵۶. خامنه ای، سیدعلی، اجوبة الاستفتائات فارسی، قم: دفتر معظم له، چاپ اول، ۱۴۲۶ ه.ق.
۵۷. _____، بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیأت دولت، تاریخ ۰۳/۰۶/۱۳۹۵.
۵۸. _____، چهارگفتار، تهران: نشر انقلاب اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۹۶ ه.ش.
۵۹. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ ه.ق.
۶۰. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد بن علی بیضون، ۱۴۱۷ ه.ق.

۶۱. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، تحقیق فواز، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق.
۶۲. خوارزمی، موفق بن احمد، مقتل الحسین علیه السلام، قم: انوار الهدی، چاپ دوم، ۱۴۲۳هـ.ق.
۶۳. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، قم: نشر آل علی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۷۹هـ.ش.
۶۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷هـ.ش.
۶۵. _____، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول (دوره جدید)، ۱۳۷۳هـ.ش.
۶۶. _____، لغت نامه، تهران: نشر روزنه، ۱۳۷۳هـ.ش.
۶۷. دیلمی، حسن بن محمد، أعلام الدین، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، بی تا.
۶۸. دینوری، ابن قتیبہ، الامامة و السياسة، بیروت: دار المعرفة، بی تا.
۶۹. ذہبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ سوم، ۱۴۰۵هـ.ق.
۷۰. ذہنی تهرانی، محمدجواد، ترجمه کامل الزیارات، تهران: نشر پیام حق، ۱۳۷۷هـ.ق.
۷۱. راسخ، کرامت الله، فرهنگ جامع جامعه شناسی و علوم انسانی، جهرم: دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم، چاپ اول، ۱۳۹۱هـ.ش.
۷۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ.ق.
۷۳. _____، المفردات فی الفاظ القرآن، بیروت: دار التراث العربی.
۷۴. ربانی خلخالی، علی، عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه، قم: مکتب الحسین علیه السلام.
۷۵. رسولی محلاتی، هاشم، نگاهی کوتاه به زندگی زینب کبری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۶هـ.ش.
۷۶. ریتزر، جرج، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۷هـ.ش.
۷۷. سبحانی، جعفر، آئین و هابیت، تهران: مشعر، ۱۳۷۵هـ.ش.

۷۸. _____، مدخل مسائل جدید در علم کلام، قم: مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۷۵ ه.ش.
۷۹. سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، تهران: انتشارات کومش، ۱۳۷۳ ه.ش.
۸۰. سعدی، مصلح بن عبدالله، گلستان، تصحیح متن و شرح لغات حسین استادولی، تهران: قدیانی، چ ۲۰، ۱۳۷۹ ه.ش.
۸۱. سهمی، ابوالقاسم حمزه بن یوسف بن ابراهیم، تاریخ جرجان، حیدرآباد دکن: مطبعة مجلسی دائرة المعارف العثمانیة، دوم، ۱۳۸۷ ه.ق.
۸۲. شایان مهر، علیرضا، دایرةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی، تهران: کیهان، چاپ اول، ۱۳۸۰ ه.ش.
۸۳. الشرتونی، سعید بن عبدالله، اقرب الموارد فی فصیح العربية و الشوارد، بیروت: المكتبة الحجازیة.
۸۴. شریفی، محمود، [و دیگران]، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ترجمه علی مؤیدی، قم: نشر معروف، چاپ هشتم، ۱۳۹۰ ه.ش.
۸۵. شمشاطی، علی بن محمد، الانوار و محاسن و الاشعار، بغداد: منشورات وزارة الاعلام العراقية، ۱۹۷۶ م.
۸۶. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ ه.ق.
۸۷. شهید اول، محمد بن مکی، المزار، قم: مدرسه امام مهدی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق.
۸۸. شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد، قم: بصیرتی، چاپ اول، بی تا.
۸۹. شیخ صدوق ابن بابویه، محمد بن علی بن بابویه، الأمالی، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ ه.ش.
۹۰. _____، الخصال، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه.ش.
۹۱. _____، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم: دار الشریف الرضی للنشر، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ه.ق.

۹۲. _____، الامالی، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶هـ.ش.
۹۳. _____، التوحید، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۹۸هـ.ق.
۹۴. _____، امالی، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰هـ.ق.
۹۵. _____، علل الشرایع، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵هـ.ش.
۹۶. _____، معانی الأخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.ق.
۹۷. _____، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳هـ.ق.
۹۸. _____، من لا یحضره الفقیه، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳هـ.ق.
۹۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الرسائل العشر، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴هـ.ق.
۱۰۰. _____، الأمالی، قم: دارالثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.ق.
۱۰۱. _____، تهذیب الاحکام، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق.
۱۰۲. _____، تهذیب الأحکام، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷هـ.ق.
۱۰۳. _____، مصباح المتهدد و سلاح المتعبد، بیروت: فقه الشیعة، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.ق.
۱۰۴. شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دار التعارف، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۰۱هـ.ق.
۱۰۵. _____، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷هـ.ق.
۱۰۶. _____، اصول کافی، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۵هـ.ق.
۱۰۷. شیخ مفید، محمد بن محمد، المزار، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.ق.

۱۰۸. _____، امالی، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۰۹. _____، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۱۰. صحتی سردرودی، محمد، تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین علیه السلام، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل (وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، چاپ اول، ۱۳۸۳ ه.ش.
۱۱۱. صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، برنامه سمت خدا: <http://samtekhoda.tv.3.ir>
۱۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۳۹۳ ه.ق.
۱۱۳. _____، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶ ه.ش.
۱۱۴. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تصحیح محمد باقر خراسان، مشهد: نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه.ق.
۱۱۵. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، قم: الشریف الرضی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ه.ش.
۱۱۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، دوم، ۱۳۸۷ ه.ق.
۱۱۷. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، تصحیح قسم الدراسات الإسلامية مؤسسه البعثة، قم: بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
۱۱۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرين، تهران: المكتبة المرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ه.ق.
۱۱۹. عاملی، سید جعفر مرتضی، تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، ترجمه محمد سپهری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۶ ه.ش.
۱۲۰. عروسی حویزی، عبدعلی، تفسیر نور الثقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم: انتشارات اسماعیلیان، چ ۴، ۱۴۱۵ ه.ق.
۱۲۱. عقّاد، عباس محمود، ابوالشهداء الحسین بن علی، تهران: المجمع العالمی للتقرب، چاپ دوم، ۱۴۲۹ ه.ق.
۱۲۲. علامه حلّی، حسن بن یوسف، نهج الحقّ و كشف الصدق، بیروت: دار الکتاب اللبنانی، چاپ اول، ۱۹۸۲ م.

۱۲۳. علوی منش، محمد، گذری بر خاطرات حاج شیخ محمد مداح الحسینی، اصفهان: چاپ اول، ۱۳۹۶ هـ.ش.
۱۲۴. عمران طیفی، فرج‌الدین، وفاة زینب الكبرى، نجف: مطبعة الحیدریة، ۱۳۷۹ هـ.ق.
۱۲۵. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ.ق.
۱۲۶. غیائی کرمانی، سیدمحمد رضا، ابن سینای زمان، قم: نشر پارسایان، چاپ سوم، ۱۳۸۰ هـ.ش.
۱۲۷. فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ هـ.ق.
۱۲۸. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ هـ.ق./۱۹۹۱ م.
۱۲۹. فیض کاشانی، دیوان اشعار، غزل شماره ۸۴۴.
۱۳۰. قاضی طباطبائی، سیدمحمد علی، تحقیق درباره اول اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام، قم: بنیاد علمی و فرهنگی شهید آیت الله قاضی طباطبائی، چاپ سوم، ۱۳۶۸ هـ.ش.
۱۳۱. قبادی، محمد، خاطرات حجت الاسلام و المسلمین محمد حسین بهجتی، سورة مهر، چاپ دوم، ۱۳۹۰ هـ.ش.
۱۳۲. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۱۳۳. قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدنیة، تحقیق عماد زکی بارودی، مصر - قاهره: مكتبة الوقیفیه.
۱۳۴. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، قم: اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۱۳۵. _____، مفاتیح الجنان، قم: مؤسسه انتشارات دار العلم، سوم، ۱۳۷۸ هـ.ش.
۱۳۶. _____، منتهی الآمال، تهران: مؤسسه مطبوعاتی حسینی، بی تا.
۱۳۷. _____، نفس المهموم، قم: مكتبة بصیرتی، ۱۴۰۵ هـ.ق.
۱۳۸. کریمی جهرمی، علی، عقيلة بنی هاشم زینب علیها السلام، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۹۳ هـ.ش.

۱۳۹. گروهی از تاریخ‌پژوهان (زیر نظر مهدی پیشوایی)، تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء علیه السلام، ۲ جلد، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، چاپ پنجم، ۱۳۹۳ ه.ش.
۱۴۰. گلستانه، سید علاء‌الدین محمد، منهج الیقین (شرح نامه امام صادق)، تحقیق و تصحیح مجتبی صفحی و علی صدرایی خویی، قم: دار الحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۹ ه.ق.
۱۴۱. گولد، جولیس؛ و ویلیام کولب، فرهنگ علوم اجتماعی، گروه مترجمان به کوشش محمدجواد زاهدی، تهران: مازیار، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ه.ش.
۱۴۲. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، نجف: مطبعة مرتضویه، ۱۳۵۰ ه.ش.
۱۴۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربیة، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه.ق.
۱۴۴. _____، بحار الانوار، بیروت: مؤسسة الوفا، ۱۴۰۴ ه.ق.
۱۴۵. _____، زاد المعاد، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۲۳ ه.ق.
۱۴۶. _____، روضة المتقین، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ه.ق.
۱۴۷. محدثی، جواد، پیام‌های عاشورا، قم: فراز اندیشه، ۱۳۸۳ ه.ش.
۱۴۸. _____، فرهنگ عاشورا، قم: نشر معروف، ۱۴۱۷ ه.ق.
۱۴۹. محلاتی، ذبیح‌الله، ریاحین الشریعه، تهران: دار الکتب اسلامیة، چاپ اول، ۱۳۸۲ ه.ش.
۱۵۰. محمدی اشتهاردی، محمد، عالم برزخ در چند قدمی ما، تهران: نبوی، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۳ ه.ش.
۱۵۱. محمدی ری‌شهری، محمد، زمزم عرفان، قم: دارالحدیث، (یادنامه آیت‌الله بهجت)، ۱۳۸۹ ه.ش.
۱۵۲. محمدی ری‌شهری، محمد؛ و دیگران، شهادت‌نامه امام حسین علیه السلام، ۲ جلد، ترجمه مهدی مهریزی و دیگران، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، چاپ دوم، ۱۳۹۲ ه.ش.

۱۵۳. محمودی، محسن، مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع، ورامین: انتشارات علمی فرهنگی صاحب الزمان، ۱۳۸۰ ه.ش.
۱۵۴. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ه.ق.
۱۵۵. المزی، جمال‌الدین یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف، تهذیب‌الکمال، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۰ ه.ق.
۱۵۶. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب ومعادن الجواهر، تحقیق: محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ ه.ق.
۱۵۷. _____، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، قم: دار الهجرة، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ه.ق.
۱۵۸. مصطفوی، حسن، التحقیق، تهران: نگاه - ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ه.ش.
۱۵۹. مطهری، مرتضی، انسان کامل، قم: انتشارات صدرا، چاپ نوزدهم، ۱۳۷۷ ه.ش.
۱۶۰. _____، حماسه حسینی، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۸ ه.ش.
۱۶۱. _____، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۴ ه.ش.
۱۶۲. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۷۵ ه.ش.
۱۶۳. مغنیه، محمدجواد، الحسین و بطله کربلا، بیروت: دار الکتب الاسلامی، چاپ اول، ۲۰۰۵ م.
۱۶۴. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، بور سعید: مکتبه الثقافة الدینیة، بی تا.
۱۶۵. مقرّم، عبدالرزاق، مقتل الحسین علیه السلام، قم: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۶ ه.ش.
۱۶۶. _____، مقتل الحسین علیه السلام، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۴ ه.ق.
۱۶۷. _____، مقتل امام حسین علیه السلام، المکتبه الحیدریة، ۱۴۲۳ ه.ق.
۱۶۸. مکارم شیرازی، ناصر، قهرمان توحید، شرح و تفسیر آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام، گردآوری ابوالقاسم علیان نژادی دامغانی، قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۸ ه.ش.
۱۶۹. مکارم شیرازی، ناصر؛ و دیگران، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۱۷۰. _____، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۳ ه.ش.

۱۷۱. مکارم شیرازی، ناصر، انگیزه پیدایش مذاهب، قم: مؤسسه مطبوعاتی هدف، چاپ دوم، بی‌تا.
۱۷۲. مهجوری، اسماعیل، تاریخ مازندران، ساری: ۱۳۴۲ ه.ش.
۱۷۳. مؤسسه فرهنگی حدیث لوح و قلم، آفتاب در مصاف، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ نهم، ۱۳۹۶ ه.ش.
۱۷۴. میرسندهی، سیدمحسن، گوهرهای تبلیغ (مجموعه تجارب موفق مبلغان)، کرج: نشر نیبگ، چاپ اول، ۱۳۹۴ ه.ش.
۱۷۵. نجمی، محمدصادق، سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷۶. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مصحح: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه.ق.
۱۷۷. نوری، عباس، مستندات قرآنی زیارت جامعه کبیره، سفینه، شماره ۱۶، ۱۳۸۶ ه.ش.
۱۷۸. نوری، میرزا حسین، لؤلؤ و مرجان، تهران: مؤسسه انتشارات فراهانی، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ه.ش.
۱۷۹. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ ه.ق.
۱۸۰. هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله و دیگران، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خویی)، تهران: مکتبه الإسلامیه، ۱۴۰۰ ه.ق.
۱۸۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ترجمه تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ششم، ۱۳۷۱ ه.ش.
۱۸۲. یوسف غلامی، «حیا بدون حجاب»، ماهنامه معارف، ش ۱۰۷.

اثر پیش‌رو مجموعه مقالاتی است که به همت نویسندگان فاضل و محققان فرهیخته با قلمی روان به رشته تحریر درآمده و در موضوعاتی همچون: انگیزه‌ها و علل قیام امام حسین علیه السلام، معیار تشخیص حق و باطل، تقابل دین و دنیا در نهضت حسین علیه السلام، نقش زیارت در تقویت باورهای دینی و پاسخ به شبهات عزاداری، با محوریت معارف انسان‌پرور کربلای حسینی سامان یافته است. امید است مورد استفاده مبلغان گرامی قرار گیرد و در عمل، آنان را در مسیر تبلیغی موفق، یاری رساند.

بوستان کتاب

شماره کتاب: ۲۷۴۴

ISBN 964-09-1939-X



9 789640 919392

نشر دیجیتال



دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

قم - چهار راه شهدا

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۰۳۹۷

tabligh@dte.ir